

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_226235

UNIVERSAL
LIBRARY

DAMAGE BOOK

بجانت لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت السميع العليم ٦٧

بحولہ وقوتہ

نسخہ نایاب سالہ الاجاب در اثبات وحدت وجود

مستفی بہ

لوامج

شریف

رج تصانیف امام فاضل قلوب بامولانا عبد الرحمن چاندانی شہرہ

باتمام نگاہ بنی آدم محمد یوسف الدین

دار الطبع نجمین اخوان الصفا حیدر آباد دکن چاپ شد

کتاب

اللوایح

من تصانیف الامام الفاضل القطب الربانی ذی المقام السامی
المولی الاعظم السراج مولانا عبد الرحمان بکامی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

شربنا علی ذکر الجنب مدامتہ

سکرنا بہا من قبل ان یطلع الکرم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

رب وقفا للتکلیل والتتیمم لا احصى ثناء عليك و کیف وکل ثناء یجود الیک
 جل عن ثناء فی جناب قدمک و انت کما اثنیت علی نفسک و
 خداوند اسپاس تو بر زبان من آیم و ستایش تو بر توست ساریم و
 هر چه در صیاف کائنات از جنس ائینه و محاسن است و همه بجناب عظمت و
 کبریا تو عاید است و از دست و زبان ما چه آید و که سپاس و ستایش ترا
 شاید و تو جهانی که خود گفتی و گوهر شنای توانست که خود گفتی و

ربا بے

انجا که کمال کبریای تو بود	حالم نمی از کعبه عطاے تو بود
ما را چه حمد و ثنائی تو بود	هم حمد و ثنائی تو نه ای تو بود

جائیدہ زبان آورانا فصیح علم فصاحت انداختہ و خود را و را دانی شای
تو ما جز شناختہ ہر شکستہ زبانے را چہ امکان زبان کشائی و ہر شفقتہ
راے را چہ یارائے سخن آرائی و بلکہ انجا اطہار اعتراف بحج و قصور میں قصو
است و بان سرور دین و دنیا در نعمی مشاکلت حبتن اجر ارباب

رباعی

من کیستم اندر چہ شمارم چہ کم تا ہمہری سگانش باشد ہوسم
در فائدہ کہ اوست دانم ترسم این بس کہ رسد ز دور بانگ حرام

اللہم صل علی محمدنا صلب لواء الحمد و صاحب المقام المحمود و علی
و اصحابہ الفایزین ببذل البھود نیل المقصود و سلم تسلیم اکثر کثیرا

مناجات

اے خدایا من لاشغف بالملک
وارنا حقایق الاشیا و کما ہی
غشاوہ غفلت از بصر بصیرت ما بختائے و ہر چیز را چنانکہ هست با بنما
نیستی را بر ما در صورت ہستی جلوہ مدہ و از نیستی بر جمال ہستی پردہ منہ
این صور خیالی را آئینہ تجلیات حسن و جمال خود کن نہ علت حجاب دور
و این نقوش و ہمی را سرنایہ و نانی و بیستائی ما گردان نہ آلت جہالت

کوری و محرومی و مجبوری مایمه از ماست یار با ما مگذار ما را از ما را با لی
کرامت کن و با خود آشنائی ارزانی دار

رباعی

یار ب دل پاک و جان گما ده
آتش و گریه هم گما ده
در راه خود اول ز خودم بخود کن
الکة بخود ز خود بخود در همم ده

ایضاً

یار ب همه خلق را بمن بدخون کن
وز جلد به بنیان مرا یکسو کن
روے دل من صرف کن از هر جا
در عشق خودم بخت و یک رو کن

ایضاً

یار ب برهمنیم و هر مان چه شود
راهی و سیم بکوئی عیان چه شود
بس گبر که از کرم مسلمان کردی
یک گبر و گریه مسلمان چه شود

ایضاً

یار ب زرد و کون بی نیاهم گردان
وز افسر فقره فرازم گردان
در راه طلب محرم را دم گردان
زان ره که نه سوئی تست باز گردان

تمهید

این رساله است مستی بلواج در بیان معارف و معانی که برالواج
اسرار وارواج ارباب کشف و عرفان و اصحاب ذوق و وجدان
لاکچر گشته بعبارات لایقه و اشارات راقیه متوقع آنکه وجود متصدی
این بیان را در میان نه بینند و بر بساط اعراض و سماط اعراض نه نشینند
چه او را درین گفت و گوی نصیبی بنه منصب ترجمانی نیست و بهر غیر
از شیوه سخن رانی نه

فصل

من بحیم و کم از پیچ هم بسیاری	از پیچ و کم از پیچ نیاید کاری
هر سر که ز اسرار حقیقت گویم	زانم نبود بجز بهر بجز گفتاری

الف

در عالم فتم بر بی نشانی او	در قصه عشق بے زبانی او
زانکس که نه اهل ذوق اسرار و جو	گفتن بطریق ترجمانی او

الف

سفتم گهری چند چو روشن خندان	در ترجمه حدیث عالی سندان
باشند ز من بیچمان معقدان	این تخته رسانند شاه بهمان

و لاج شریف
در بیان معارف و معانی
که برالواج اسرار وارواج
ارباب کشف و عرفان و اصحاب
ذوق و وجدان لاکچر گشته
بعبارات لایقه و اشارات راقیه
متوقع آنکه وجود متصدی
این بیان را در میان نه بینند
و بر بساط اعراض و سماط
اعراض نه نشینند چه او را
درین گفت و گوی نصیبی بنه
منصب ترجمانی نیست و بهر غیر
از شیوه سخن رانی نه

لایحہ

ما جمل اللہ لرجل من قلبین فی جوفہ حضرت یحون کہ ترانمت ہستی دادہ است
 در ورون تو بخر یکدل نہ ہناده است تا در محنت او یکرو باشی و یکدل ذار غیر
 معرض برو مقبل نہ انکہ یکدل راصد پارہ کنی و ہر پارہ را ورپے مقصدی آوارہ

رباعی

ای انکہ نقب کہ تیان روست ترا بر مغر چو احب شب پست ترا
 دل در پے این آن نہ نیکوست ترا یکدل داری بس است یکدوست ترا

لایحہ ۲

تفرقہ عبارت از ان است کہ دل را بواسطہ تعلق با امور متعددہ پرانکہ
 سازی و جمعیت انکہ از ہمہ بشایدہ واحد پروازی جمعی گمان بردند کہ
 جمعیت دل در جمیع اسباب است و تفرقہ ابد مانند و فرستہ
 بقین دانستہ کہ جمیع اسباب از اسباب تفرقہ است و از ہمہ افشا نند

نظم

ای در دل تو ہزار مشکل زہمہ مشکل شود آسودہ ترا دل زہمہ
 چون تفرقہ دل است حاصل زہمہ دل را یکی سپار و بگسل زہمہ

رباعی	
۱ مادام که در فسخه و وسواسی وامده که نه ناس ولی ناسی	در مذنب اهل جمع شر الناسی نناسی خود ز جمل نمی شناسی
رباعی	
۵ ای سالک ره سخن ز باب گوی چون علت تفرقه است اسباب چنان	بخر راه وصول رب از باب پیوی حقیقت دل ز جمع اسباب مجوی
رباعی	
ای دل طلب کمال در در خند هر فکر که بفرزداد و سوسه است	لکمیل اصول و حکمت و هند خند شرعی ز خدا بدار این و سوسه خند
لایحه	
۱۰ حق سبحانه و تعالی همه جا حاضر است و در همه حال بظاہر و باطن همه نظم نهی خسارت که تو دیده از تقای او برداشته سوی دیگر نگری و طریقی رضای او بگذاشته راه دیگر سپری —	
نظم	
۱۵ آمد سخن دلبسته خویند جگر آن	گفت ای ز تو بر خط من بار گران

شربت باد که من بسویت نگران	باشم تو بنی چشم بسوی دگران
	ایضا
مایم براه عشق پویان همه عمر	وصل تو بجد و جهد جوان همه عمر
یک چشم زدن خیال تو پیش نظر	بهر ز جمال خو برویان همه عمر
	لایحه
ما سواي حق بطل و علل در معرض زوال است و فنا و تحقیقش محلویت معلوم و صورتش موجودیت موسوم دی روز نبود داشت نه نمود و امروز نمودیت بے بود پیدا است که فردا زوی چه خواهد کشود زمام انقیاد بدست آمال و امانی چه دهمی و پشت اعتماد برین فرخ رختا فانی چه نهی دل از همه بگردن و در خدای بر بند و از همه بگسل و با خدای پیوند دوست که همیشه بود و همیشه باشد و چهره بقایش را خارج هیچ حادثه نخراند -	
	نظم
هر صورت دلکش که تزار و کس نمود	خوانند فلکش ز دور چشم تو ربو
رو دل کیسی ده که در اطوار و جو	بودست همیشه با تو و خوا به بود

از ادب و تقصیر
ملکات ایران
بنده ملکات ایران
که در مقام بایست
دو بود و ندارد

۱۰

۱۰

ایضاً		
رفت آنکه قبضه تیان رو آرم	حرف غم شان بلوح دل بنگارم	
آهنگ جمال جاودانی دارم	حسینکه نه جاودان از و پزارم	
ایضاً		
چیزیکه نه روی در لب تاباشی ازو	آخرد ف تیر ف تاباشی ازو	
از هر چه بدگی جدا خواهی شد	آن که بزندگی جدا باشی ازو	
ایضاً		
ای خواجه اگر مال و گدازند است	پیدا است که مدت بقایش چند است	
خوش آنکه دلش بد لبری در بند است	کش بادل و جان اهل دل پیوند است	
لایحه		
جمیل علی الاطلاق حضرت ذوالجلال والافضال است هر حال و کمال که و جریع مراتب ظاهر است پر تو جمال و کمال اوست که آنجا تافته و ارباب مراتب بدان سمت جمال وصف کما یافت هر که را دانائی دانی اثر و دانائی اوست و هر کجا بینائی منی ثمره بینائی اوست با بجه همه صفات اوست که از اوج کلیت و اطلاق تنزل فرموده		

۱ و در حقیقت جزویت و تقید تجلی نموده تا تو از حسرت و بکل راه بری
و از تقید با طلاق روستی آوی نه آنکه جزو را از کل مست از دانی
و بمقید از مطلق بازمانی ۲

رباعی

۲ رفقم تماشای کل آن شمع طراز
چون دید میان گلشنم گفت باز
من مسلم و کلهما چمن فرغ منند
از اصل چراغ فبسع میانی باز

ایضاً

از لطف قد و صباخت خد که کنی
وز سله زلف مجده چه کنی
از هر طرفی جمال مطلق تابان
ای غیب را حسن مقید چه کنی

لایحه

۱۰ آدمی اگر چه بسبب جسمانیت در غایت کثافت است اما بحسب
روحانیت و در نهایت لطافت بهر چه روستی آرد حکم او گیرد
و بهر چه توجیه کند رنگ آن پذیرد لهذا حکما گفته اند چون
نفس نالهفته بصورت مطابق حقایق متجلی شود با حکام

۱۵ ای تصویر الکاغذیه انما صبیته فی الخارج مطابقه للتطابق العلمیه اعنی الاعیان الثابتة ۱۲

صادق آن متحقق گردد صارت کائنات الوجود کلاً ایضاً عموم
خلایق بواسطه شدت اتصال بدین صورت جسمانی و کمال اشتغال
بدین سپهر سیولانی چنان شده اند که خود را از ان باز نمیدانند
و امتیاز نمی توانند و فی مشنوی المولوی قدس الله روحه

ابیات

ای برادر تو همین اندیشه	باقی تو استخوان وریشه
گر گل است اندیشه تو گلشنی	و ر بود خارے تو سیمه گلخنی

پس مے باید که بکوشی و خود را از نظر خود بپوشی و برداتی اقبال
کنی و تحقیقی اشتغال نمائی که درجات موجودات همه مجالی جمال اویند
و مراتب کائنات مرائی کمال او و بدین نسبت چندان مداومت

تا بعضی برین اندک روح ان فی نفس ناطقه است یعنی نفس ناطقه که روح انسانیست بعد رفع
تعلق بحسب و لوازمات آن از ریاضه و مجاهده مثل آینه شود و تمامی صور موجودات با احکام
صادق و آثار لاحق خود را آن منعکس آیند بیک صارت کائنات الوجود کلاً یعنی او روح
تمامی اجسام موجودات شود و از حیض جزئیه با وج کلّیه برآید و از نیج

نمایی که با جان تو در آیمزد وستی تو از نظر تو برخیزد اگر بخود روست
 آوری روست با و آورده باشی و چون از خود تعبیر کنی از و تعبیر کرده باشی
 نامقید مطلق شود اما حتی به حاجتی گردد و

نظم

گرد و دل تو گل گدزد گل باشی و بر بلبل سبب بر بلبل باشی
 تو جز و می حق کل است اگر روزی چند اندیشه کل پیشه کنی کل باشی

ایضاً

را میزش جان و تن تو می مقصوم و ز مردن و زیستن تو می مقصوم
 تو دیر بزی که من فرستم زمین اگر من گویم زمن تو می مقصوم

ایضاً

کی باشد و که لباس هستی شده شوق تا بان گشته جمال وجه مطلق
 دل در سطوات نور بسته ملک جهان در غلغات شوق او مستغرق

لایحه

وزرش این نسبت شریفه میباید کرد بر وجهی که در هیچ وقتی از اوقات
 و هیچ حالتی از حالات از ان نسبت خالی نباشی چه در آمدن و رفتن

۱
و چه در خوردن و خفتن و چه در نشیندن و گفتن و با بجمعه در جمیع حرکات
و سکنت حاضر وقت میباشد بود تا به لطالت نگذرد بلکه واقف بر نفس
میباشد بود تا بغفلت بر نیاید -

رباعی

۵
رخ گرچه نمی نماند سی سال سال
دارم همه جا با همه کس در همه حال
حاشا که بود همه ترا بیم زوال
دور دل ز تو آرزوی در دیده خیال

رباعی

۱۰
بایا تو ام خوش است چنانچه سال
تو خواه مرا بجز چنان خواه وصال
گر با تو نیم بی تو نیم در همه حال
روزانه باندیشه و شهاب خیال

لایحه

۱۵
همچنانکه امتداد این نسبت مذکور بحسب شمول در جمیع اوقات و ازمان
واجب است همچنین از دیا کیفیت آن بسبب تعوی الجوان از ملاسته
اکوان و تبری از ملاخطه صور امکان این مطالب است و آن جری مجیدی
بلوغ و جدی تمام در نفی خواطر و اوامیس نگرود و هر چند خواطر
منتفی تر و سوس منتفی تر آن نسبت قوی تر پس کوشش میاید کرد

۱ تا خواطر متفرقه از ساحت سینه خیمه پروان زند و ظهور نور هستی حق سبحانی
بر باطن تو پرتو افکند و ترا از تو بستاند و از راحت اغیار برهاند نه شعور
بجودت ماند و نه شعور بعدم شعور به خود بل لم یبق الا الله الواحد الاحد

رباعی

۵ یا رب مددی که خودی خود برهم
وز بد بزم وز بدی خود برهم
وز هستی خود مرا خود بخود کن
تا از خودی و بخودی خود برهم

ایضاً

از آنکه فنا شیوه و قهر آمین است
نی کشف و یقین معرفت فی دین است
رفت از میان همین خدا ماند
انرا ذاتم هو الله این است

لایح ۹

۱۰ فنا عبارت از آنست که بواسطه استیلا ظهور هستی حق بر باطن ماسوا
او شعور نماند و فنا رفت آنکه بآن بی شعوری هم شعور نماند و پوشیده
نباشد که فنا فنا در فنا مندرج است زیرا که صاحب فنا را اگر
بقنا خود شعور باشد صاحب فنا نباشد بجهت آنکه صفت فنا و
و موصوف آن از قبیل ماسوا حق اند سبحانه تعالی پس شعور بآن

۱ فنا منافی فنا باشد -

رباعی

از من هستی جوی کی گاهی زینسان که فانی خویش تن منجواهی
 گردم زنی از راه فنا گمراهی تا کیسرموز خوشتن آگاهای

ایضاً

دل منو حقیقت است تن پویش در کسوت روح صورت دوست بین
 هر چیز که او نشان هستی دارد یا پر تو نور است یا اوست بین

لایحه

توحید یگانه گردانیدن دل است یعنی تخلیص و تجرید و از تعلق با سوا
 حق سبحانه هم از روی طلب و ارادت و هم از جهت علم و معرفت یعنی
 طلب ارادت و از همه مطالبات و مرادات منقطع گردد و همه متعلقات
 و معلومات از نظر بصیرت او مرتفع شود از همه روی توجیه بگرداند و بغیر
 حق سبحانه تعالی آگاه و شعورش نماند و حاجه عبد الله انصاری میفرماید
 توحید نه آنست که او را یگانه دانی بلکه توحید آنست که با او
 یگانه باشی -

رباع	
توحید بعرف صوفی ای صاحب سیر تخلیص دل از توجها و ست بغیر گفتم تو گر فهم کنی منطق طیر	رفری ز نهایات مقامات طیور
لایح ۱۱	
و مادام که آدمی بدام هوا و هوا بس گرفتار است دوام این نسبت از وسع و شوار است اما چون آثار جذبات لطف الهی در وی ظهور کند و مشغله محسوسات و معقولات را از باطن وی دور افکند التذاذ بآن غلبه کند بر لذات جسمانی و راحت روحانی و کلفت مجاهدت از میان بر خیزد و لذت مشابده در جانش آویزد خاطر از مزاحمت اغیار پر دارد و زبان حالش باین ترانه ترنم آغازد —	
رباع	
ای طبل جان مست زیاد تو مرا وی پایه غم نسبت زیاد تو مرا دوستی که دهد دست زیاد تو مرا	لذات جهان را همه در پا فکند
لایح ۱۲	
چون طالب صادق مقدمه نسبت جذبه را که التذاذ است بیاد حق سبحانه و تعالی	

۱ در خود باز یابد مبادی که تمامی هست خود را به تربیت و تقویت آن گمارد
 و از هر چه متاعی آنت خود را باز دارد و چنان داند که اگر فی الشل عجلو و
 راصر ف آن نسبت کند هیچ نکرده باشد و حق آن کما غننی بکاسیا و روده

رباعی

۲ بر عود و لم نواخت یک ز فرغ عشق
 از آن ز فرغ ام ز پای تا سر همه عشق
 حاکم بعد با نیایم بیرون
 از عهد حق گذاری یکد مع عشق

لاکی ۱۳

۱۰ حقیقت حق سبحانه و تعالی خبر هستی نیست و هستی او را انحطاط و پستی
 نے مقدس است از سمت تبدل و تغیر و میراست از وصمت تعدد
 و تکرار از همه نشانیهای نشان نه در علم گنبد و نه در عیان
 همه چند باد چون باز و پیدا و او بے چند و چون در همه چیزها پدید
 همه چیزها بر و مدرک و او از احاطه ادماک بیرون چشم سر و مشاهده
 جمال او خیره و دیده سر به لاخته کمال او تیره -

رباعی

۱۱ یا من اهلواک کنت بالروح صمت
 یم فوقی و یم تحت نه فوقی و یم تحت

ذات تو وجود سانیج و ہستی تحت	ذات ہمہ حسنہ وجود و قائم بوجود
رباعی	
قانع نشوی بزرگ ناگاہ ایدل من احسن صنفه من الله ایدل	بس بزرگ است یار و خواہ ایدل اصل ہمہ رنگہا از ان بزرگ است
لاکھیہ	
لفظ وجود را گاہ معنی تحقق و حصول کہ از معانی مصدریہ و مفہومات اعتباریہ اند اطلاق میکنند و بدان اعتبار از قبیل معقولات ثانیہ است کہ در برابر وی امری است در خارج بلکہ مابیات را عارض میشود در عقل حسب آنکہ محققان حکما و مستکلمین تحقیق آن کرده اند و گاہ لفظ وجود میگویند و حقیقتی میخواہند کہ ہستی وی بذات خود است و ہستی باقی موجودات قائم بوسے و فی الحقیقت غیر از وسے موجود نیست در خارج و باقی موجودات عارض ویند و قائم بوی چنانکہ ذوق کمال کبریا عارفین و عظام اہل یقین بآن گواہی میدہد و اطلاق این اسم بر حضرت حق سبحانہ تعالیٰ بمعنی ثانیست ۱۰ ۵ نہ بمعنی اول -	

رباعی		
هستی بقیاس عقل اصحاب فتود	جز عارض اعیان حقیقی نمود	
لاکن بکاشفات ارباب شهود	ایمان نیمه عارض اند مروض وجود	
رباعی		
صفات غیر ذات اند من حیث یافهمه العقول و عین ذاتی در من حیث التحقق و المحصلون مثلاً عالم ذاتیت باعتبار صفت علم و قادر باعتبار صفت قدرت و میرید باعتبار ارادت و شک نیست که اینها حسب آنکه حجب مفهوم بایکدیگر متغیر اند هر ذات را نیز متغیر اند اما بحسب تحقیق و هستی عین ذاتی باین معنی که اینها وجودات متعدده نیست بلکه وجودیت واحد و استل و صفات نسبت و اعتبارات او -		
رباعی		
دانش بصفات در فغانش مستور	وین هر سه باعتبار دیگر یک نور	
این نیست عجب که ظاهر و باطن است	این طرفه که باطن است در عین ظهور	
رباعی		
ای در همه شان ذات تو پاک از همه پیر	نی در حق تو کیف توان گفت نه این	

از روی عقل همه غیر اند صفات

لا حیلہ

ذات من حیث بی بی از همه اسما و صفات معرست و از هیچ نسب و اضافات
معرست و انصاف اینها بر این امور با اعتبار توجها دست بعالم ظهور و بکلی اول که خود بخود

این عبارات خالی از اشکال نیست چه اگر از ذات من حیث بی احدیت جمع خوانند مسلک چنانچه در بعضی عبارات
واقع است اما در اینجا ممکن نیست زیرا که احدیت جمع عین بکلی اول است و آن خود بعد از این نظر گرفته و اگر غریب
موتیه مراد بود نیز چنانچه بنا شد زیرا که اعتبار ذات با انضمام قول من حیث بی و رای اعتبار است
بدون انضمام آن چه زیادتی در نقطه دلالت میکند بر زیادتی در معنی و شک نیست که ذات با ملاحظه امری از امور
را بد بران ذات غیب موقوفه نباشد و دیگر تفریق است که ذات بشرطی و احدیت است جمع و بکلی اول غیبیه
چگونه مراد تواند بود مگر آنکه گویند که قول من حیث بی هر دو معنی می بخشد یک اعتبار ذات و اطلاق او را که نسبتی
ایجابی و سلبی با وی ملحوظ بود و قابلیت تشبیهی و تیز بهی در وی ماخوذ و شک نیست که سرچشمه نسبتی شامل جمیع
نسب و اعتبارات و قابلیت تناول همه تعلیقات با ذات است منظور است اما چون حکمی عین از آنجا و سلب و
ماخوذ نیست برائینه از نسب همه احکام متعینیه ایجابیه و سلبیه مطلق بود و در وی اعتبار اطلاق او است
از آنکه نسبت ما را نیست بلکه ذات است که نسبت به جمیع النسب و اعتبارات با وی منظور بود و شک نیست
اطلاق با نسبی که مقرر و شامل تر است زیرا که در معنی اول نسبت قابلیت منظور است و در اینجا نسبت قابلیت
محموظ نیست و لکن من بدین المعین و جمیع پس ذات با اعتبار اول عبارات از احدیت جمع بود و ما اعتبار
معنی ثانی حضرت غیبیه و مراد در معنی ثانی است لان احدیت را جمیع و التیج الاول مذکور بود
اما سر در ذکر وی آنست ۱۲ مسئله بدانکه سلسله موجودات بواجب قهقی میگردد و آنحضرت و احد خود
حقیقی است و آن واحد بوحده حقیقیه او لا خود بخود موجود و ثانیاً سایر موجودات بوی و شک نیست که
همه موجودات از آن حضرت متناظرند و در مرتبه آنحضرت هیچ موجودی نتواند بود و بل در قابلیت آنحضرت
خبر عدم حرف و لاشی محض متوهم بود پس این موجود خالی از آن نیست یا عین آن ذات باشد و همان ذات
باشد که بصورت این موجودات نمایان باشد و یا غیر این ذات که عدم حرف و لاشی محض باشد و غیره زیرا که نسبت
و ثانی خود باطل است زیرا که محال است که موجودات عدم حرف باشند بجهت آنکه عدم حرف را هیچ احکام
آثاری نیست و این موجودات را خود احکام و آثار نمایان است فلذا کیون عدم ماضی و محال است که
عدم حرف باین موجودات ظاهر باشد بجهت آنکه قلب حقیقه لازم آید و انقلاب وجود بعدم و
عدم موجود و صورتی بزند و لذا لا یکن فلذا کیون عدم تصرف ظاهر بصورت الموجودات پس باقی
این موجودات همین ذات باشند ۱۲ من شرح عبد الملک علی اللوائی الشیرازی

بند و شریف طالعی از سریت سرید لایق و شریف

۱ بر خود تجلی نموده نسبت علم و نور و وجود و شهود متحقق گشت و نسبت علم
مقتضی عالیت و معلومیت شد و نور مستلزم طاهرت و منطهریت و وجود و شهود
مستلزم واجدیت و موجودیت و شهادت و مشهودیت و همچنین ظهور که لازم
نور است مسبوق است بظنون و بطون را تقدم ذاتی و اولیت است نسبت
با ظهور پس اسم اول و آخر و ظاهر و باطن مستعین شد و همچنین در تجلی ثانی و
ثالث الی ما شاء الله نسب و اضافات متضاعف میشود و هر چند تضاعف
نسب و اسماء و بشیرت ظهور او بلکه خفای او بشیرت فسخان من حجب بظاہر
نوره و ظہر با سبب استوره - و خفای او با اعتبار صرافت و اطلاق ذات است
و ظهور او با اعتبار مظاہر و تعینات -

بستار

ر ب ا ع

۱۱ با کمال خویش گفتم ای غنچه دمان
هر لحظه میپوش چهره چون عسوه دمان

کمان برای که تحقیق این صفات درین مرتبه اولاً مستلزم این است که صفات مذکوره پیش ازین متحقق
باشد و اضداد و شان قبل ازین متحقق اذلا و اسطیقه بینا و بین اضداد و ما زیرا که معنی این سخن آنست
که در صفت تپوینیه غیبیه سبب تالیف اقباب احدیتم بیخ نسبتی را از نسب حقی که نسبت اجتماعی را هم
گنجائی بنودنا تحقیق این صفات بود و من الوجوه در آنجا صورتی است که نسبت بخلاف این کمال اولی که هر چند
که در اینجا هم وحده حقیقه است و نیز امتیاز میان شان متقی اما چون ویرانی حد ذاتی نسبت نیست
پس برای تحقیق این صفات اولاد اینجا باشد بلکه اضداد شان را پیش از آن وجودی باشد
۲۰ من شرح عبد الملک

۱ زود خنده که من یکس خوبان جهان در پرده عیان باشم و بی پرده نهان

ایضا

رخسار تو بی نقاب دیدن توان دیدار تو بی حجاب دیدن توان
مادام که در کمال اشتهاق بود سر چشمه افتاب دیدن توان

ایضا

خورشید چو بر فلک ز نذرایت نذر در پر تو او خنجره شود و دیده دور
اندم که کند ز پرده ابر ظهور فالناظر بختلبه من غیر قصور

لایحه

۹ تعین اول و حدتیت صرف و قابلیت است محض شتمل بر جمیع قابلیتات

بدانکه تعین اول عبارت از مرتبه است که اطلاق ذات و توارش از همه مراتب تعینات برود و در
مستمر سکند و وحدت صرف است که خالص از کثرت بود چنانکه بوی از دوئی در کون و نوردان عبارت است
از بودن نمی بجینی که اصلا اعتبار کرده نشود در مفهوم و آنچه که مشعر تعدد و اثینیت بود آنکه عدم کثرت
نیز در مفهوم و معتبر نیست چرا که عدم کثرت در مفهوم و مشعر تعدد و اثینیت است که لاحق میشود
بسبب اضافه اول و عدم اکثره و سه درین است که کثرت را از وحده چاره نیست که مبداء آن باشد
پس مبداء کل موجودات مبتدایه و متماثل و متخالف و متوافقه و ریه و معنویه نمیتواند و غیر تعینی که
سابق بر همه تعینات و اقرب بحضرة ذات باشد بحیث لا یكون فیہ من التعدد اصلا و الا لم یکن بداء
لها باجمعا و لا بد من المبداء ایضا پس ناچار آن تعین و حده صرف باشد جامع همه تعینات
فعلیه و جو مبداء و انفعالیه امکان و قابلیت شامل جمیع قابلیتات از لیه و ابدا نه نه نه و نشینیه
جمع و اجمال نه تفصیل و انضال بداء اصول الکلیات و انتہی النہایات و غایت
الغایات ۱۲ من شرح عبد الملک الانصاری علی اللواتج -

چه قابلیت تجرد از جمیع صفات و اعتبارات و چه قابلیت التصاف بهم و باعتبار
 تجرد از جمیع اعتبارات تا غایتیکه از قابلیت این تجرد نیز مرتبه احدیت^{مسله} است
 و مراور است بطون و اولیت و اولیت و با اعتبار التصاف از جمیع صفات و
 اعتبارات مرتبه واحدیت است و مراور است مرتبه ظهور و اخیرت و ابدیت
 و اعتبارات مرتبه واحدیت بعضی از آن قبیل اند که التصاف ذات با آنها باعتبار
 مرتبه جمع است خواه مشروط باشد تحقق و وجود بعضی حقایق کونیة چون خالق
 و رازقیت و غیره و خواه نباشد چون حیات و علم و ارادت و غیره و اینها اسما صفا^{ست}

اگرچه قابلیت غیر تنهایی است و لکن بقسمت اولی منقسم می شود تعالیایه التجرد و التشریفة و قابلیة التلبس و التشنیه و
 تا غایتیکه از قابلیت این تجرد نیز ظاهر اشکال نماید زیرا که قابلیت تجرد در مقسم احدیت و واحدیت که و مدته است
 داخل است پس احدیت که قسم وی است از این قابلیت چگونه مجزئ تواند بود و نیز در احدیت که تجرد از جمیع معتبر شده به
 قابلیت تجرد میسر نگردد و لکن آنکه گویند که مراد از این عبارت یعنی قوله تا غایتیکه از قابلیت این تجرد نیز آن است
 که از نسبت دادن این قابلیت نوی نیز مجزئ است یعنی احدیت بر وجهی معتبر است که مجزئ باشد از جمیع نسب و اعتبارات
 تا غایتیکه از نسبت قابلیت این تجرد نیز با خود چنین گویند که مراد از قابلیت این تجرد مطلق قابلیت نیست بل نیز
 وارد کرد و بلکه مراد از قابلیت معین است چنانکه لفظ این که کلمه اشاره است بر این معنی دلالت میکند بر این
 است که باعتبار تجرد از جمیع نسب و اعتبارات حتی که از قابلیت این تجرد هم مرتبه احدیت است و شکی نیست
 قابلیت چیزی را اگرچه آن چیز اعتبارات از غنی هم چیز باشد و یا از اثبات آن همه یک نسبت بیش نیست همچون نسب بکر
 جز آنکه این نسبت شامل نسب دیگر است از روی لغوی یا اثبات و معتبر است که چون نسبت چیزی بچیزی و یا لغوی
 چیزی از چیزی به قابلیت آن ممکن نیست اذ لا نسب شیء الی شیء الا ان یکون قابلاً لذلک لکن شیء و الا
 لم یسب الیه پس ناچار چنانکه تجرد از جمیع اعتبارات را قابلیت آن تجرد ضروری بود و همچنین تجرد از قابلیته
 تجرد را نیز قابلیت آن تجرد ضروری بود و فلا یکون اصل انقابلیته منتفیة ۱۲ شیخ و الملک الا انکار لواج
 سلسله یعنی مرتبه احدیت را نسبت بمرتبه آینده که واحدیت است بطون و اولیه و اولیه است ۱۲ —

۱ الوهیت و ربوبیت اند و صور معلومیت ذات متلبسه ببنده الاسما و الصفات
 حقایق الهیه است و تلبس ظاهر وجود با آنها موجب تعدد وجودی نیست و بعضی
 از این قبیل اند که انصاف ذات با آنها با اعتبار مراتب کونیه است چون فصول و خواص
 و تعینات که مشیرات اعیان خارجی اند از یکدیگر و صور معلومیت ذات متلبسه
 ببنده حقایق کونیه است و تلبس ظاهر وجود با احکام و آثار آنها موجب تعدد وجودی
 و بعضی از این حقایق کونیه را عند سر بیان الوجود فیها با حدیث جمیع شیوه و ظهور
 آثار با و احکامها فیه استعداد ظهور جمیع اسماء الهیه است

از نقل انجمی علی رازق الی مثل ذلک ابتدا و سرمد من حیث ذات واجبه واحده بلا تعدد ذات ۱۲

(من شرح عبد الملک)

یعنی با اعتبار مرتبه فرق و اینها از خواص این مرتبه اند و نسبت اینها بحجرت ذات خبر بدین مرتبه نیست زیرا که
 شان ذات در آن تاثر و قبول است از غیر فلا بد من العجز فلا بد من الامکان فلا بد من الکثرة اذ امکان لا یکون
 الا تکثر لان الذات الواحده لا یکون قادرة عاجزه واجبه ممکنه فلا بد ان یکون للممكن صورة او متعارفة
 لواجب فلا یکون الاسکان الا بالکثرة فلا یکون المقبول والتاثر الا بها فلا یکون ما یوجبہ و یقتضی من
 التعینات

قایما الابهاء و بنو السوفی و الفرق و التعینات الخلیفه ۱۲ - من شرح عبد الملک -

یعنی صورتهای که ذات را از دستن وی خوشش را بدین اعتبارات انفعالیه امکانیه در عالم کون ظاهر
 میگردد و حقایق کونیه ۱۲ من شرح عبد الملک - معنی که باصطلاح صوفیه مسمی با عیان ثانیه و صور عملیه
 هستند ۱۲ معنی که وجوب و صف خاص او است ۱۲ - معنی و کثر معنی ۱۲ -

۱) سومی الوجوب الذاتی والاستغناء علی اختلاف مراتب الظهور شدت
 وضعفاً وعلالیه و معلوبیه چون انسان را از انبیاء و اولیاء
 و بعضی را استعداد ظهور بعضی است و در بعضی علی الاختلاف
 انهد کور چون سایر موجودات و حضرت ذات باحدیت جمیع شیوه
 ۵ الالهیه و الکوئنیة از لا وابد و در جمیع این حقایق که تفصیل مرتبه
 واحدیت اند ساری و متجلیست چه در عالم ارواح چه در عالم مثال و
 ۶ چه در عالم حس و شهادت چه در دنیا و چه در آخرت و مقصود از این

سلسله وجوب ذاتی بقدر قانغنا ذات است در تحقق وجود از همه موجودات و مابو الوجود من لیس و منقذ شک نیست
 که این مسمی بر ذرات واجب کن نیست زیرا که پیوسته است بهر وجه که غیر است بر این وجود و ابد است و قیام و عدم
 ملاک میوان از نظم الوجوب حقیقه فلا بد ان میوان الذات الواجبه فقط فلا بد من الوجود فیها و اثباتها لیس منجزه
 وجود من حیث احدیه ذات از جمیع خصوصیات و تعینات و تمیزات بر است و همه را در وی رنگ حده و یکا گلی است
 که هیچ چه و هیچگونه فقر را در وی گنجائی نیست و نسبت وی همه متساوی است با تفاوت و لاکن تفاوت
 از ایشان باز دیده کرد و زیرا که بعضی از این حقایق گویند و صور علیه نزد سیم بان حضرت وجود باحدیه جمیع
 جمیع شیوه ظهور را نار یا و احکامها فیها استعداد ظهور جمیع اسماء و صفات الیهیست الالوجوب ذاتی یعنی
 تا بقیاس نیست که منظر بحد و همه اسماء و صفات الیهیة و کمالات ربوبیه متحقق گردد چون احیاء و امارت
 و غیره من الصفات النعائیه و الاسماء النعائیه ۱۲ شرح عبد الملک سلسله حقایق گویند و دهم اند
 حقیقه که همه اسماء و صفات در ایشان بر جمیع مساواة باشد به غایلیه و معلوبیه بعضی بر بعضی
 بنی ماضی اند علیه سلم و کل و دوی چه از حضرت منظر احدیه جمیع و صورت لعین اول است که در انجا الیه
 احدیه جمیع تفرقه و اطراد و تفریط را راه اینست و نیز چون حقیقت آن حضرت به ظهور است جمیع اسماء
 و صفات و مجولی و نسبت تعینات اسکانی را که همه وجود و سیمه اند پس لازم نیست همه اسماء و صفات
 فخره بر وی برابر باشد بلا غایلیه و معلوبیه و نسبی است که ظهور جمیع اسماء و صفات در ایشان بر سبیل ساری
 نیست بل هر چه اختلاف شده وضعفاً و علالیه و معلوبیه واقع است چون سایر کل افراد انسان از
 انبیاء و اولیاء که بعضی از شرائع و معارف آنها بدید است ۱۲ من شرح عبد الملک علی اللواج

۱ همه تحقق و ظهور کمال اسمائست که کمال جلا و استجلا است کمال جلا
 یعنی ظهور و کسب این اعتبارات و کمال استجلا یعنی شهود و امزجود
 کسب همین اعتبارات و این ظهوری و شهودیت عیانی و عینی
 چون ظهور و شهود و مجمل در مفصل بخلاف ظهور کمال ذاتی که ظهور
 ذاتست و نفس خود را در نفس خود از برای نفس خود بی اعتبار غیر و غیرت
 و این ظهوریت علمی و عینی چون ظهور مفصل در مجمل و غنا و مطلق لازم
 کمال ذاتیت و معنی غنا و مطلق آنست که شیون و احوال اعتبارات
 ذات با حکامها و لوازمها علی وجه کلی اجلی - که در جله مراتب تهاقی الهی
 و کونی می نمایند ذات را فی بطونها و اندراج الکمل فی وحدتها مشأ
 ۱ و ثابت باشد بحسب مع صورها و احکامها کما طهرت و نظهرت و ثبت
 تثبت و شهادت و تشاهد فی المراتب و المراتب و ازین حیثیت از
 وجود جمیع موجودات مستغنی است کما قال سبحانه ان الله غنی
 عن العالمین -

رباعی

۱ و امان غمای عشق پاک آمد و پاک را نودگی نیاز ما سستی خاک

چون جلوه گر نظاره گر جمله خود است	اگر ما و تو در میان نباشیم چه بابک
رباعی	
هر شان و صفت که هستی حق دارد	در خود همه معلوم و محقق دارد
در ضمن مقیدات محتاج بخوش	از دیدن آن غنای مطلق دارد
ایضا	
واجب ز وجود نیک بدستغنی است	واحد ز مراتب عدد مستغنی است
در خود همه را چو جاودان می پند	از دیدن شان برون خود مستغنی است
لایحه	
چون تعینات و مشخصات افراد انواع مندرج تحت الحيوان را ز رفع کنی افراد هر نوع در و جمع شوند و چون میزات آن انواع را که فصول و خواص اند رفع کنی همه در تحت حقیقت حیوان جمع شوند و چون میزات حیوان و آنچه با او در تحت جسم نامی مندرج است رفع کنی همه در جسم نامی جمع شوند و چون میزات جسم نامی و آنچه با او مندرج است تحت الجسم رفع کنی همه در حقیقت جسم جمع شوند و چون میزات جسم را و آنچه با او مندرج است تحت الجواهر یعنی العقول والنفس	

۵

۱۰

۱۵

۱ رفع کنی همه در حقیقت جوهر جمع شوند و چون مابه‌الایتیاز جوهر و عرض را رفع کنی همه در تحت حقیقت ممکن جمع شوند و چون مابه‌الایتیاز بین ممکن و واجب را رفع کنی هر دو در موجود مطلق جمع شوند که عین حقیقت وجود هست و بذات خود موجود دست نه بوجودی زاید بر ذات خود و وجوب صفت طاهر است و امکان صفت باطن او اعنی الایمان الثابتة الحاصلة بتجلیتہ علی نفسه متلبساً بشیونہ - و این تمیزات خواه فصولی باشند خواه خواص و خواه تعینات و تشخصات همیشیون الهی اند مندرج و مندرج بود در وحدت ذات اولاً و در مرتبه علم بصورت اعیان ثابتہ برآمدند و ثانیاً در مرتبه عین بواسطه تلبس احکام و آثار ایشان بطاهر وجود که مجلی و آئینہ الیت مر باطن وجود را صورت اعیان خارجیه گرفتند پس نیست در خارج الاحقیقی واحد که بواسطه تلبس بشیون صفات شکر و متعدد نماید نسبت بانا که در ضیق مراتب مجبوس اند و باحکام و آثار آن مقید -

رباعی

کریم تصفح ورقا بعد ورق

جز ذات حق و شیون ذاتیه حق

مجموعه کون را بقانون سبق

۱۵ حقا که ندیدیم و ننخواندیم در و

رباعی

تا چند حدیث جسم و الیاء و جهات
تا کے سخن معدن و حیوان و نبات
یکذات فقط بود و محقق نہ ذوات
این کثرت و ہی ز شیون است و صفات

لایح ۱۹

مراد باشد راج کثرت شیون در وحدت ذات نہ اند راج جزو است در کل
و نہ اند راج منطوف در طرف بلکه مراد اند راج اوصاف و لوازم است
در موصوف و ملزوم چون اند راج لخصیت و ثلثیت و ربعبیت و خمیسیت

سلسلہ موجود و دو قسم است بسیط الی یا لاجزاء یا مرکب ای یا لاجزاء و مرکب نیز دو قسم است یا مرکب در عقل و یا مرکب
در خارج مرکب در خارج آنست که ملتبس و مجتمع باشد از اجزاء متمیزه و در خارج بدانی معنی که ہر جزو را وجودی باشد مستقل
متمایز و متغایر از وجود دیگر ہر چون جسم کہ مرکب است از ہموالی و صورت و مرکب در عقل آنست کہ مجموع ملتبس
باشد از اجزاء متمیزہ و در خارج بدانی معنی کہ ہر جزو را وجود مستقل و متغایر وجود جزو دیگر نباشد بلکہ جعل یا چسب
در خارج عین جعل آن دیگر باشد و جعل مرکب بعینہ در خارج عین جعل آن اجزاء و بیش از آن نیست کہ
کہ در عقل متمیز باشد ہر چون کہ مرکب از جنس و فصل است و مرکب را کل نامند و انچہ از آن ترکیب کردہ
شدہ ہند را از ۱۲ من شرح عبدالملک

سلسلہ تولید چون اند راج لخصیت او ای کو نہ نصفاً لاشنین و ثلثاً لاشلثہ و رباعاً لارباعہ و یکذا الی ما لانہایہ
من النسب و الاضافات العددیہ فی ذات الواحد العددی زیر کہ این عبارات اگرچہ در عقل زاید بر
ذوات واحد عددی اند و قایم بوی و عقل حکم میکنند باقیہ از این از یکدیگر و از واحد عددی نیز
علمی و تصور لکن از آن رو کہ قابلیت ذات واحد عددی اند مندرج در مطلق قابلیتہ او کہ جامع
جميع قابلیتات اوست یعنی صلاحیت او مرئوب مختلفہ را بر آئینہ آن قدر از وجود و تحقق نیست کہ
نسبت شان باین قابلیت جامعہ ہر چو نسبتہ منطوف باشد نظیر و همچنان آن قابلیت جامعہ را
نسبت بذات واحد عددی تقدیر تفاہم و اشیت نیست کہ نسبت او بآن ذات نسبت منطوف
نظیر و نسبت اجزاء کل باشد ۱۲ من شرح عبدالملک

الی ما لا نهایت در ذات واحد عددی زیرا که این نسب در و س
مندرج است و اصلا ظهور ندارد و اما که تکرار ظهور در مراتب جزو
و ثلثه و اربع و خمسة واقع نشود و از اینجا معلوم می شود که احاطه
حق سبحانه تعالی بجمیع موجودات همچو احاطه ملزوم است بلوازم و ظهور
است باوصاف نه همچو احاطه کل بجزو یا طرف بمنظوف تعالی الله
عما لا یلیق بجلال قدس -

رباعی

در ذات حق اندراج شان منقروست	شان چون صفت است و ذات حق منقروست
این قاعده یاد دار که اینجا که هست	نه جزو نه کل نه طرف و نه منظور نیست

لایح ۲۰

ظهور و خفای شیون و اعتبارات بسبب بیس نبطا موجود و عدم آن
موجب تغیر حقیقت وجود و صفات حقیقت او نیست بلکه معنی تبدیل
نسب و اضافات است و آن مقتضی تغیر در ذات فی مثل اگر عمر و از
سین زید بر غیر و در بسیارش نشیند نسبت زید با او مختلف شود
۱۵ خودتش با صفات حقیقت خود همچنان برقرار خود ماند و همچنین حقیقت

وجود بواسطه تلبس بامور شریفه زیادتی کمال نگیرد و بحسب ظهور و نظایر
خسبه نقصان نه پذیرد نور آفتاب هر چند بر پاک و پلید تابد هیچ تغیر
به بساط نوریت او راه نیابد نه از مشک بوی گیرد و نه از گل رنگ و نه
از خار عار و نه از خار اتنگ

رباعی

چون خور ز فروغ خود جهان آراید	بر پاک و پلید اگرست بادشاید
فی نور وی از هیچ پلید آلاید	نی پاکی از هیچ پاک افزاید

لا حیه

مطلق بمیقین ظاهر نباشد و مقید بی مطلق صورت نه بند و اما مقید
محتاج است بمطلق مطلق مستغنیست از مقید پس مستلزم از طریق
است و احتیاج از یک طرف چنانکه میان حرکت یه و حرکت مفتاح و رید است

رباعی

ای در حرم قدس تو کس را جانی	عالم تو پیدا و تو خود پیدا نی
ما و تو ز هم جنبه نه نیم اتا هست	ما را تو حاجت و ترا ما مانی

و الايضاً مطلق مستلزم مقیدست از مقیدات علی سبیل التبعیه نه مستلزم

۱. مقید می مخصوص و چون مطلق را بدلی نیست قبل از اقبال سبب مقید
اوست لاغیر۔

رباعی

۵. قرب تو با سباب و علل نتوان یافت
قرب تو با سباب و علل نتوان یافت
تو بی بدلی ترا بدل نتوان یافت
بر هر که بود توان گرفتن بدلی

فضل

ایضاً

۱۰. ای ذات رفیع تو نه جوهر نه عرض
فضل و کرم نیست معلل نه عرض
هر کس که نباشد تو عوض باشی از
و انرا که نباشی تو کسی نیست عوض

لاحیحہ ۲۲

۱۰. استغنائی مطلق از مقید باعتبار ذات است والا ظهور اسماء التو
و تحقق نسبت ربوبیت بے مقید از محالات است۔

رباعی

۱۲. اسی باعث شوق طلبم خوبی تو
فرع طلب من است مطلوبی تو
اگر آئینہ محبتی من بنود
ظا هر نشود جمال محبوبی تو

۱ لابل کہ ہم محب حق ست و ہم محبوب او و ہم طالب حق ست و ہم مطلوب او مطلوب و محبوب ست در مقام جمع احدیت و طالب و محب ست در مرتبہ تفصیل و کثرت	رباعی	۵ اسی غیر ترا بسوی تو سیری نہ خالی ز تو منجدے و ہم دیری نہ ویدم ہمہ طائبان و مطلوبان را انجملہ توئی و در میان غیری نہ
۱۰ لایحہ ۲۳	حقیقت ہر شی تین وجود و در حضرت علم باعتبار شانی کہ آن شی منظر او یا خود وجود متعین بہمان شان در همان حضرت و اشیا موجودہ عبارت از تعیینات وجود باعتبار انصباع ظاہر وجود با ثار و احکام حقایق ایشان یا خود وجود متعین بہین اعتبارات بروچی کہ حقایق ہمیشہ در باطن وجود پہنان باشند و آثار و احکام ایشان در ظاہر وجود پیدا زیر کزوال صوری از باطن وجود محالست و الا جہل لازم آید تعالی اللہ عن ذلک علوا کبیرا	رباعی
۱۲ ما یم وجود اعتبارات وجود و در پردہ ظلمت عدم مستوریم در خارج و علم عارض ذات وجود ظاہر شدہ عکس مازمات وجود		

۱ پس ہر شئی بحسب حقیقت وجود یا وجود متعین است یا تعین عارض موجود
و تعین صفت متعین است و صفت باعتبار مفہوم اگرچہ غیر موصوف است
اما باعتبار وجود تعین است و تعایر بحسب مفہوم و اتحاد بحسب وجود
موجب صحت حمل است۔

رباعی

۵ ہمایہ و ہمیشین و ہمہ ہمہ است در ولی گدا و طلسم شہ ہمہ است
و برانجمن فرق و نہان خانہ جمیع باللہ ہمہ است و باللہ ہمہ است

لاکچ ۲۴

۱۰ حقیقت وجود اگرچہ پر جمیع موجودات ذہنی و خارجی مقول و محمول میشود
اما اور مراتب متفاوت است بعضہا فوق بعض و در ہر مرتبہ اورا
اسامی و صفات و نسب و اعتبارات مخصوصہ است کہ در سایر مرتبہ نیست
چون مرتبہ الوہیت و ربوبیت و مرتبہ عبودیت و حقیقت پس اطلاق
اسامی مخصوصہ مرتبہ الوہیت منشا چون اللہ و رحمن و غیرہا بر مرتبہ
کونیہ عین کفر و محض زندقہ باشد و همچنین اطلاق اسامی مخصوصہ بر مرتبہ
۱۵ بر مراتب الہیت و ربوبیت غایت ضلال و نہایت خدلان باشد۔

	رباع	
ای برده گمان که صاحب تحقیق و اندر صفت صدق و تعین صدیقی	هر مرتبه از وجود حکمی دارد اگر حفظ مراتب ننکته زندیقی	
	لاکجه ۲۵	
۵ موجود حقیقی خبریکه بیش نیست و آن عین وجود حق و هستی مطلق است اما او را مراتب بسیار است اول مرتبه لا تعین و عدم انحصار است و اطلاق از هر قید و اعتبارات و ازین حیثیت منزه است از اضافت لغوت و صفات و مقدر است از دلالت الفاظ و لغات نه نقل را در لغت جلال اوز با ۹ عبارت است و نه عقل را بکنه کمال او امکان اشارت و هم ارباب کشف از		
موجود حقیقی عبارت از موجودی است که در نفس الامر موجود بود و وجود او موقوف بر وجود غیر خود نیست بجز وجود باشد بحیثیت ذات خود و معدوم باشد پس وجود نفس الامر نه مذمومه باشد اما شرح و بلکه ۵ و این مرتبه را احدیه العرف و باطن وجود و تعین ذاتی و لا تعین علمی و غیبیه و غیب الغیوب و ذات کجاست و وجود خاص و وجود مطلق هم یونیند اگر افاضی جواب تحقیق - ۵ مرتبه عبارت از چیزی است که حضرت وجود در وی بصفتی اطلاق خود ظاهر نیست بلکه اطلاق او بدو و در و بیشتر و مخفی میگردد و حضرت وجود بعد از ظهور او در و تلبس او با حکام و آثار او تسعین و شصت و می نماید چونکه آنکه کیونته شئی در شئی و ظهور او در و بقدر آن شئی است نه زیاده نه کم از آن عالم بتنه سی تعین و الظاهر بها بوی المتعین و ما هی الا المظهر و ما هو الا الوجود الظاهر بها فیکون امر التزل و الظهور محصور ۵ و وجود و مرتبه ۲۸ من شرح عبد الملک - ۵ و درین مرتبه ذات مجهول مطلق است و مرتب از احوال و تفصیل و علایقه باشد و در اعتبار معتبری درین مرتبه بالقوه بود ۱۳ ۵ جلال او عبارت از ظهور و اطلاق او در صفت و نه و اطلاق حق خود و حال عبارت است از ظهور او و فرو آمدن او از ذروه وحدت و اطلاق خود بحدیقت تمام کثره و عالم تعین او من شرح عبد الملک - ۵		

۱ اور اک حقیقتش در حجاب و ہم اصحاب علم از امتناع موقوفش در نظر آید
 نهایت نشان او بی نشانی است و نهایت عرفان وی حیرانی -

رباع

۵ اسی در تو عیان باد نهانها همه هیچ
 پذیرد یقینا و گمان ما همه هیچ
 از ذات تو مطلقا نشان توان داد
 کاسخا که توئی بودند نهانها همه هیچ

ایضا

هر چند که جان عارف آگاه بود
 کی در حرم قدس تو اش راه بود
 دست همه اهل کشف و ارباب شهود
 از دامن ادراک تو کو تا ه بود

ایضا

۱۰ این عشق که هست جز و لایفیک ما
 حاشا که بود معطل ما در کما
 خوش آنکه مدد ز نور او صبح یقین
 ما را بر ما نذا از ظلام شک ما

لاسیح ۲۶

۱۲ مرتبه ثانیة تعین اوست تعینی جامع مرجع تعینات فعلیه و جوبیه الهیه را جمیع
 تعینات انفعالیة امکانیه کونیه را و این مرتبه ستمیست تعین اول زیر که اول

سلسله عشق را و در سلسله پیش لیسیت یا بمعنی ذات و حقیقت مطلق وجود هست و یا بمعنی افراد مطلق
 و اضطرار دل و مراد این معنی اول است ۱۱ من شرح عبده الملک بر لواج سلسله فرقی میان این مرتبه

بجز این نیست که هیچ نسبتی را از این باب

ثانی و مرتبه اول که لا تعین است جز بان نیست که مرتبه اولی جامع جمیع تعینات فعلیه و جوبیه و انفعالیه
امکانیه بر وجه و اجمال است بل جامع نسبت سلویه و ایجابیه نسبت با یکدیگر ممتاز از نسبتی دیگر از آن نسبت
اجلیه نیست و همچنین پیشینتی از نسب سلویه و ایجابیه نسبت با یکدیگر ممتاز از نسبتی دیگر از نسب سلویه
و ایجابیه نیست و اگرچنینست با حضرت حق سبحانه و تعالی در آن مرتبه اولی هر چیزی چنانکه است ظاهر و عیان است
و مرتبه ثانی جامع جمیع تعینات ایجابیه است چه تعینات فعلیه و جوبیه و چه تعینات انفعالیه امکانیه
بر وجه فرق و تفصیل آن معنی که نسبتی از نسب فعلیه و انفعالیه نسبت با یکدیگر ممتاز است از نسبتی
از آن نسبت فعلیه و انفعالیه با اعتباری که لازمی این مرتبه ثانیه است و از همین جهت این مرتبه ثانیه از تعین
گفته اند ۱۲ شرح عبد الملک مسلم و این مرتبه را وحدت و احدیه الجمع نیز خوانند لا محاله اکثره العلمیه
والعنیه و عدم تفصیلها و غیب اول نیز گویند لانه فوق الغیب الثانی و همین است مرتبه علم اجمالی که
معلوم وی یک بود و مشا و معبر با نا گرد و محمول بر جامع و صلاح کثرت بود و قابلیت آن دارد که تعدیل
وی در مرتبه ثانیه کثرت پیدا یابد و از کثرت داخلی و خارجی منزه بود و عدم ظهور چیزی بر شمایا گویند درین مرتبه
سبب انتفاء اعیان ایشان علما عینا باشد و درین مرتبه اناشان العلم و اناشان القدره صحیح محتمل است
و این مرتبه را دایره الوجوده هم گویند جزوات واحد و برین دایره و حده مدرک نفسهاست پس از در
اجمالی بصورت قباب در وسط دایره را برآمده و دایره مقوس بدو قوس احدیه و واحدیه گردانیده
بجه قوس احدیت اعتبار علم جزوات بدون اعتبار است و آن را
قوس فوقانی و عروجی خوانند و قوس واحدیت اعتبار علم جزوات مع الاعتبار است و از قوس تحتانی
و نزولی گویند و آن قباب را باعتبار اثبات اشغیت اعتباری قباب قوسین و برنج اول و برنج کبری گویند
و باعتبار ارتفاع اشغیت مذکوره او ادله و حقیقت محمدیه گویند چه غایت معراج محمدی و ورتیه است
صلوات علیہ وسلم پس فرق میان وحدت و احدیه و واحدیه آنکه وحده علم مطلق است و احدیه و احد
علم مقید و آن منشأ از بود و این هر دو از وی ناشی بر مطلق منشأ مقید بود و مقید مطلق صورت گیرد
من چو از تحقیق مخصوص است بدانکه مرتبه جامع جمیع تعینات فعلیه و جوبیه و انفعالیه امکانیه بر وجه فرق
و تفصیل مقوس بدو قوس است قوسی مشتمل بر تعینات فعلیه و جوبیه و قوسی بر انفعالیه امکانیه و هر دو قوس
و اعتبار است اجمال و تفصیل اجمال قوس اول عبارت از احدیه جمیع تعینات فعلیه و جوبیه است و این را
مرتبه اولیست گویند و تفصیل قوس اول مرتبه ساسا حضرت ایشان است که تفصیل آنست که عرض این سرود
مرتبه اجمال و تفصیل قوس مذکور از نسبت ظاهر وجود است که وجوب وصف خاص است سبب
و اصلا غیر از این صفتی خطی نیست و اجمال قوس ثانی عبارت از احدیه جمیع تعینات انفعالیه است که اناشان
ایشان است تا اثر و انفعال نمی قوی اثر از قوس اول و این را مرتبه گویند امکانیه خوانند و تفصیل این قوس مرتبه
عالم است از اعیان و احوال و مثالی خمس و انسان و عرض این هر دو مرتبه اجمال و تفصیل قوس ثانی باعتبار
ظاهر علم است و گاه ظاهر وجود و یکویند قبال باطن وجود که صفة احدیه و اتمیه و هویتیه و غیبیه و اطلاق نسبت

دورینجا باین معنی مذکور نیست زیرا که ظاهر وجود باین معنی شامل تمام مراتب وجود است من اولها الی آخرها
 و عروض همه مراتب بخفیه ذات از حیثیت ظاهر وجود است به این معنی نه اعتبار این دو مرتبه فحسب این ظاهر
 باین معنی از خفیه احدیست تا آخر مراتب تنزلات و گاه ظاهر وجود میگویند بمقابل باطل وجود و گاه
 معلومه و اهیان ثابته ممکنات اند و درینجا باین معنی مذکور است و مبدء اثر و تاثر و عالمیت و سبب
 است که از ازل احوط علم معتبر تجلی ذات لذاته ظهور میکند یعنی حضرت ذات تا آنکه متجلی بصفت علم نیست هیچ تعین
 از تعینات فعلیه و انفعالیه متعین نیست پس بالضرورة ذات من حیث التعینات الفعلیه عین ظاهر وجود است
 یعنی ذات ماخوذه بحیثیت عالمیت که وجوب وصف خاص اوست و من حیث التعینات الانفعالیه
 باطن وجود و ظاهر علم باشد یعنی ذات ماخوذه بحیثیت معلومیت یعنی صور معلومه که امکان از لوازم آنست
 (من شرح عبد الملک)
 میر

تعینات حقیقت وجود اوست و فوق آن مرتبه لا تعین است لا غیر مرتبه ثالثه
 احدیت جمیع تعینات فعلیه موثره است و این مرتبه الوهیت است و مرتبه
 رابعه تفصیل مرتبه الوهیت است و آن مرتبه اسما و حضرات ایشان است
 و اعتبار این دو مرتبه از حیثیت ظاهر وجود است که وجوب وصف خاص
 اوست مرتبه خامسه احدیت جمیع تعینات انفعالیه است که
 از نشان ایشان است تاثر و انفعال و این مرتبه کونیه امکانیه است مرتبه
 سادسه تفصیل مرتبه کونیه است که مرتبه عالم است و عروض این دو مرتبه
 باعتبار ظاهر علم است که امکان از لوازم اوست و آن تجلی اوست بر خود
 بصورت حقایق و اهیان ممکنات پس فی الحقیقت وجود یکیش نیست
 ۱۰ که در جمیع این مراتب و حقایق که تفصیل مرتبه و احدیت اند سار است

ووی درین مراتب وحقایق عین این مراتب وحقایق است چنانکه این مراتب وحقایق درو کین وی بود نذ حیث کان الله ولم یکن معه شیء -

رباعی

مستی که ظهور میکند در بهشتی
خواهی که بری کمال وی با همه پی
رو بر سر می جباب را بین که چنان
می وی بود اند روی و دور می می

ایضاً

بر لوج عدم لواج نور عدم
لاج گرد و نه کس درین سر محرم
حق را شمر جد از عالم ذیراکه
در عالم حق حق است و حق در عالم

لایحی

حقیقت انحقاق که ذات الهی است تعالی شانه حقیقت همه اشیا را است

ساده و از عدم درینجا عدم اضافی است یعنی نسبت به وجود خارجی نه عدم مطلق از
مطلق قابل ظهور چیزی نیست پس برادر لوج عدم اینها ناست وحقایق ممکن بود و ترا و لواج چیزی است که ظاهر شود
از عالم غیب تا نور تجلی و نور عبادت از چیزی است که غلبه بوی زایل گردد و نور مراتب است و غلبه را نیز تجلی و انوار
نسبت به معنی متعلق است یکضیا که غلبه نور است و دوم علمی که غلبه نور است و سوم وجود که غلبه نور است و عدم است
و هیچ غلبه تا یک از عدم نیست هیچ نور روشن تر از نور وجود است که او کج و غلط است و همه اشیا با ظاهری و غیره
بوجود ظاهر ناست ممکن نیست که ظاهر غلبه نور باشد پس غلبه نور محض هرگز بود و نه نور معرفت و آنچه در پی میگرد و نور نیست
غلبه نور و غلبه نور که مسی است بعضیا آن عدم ادراک غلبه بواسطه اتعاده و نورانیت است و عدم عدم
نور معرفت که کمال نورانیت و بلاطه او که هیچ چشم را غلبه و عدم متعاده است آن نیست که کمال اشراق او را
تواند و بدین ۲ من شرح لواج از بعد از کمال اشراق

ساده حقیقت بهر شی عبارت از چیزی است که آن شی بوی نمی است و بدون سه شی نیست ۱۲ -

جو ہر تہ نہایت
تازہ حقائق

۱ او فی حد ذاتہ واحد است کہ عدد را باوراء نیست آما باعتبار تجلیات متکثرہ
و تعینات متعددہ در مراتب تارہ حقائق تعرضیہ تا بعد پس ذات واحد بواسطہ
صفات متعددہ جو اسرار و اعراض متکثرہ مینماید و من حیث الحقیقت یکیست
کہ اصلاً متعدد و متکثر نیست۔

ربا

۵ ای بر سر حرف این و آن نازدہ خط
پندار و ولی دلیل بعد است و سخط
در جملہ کائنات بے سہو و غلط
یک عین فحسب دان و یک ذات فقط

۱۰ این عین واحد از حیثیت مجرد و اطلاق از تعینات و تعینات مذکورہ حقست
و از حیثیت تعدد و تکثر کہ بواسطہ تلبس او بہ تعینات می نماید خلق پس عالم ظاہر
حقست و حق باطن عالم و عالم پیش از ظہور عین حق بود و حق بعد از ظہور
عین عالم کما قال العارف الحق شیخ المنصور سبحان من اللفظ نفس
فسماہ حقاً و سبحان من کشف نفسه فسماہ خلقاً بلکہ فی الحقیقت یک حقیقتست
و ظہور و بطون و اولیت و آخریت از نسب و اعتبارات او ہوا الاول و الآخر
و الظاهر و الباطن۔

ربا

بر شکل تیان رهن عشاق حق است	لا بلکه عیان در همه آفاق حق است
چیزیکه بود ز روی تعقیب جهان	و الله که همان زوجه اطلاق حق است
ایضا	
چون حق به تفصیل شئون گشاید	مشهور و شذاین عالم پر سود و زیان
گر باز روند عالم و عالمیان	بارتبه اجبال حق آید بمیان
لا حیثه	
شیخ رضی الله تعالی عنه ورفض شعبی میفرماید که عالم عبارت است از اعراض مجتمعه در عین واحد که حقیقت هستی است و آن تبدیل و متجدد میگردد مع الانفاس و الآلات در هر آنی عالمی بعد مبرور و مثل آن دیگری بوجود میآید و اکثر ابل عالم ازین معنی غافل اند لما قال سبحانه بل هم فی لبس من خلق جدید و از ار باب نظر کسی بر این معنی مطلع نشده است مگر اشاعره در بعضی اجزاء عالم که اشعرا حیث قالوا الاعراض لا تتقی زمانین دیگر حسابیه که معروفند بسو قسطایه در نیمه اجزاء عالم چه جواهر و چه اعراض و هر یک از فریقین من وجه خطا کرده اند اما اشاعره بسبب آنکه اثبات جواهر متعدده کرده اند و در حقیقت وجود	

۱ و اعراض متجددہ را قایم بآنها ہستہ اند و نہ دانستہ اند کہ عالم کجیج
 اجزائے نیست مگر اعراض متجددہ بتبدلہ مع الانفاس والانات
 کہ در عین واحد جمع شدہ اند و در ہر آنی ازین عین زائل میشوند مثال
 بوی متلبس میگردد پس ناظر بواسطہ تعاقب امثال در غلط میفتد
 ۵ و می پذیرد کہ آن امر است واحد مگر کما تقول الاشاعرة فی تعاقب
 الامثال علی محل الاعراض من حیث خلوا آن من شخص من العرض
 مماثل للشخص الاول فینظر الناظر انہا امر واحد مستمر۔

رباعی

بحریت نکاسندہ نہ افزایدہ امواج پرور وندہ و آسندہ
 ۱۰ عالم چو عبات ازین امواج است بنود و زمان بلکہ دوان پسندہ

الضیاء

عالم بود از فی عسرت عاری و اندر ہم بطور پاسے نہر جاری
 نہری جاری بطور پاسے طاری سرت حقیقۃ الحق یلق ساری

۱۵ و اما خطای سوفسطائیہ آنست کہ مع قول ہم بالقیل فی العالم باسرتوبہ
 فشدہ اند بآنکہ یک حقیقت است کہ متلبس میشود بصورہ اعراض عالم

۱ و موجودات متعینہ و متعددہ می نماید و ظهور نیست اورا در مراتب کونی
 جز باین صورت و اعراض چنانکه وجود نیست اینها را در خارج بدون او -

رباعی

۵ سوفسطائیکه از خرد جنبی برست گوید عالم خیالی اندر گذر است
 آری عالم همه خیال است ولی پیوسته درو حقیقی جلوه گراست

و اما ارباب کشف و شهو و می بینند که حضرت حق سبحانه و تعالی
 در هر نفسی متجلی است به تجلی دیگر و در تجلی او اصلاً تکرار نیست یعنی در دو
 بیک تعیین و یکشان متجلی نیست و بلکه در هر نفسی تعیینی دیگر ظاهر میشود
 و در هر آنی نشان دیگری تجلی میکند -

رباعی

۱۰ هستی که عیان نیست دو آن نشان در شان دیگر جلوه کند بر آن
 این نکته بجز کل لوم فشان اگر بایست از کلام حق برمان

۱۵ و درین نکته آنست که حضرت حق را سبحانه اسماء متعابکه
 بعضی لطیفه و بعضی قهریه و همه دایماً بر کار اند و تعطیل بر هیچ یک
 جایز نیست پس چون حقیقتاً از حقایق امکانیه بواسطه حصول شرائط

۱ و ارتفاع موانع مستعد وجود گردد و رحمت رحمانیه اورا دریابد و بروی
افاضه وجود کند و ظاهر وجود بواسطه تنبیس باثنا و احکام آن حقیقت
متعین گردد و تعینی خاص و متجسّم شود بحسب آن تعین بعد از آن بسبب قهر
احدیت حقیقی که مقتضی اضمحال تعینات و آثار کثرت صورت است از آن تعین
منسحب گردد و در همان آن اصلاح بر مقتضای رحمت رحمانیه تعینی دیگر
که مماثل تعین سابق باشد متعین گردد و در آن ثانی بقهر احدیت مضحک گردد
و تعین دیگر بر رحمت رحمانیه حاصل آید و بکذا الی ما شاء الله پس هیچ دو آن
بیک تعین تجلی واقع نشود و در هر آنی عالم عدم میروید و دیگری مثل آن
بوجود می آید اما محبوب بحسب تعاقب امثال و تناسب احوال می پذیرد
۱۰ که وجود عالم بر یک حال است و در از منته متوالیه بر یک منوال —

رباعی

مسئله قهری که رضی الله عنه در همان آن الخ بر خلاف این عبارت وارد می شود که وقتی که کمال قهری بعد از تخلی
لطیفی در یک آن شده آن طرف بر دو کجکشت پس باید که آن تقسیم شود و انهمی خلاف و معضات و غیرت
جوابش آنچه در خاطر ظاهر کرده است که مولانا در بی مقام آن را بعضی معطل حکم کارشانش عدم انقسام
است مگر قهری بلکه مجازاً وقت توار و تخلیقین را که بر جوت می شود بیان تعبیر کرده چه را که آن و زمان
بر دو حرکت فلک اعظم است و چون فلک مذکور هم در تجلی قهری فنا شد پس اعراض تا بعد از آن نیز
فنا خاسته شد و آن هم کار توابع اوست فنا خواهد شد و وقتیکه آن فنا شد پس طرف کجک
قهری و لطیفی نخواهد بود و آن طرفیته متوقف علی وجوده ۱۲ (کتابه محمد سعید طبیب گویاموی)

سبحان اللہ ذی جلال و دود	سبح فضل و کرم و رحمت و وجود
در ہر نفسی بردہاںی لبدم	وآرد دگری چوآن سب اندم بوجو

الضیاء

انواع عطا گر چہ خدای نجشد	بر اسم عطیہ خدای نجشد
در ہر آئی حقیقت عالم را	ایک اسم فانی کے بقامی نجشد

دلیل بر آنکہ عالم مجموعہ اعراض مجتمعه است در عین واحد کہ حقیقت وجود است
 آنست کہ ہر چند حقایق موجودات تجدید میکنند و محدود ایشان
 غیر از اعراض جسمانی ظاہر نشود مثلاً وقتیکہ گویند ان حیوان
 ناطق است و حیوان جسم نامی حساس متحرک بالا را وہ جسم و جسم
 جو ہریت قابل مرابعا و ثلثہ را و جو ہر موجودیت لافی موضوع و موجود
 و اہمیت کہ مر اور تحقق و حصول باشد درین حدود و ہرچہ مذکور میشود
 ہمہ از قبیل اعراض است الا ان ذات مبہم کہ درین مفہومات
 محظوظ است زیرا کہ معنی ناطق ذات لہ النطق است و معنی نامی ذات
 النمود و بکنہ اقی البواقی و این ذات مبہم عین وجود حق و حسی حقیقی
 است کہ قائم است بذات خود و مقوم است مر این اعراض را و آنکہ

ارباب نظر میگویند که امثال این مفهومات فصول نیستند بلکه لوازم
فصول اند که بآن از فصول تعبیر میکنند بواسطه عدم قدرت تعبیر از
حقایق فصول بر وجهی که ممت از شوند از ماعدل خود تعبیر این لوازم
با لوازمیکه ازینها انخفا باشد مقدمه الیت ممنوع و کلامیت
نامسموع و بر تقدیر تسلیم هر چه نظر با جوهر ذاتی باشد قیاس بآن
عین واحد عرضی خواهد بود زیرا که اگر چه داخل است در حقیقت جوهر
خارج است از آن عین واحد و قائم است با او و دعوی آنکه اینجا
امری است جوهری و رای عین واحد در غایت سقوط تخصیص قضی
که کشف ارباب حقیقت که متعین است از مشاکله بنوت نبات
آن گواهی میدهد و مخالف عاجز باشد از اقامت دلیل و استدلال
الحق و هویدی السبیل -

میدان

رباعیات	
تحقیق معانی از عبارات مجوی خواهی یا بی زعلت چهل شفا	بی زلف قیود و اعتبارات مجوی قانون نبات از اشارات مجوی
ایضا	

گشتی بوقوف بر موافق قانع	شد قصد مقاصد ر مقصد مانع
هرگز نسود تا نکنی رفع حجب	انوار حقیقت از مطالع طالع
این	
در رفع حجب کوشش در جمع کتب	کز جمع کتب نمی شود رفع حجب
در جمع کتب کجا بود نش حجب	طی کن همه را و عدالی الله و تب
لا حیة ۲۹	
عظیم ترین حجابی و کشف ترین نقابی جمال وحدت حقیقی را تعلقات و تعدد آن است که در ظاهر وجود واقع شده است بواسطه تلبس آن با حکام و آثار ایمان ثابته در حضرت علم که باطن وجود است و مجربان را چنان بینماید که ایمان موجود شده اند و در خارج و حال آنکه بوی از وجود خارجی بمشام ایشان نرسیده است و همیشه بر عذبت اصلی خود بوده اند و خواسته بود و آنچه موجود مشهود است حقیقت وجود است اما باعتبار تلبس با حکام و آثار ایمان نه از حقیقت بخبردارانها زیرا که ازین حیثیت بطون و خفا از لوازم اوست پس فی الحقیقت حقیقت وجود بخبان بر وحدت حقیقی خودست که از آنرا بود و ابتدا خوانه بود و اما بر نظر انعیار بسبب احتیاج بصور	

۱ اکثر احکام و آثار مقید و متعین درمی آید و متعدد و متمکث نمیاید -

رباع

بحریت وجوه جاودان موج زلفان
از باطن بحر موج بین گشته عیان
زان بجز ندیده غیر موج اهل جهان
بزلفا هر بحر و بحر در موج نهان

الض

بنگر بچیان سر آلهی نهان
سپید اندر کعبه ماهی ابنوه
چون آب حیات در سیاهی نهان
شد بحر در ابنوهی ماهی نهان

لایح

۱۰ هرگاه چیزی در چیزی نموده میشود ظاهر غیر منظر است یعنی ظاهر دیگر و منظر
دیگر است و الاضایحه نموده میشود از ظاهر در منظر شیخ و صورت است
نه ذات و حقیقت الا وجود حق و هستی مطلق که هر جا ظاهر است عین
منظر است و در همه منظر بذاته ظاهر است -

رباع

۱۵ گویند دل آینه آیین عجب است
در آینه زوی شاهدان نیست عجب
و روی رخ شاهدان خود مانع عجب است
خود شاهد و خود آینه هم این عجب است

ایضاً

ای آئینه را داو جلی بصورت تو
لیک آئینه کس ندید بصورت تو
خی کنی که ز لطف در همه آئینه ها
خود آئینه پدید نه صورت تو

لاکچ ۳۱

حقیقت هستی بجمیع شیون و صفات و نسب و اعتبارات که تحت القیوم
موجودات اند در حقیقت هر موجودی ساریست و لهذا قیل کل شیئی
فیه کل شیئی صاحب گلشن راز گوید۔

سبت

دل یک قطره را اگر برشکافی
برون آید از وصف بحر صافی

با شغی

۱۰ هستی که بود ذات خداوند عزیز
اشیا همه درویند او در همه نیز
اینست بیان آنکه عارف گوید
باشد همه چیز مندج در همه چیز

لاکچ ۳۲

۱۱ هر قدرت و فعل که ظاهر از منظر صادر می نماید فی الحقیقت از حق
در آن منظر ظاهر است نه از منظر شیخ رضی الله عنه و حکمت مفسر
۱۵ لا فاعل للمین بل الفاعل لربها فیها فاعلمت العین ان لیساف الیها فاعل

پس نسبت قدرت و فعل به بنده از جهت ظهور حق است بصورت اولی
از جهت نفس او و الله خلق کم و ما تمکون میخوان و وجود و قدرت و فعل خود را
از حضرت بچون میدان -

رباعی

از ما همه غریب و نیستی مطلوب است
این اوست پدید آمده در صورت
هستی و تو ایش را ما مسلوب است
این قدرت و فعل از آن بهمانست

الضیاء

چون ذات تو منفی بود ای صاحب
شیرین مثلی شوم کن روی تیر
از نسبت افعال بخود باش خمش
ثبت العرش او لا یم القش

الضیاء

و صفای خود بر غم حاسد تا کی
تو مسدوم خیال هستی از تو
ترویج چنین متاع کاسد تا کی
فاسد باشد خیال فاسد تا کی

لایحیه

چون صفات و احوال و افعال که در مظاہر ظاهر است فی الحقیقت مضایق
بحق ظاهر در آن مظاہر است پس اگر اعیاناً در بعضی از آنها شتری

و نقصانی واقع باشد از جهت عدسیت امر وجودی دیگر تواند بود زیرا که وجود
 من حیث هو وجود خیر محض است و از هر امر وجودی که شری متوهم میشود بواسطه
 عدسیت امر وجودی دیگر است نه بواسطه آن امر وجودی من حیث هو
 امر وجودی —

ر ب ا ع

هر نعمتی که از قبیل خیر است کمال	باشد ز نفوت ذات پاک متعال
هر وصف که در حساب شر است و بال	دارد بقصور قابلیت مآل

حکما در آنکه وجود خیر محض است دعوی ضرورت کرده اند و از برای توضیح
 مثالی چند آورده گفته اند که مثلاً بر دو که مفسد اثمار است و شر است
 نسبت با ثمار شیرین او نه از آن جهت است که کیفیتی است از کیفیات
 وجودی زیرا که او از این جهت کمال است از کمالات بلکه از آن جهت است
 که سبب شده است هر عدم وصول اثمار را ب کمالات لایقه خود همچنین
 قتل مثلاً که شر است شیرین او نه از جهت قدرت قاتل است قبل
 با قاطعیت آلت با قابلیت عضو مقتول مرقع را بلکه از جهت نوال
 حیات است و آن امر نسبت عدمی الی غیر ذلک من الامثلة

رباع

هر جا که وجود کرده سیرت ایدل	میدان یقین که محض خیرت ایدل
هر شریز عدم بود عدم غیر وجود	پس شریزه مقتضا غیرت ایدل

لایح ۳۴

حضرت شیخ صدرالدین قزوینی قدس سره در کتاب شرح فصوص منهج مایه
 که علم تابع است مروج در آبان معنی که هر حقیقتی از حقایق را که وجود است
 علم نیست و تفاوت علم بحسب تفاوت حقایق است در قبول وجود کمال
 و نقصاناً پس آنچه قابل است مروج در اعلی الوجود الا تم والا کمال قابل است
 مروج ماعلی هذا الوجود و آنچه قابل است مروج در اعلی الوجود الانقضاء متصف
 است بعلم علی هذا الوجود و فشار این تفاوت غالبیت مغلوبیت
 وجوب و امکان است در هر حقیقتی که احکام وجوب غالب تر اینجا وجود و
 علم کامله و در هر حقیقتی که احکام امکان غالب تر اینجا وجود علم ناقص تر
 و غالباً که خصوصیت حکم تابعیت علم مروج در آنکه در کلام شیخ واقع
 شده است بر سبیل تمثیل است والا جمیع کمالات تابع مروج در این
 حیات و قدرت و ارادت و غیر ما همین حال است و قال بعضهم

۱ قدس الله تعالی اسرار ہم سچ فردی از افراد موجودات از صفت علم
 عاری نیست اما علم برود و وجه است یکے انکه بحسب عرف آنرا علم میگویند
 و برود و قسم پیش از باب حقیقت از مقوله علم است زیرا که ایشان
 مشاهده میکنند سرایت علم ذاتی حق را سبحانه و بر جمیع موجودات
 ۵ و از قبیل قسم ثانی آبت مثلاً که بحسب عرف آنرا عالم میدانند اما می بینیم
 او را که تمیز میکند میان بلندی و پستی و از بلندی عدول میکند بجا
 پستی جاری میگردد و همچنین در داخل جسم متغلی نفوذ میکند و ظاهر
 متکاثف را ترطیب میکند و میکزد و الی غیر ذلک پس از خاصیت
 علم است جریان وی بر مقتضای قابلیت قابل و عدم مخالفت آن
 ۱۰ اما درین مرتبه علم بصورت طبیعت ظاهر شده است و علی بن القیاس
 سرانیه العلم فی سایر الموجودات بل سرانیه جمیع الکمالات القالبت
 للموجودات باسرها -

در باب

بستی بصفتیکه در وجود نهان	دارد و سر بیان در همه اعیان جهان
بر وصف ز رعینی که بود قابل آن	بر قدر قبول عین شست عیان

و دیگر آنکه بحسب عرف آنرا علم میگویند

لا یحی ۳۵

همچنانکه حقیقت هستی از جهت صرافت و اطلاق خودش ساریست بر
ذوات جمیع موجودات بحثی که در آن ذوات موجودات عین آن
ذوات است چنانکه آن ذوات در روی عین وی بودند همچنین صفات
کامله او بکلیتها و اطلاق او بر جمیع صفات موجودات ساری اند بمانند که
در ضمن صفات ایشان عین صفات ایشان اند چنانکه صفات ایشان
در ضمن آن صفات کامله عین آن صفات کامله بودند مثلاً صفت علم
در ضمن علم عالم تجریات عین علم عالم تجریات است و در ضمن علم عالم
بکلیات عین علم عالم بکلیات است و در ضمن علم فعلی و انفعالی عین
علم فعلی و انفعالی است و در ضمن علم ذوقی و وجدانی عین علم ذوقی
و وجدانی است تا غایتیکه در ضمن علم موجوداتی که بحسب عرف ایشان
را عالم نمیدارند عین علمیت که لایق حال ایشان است و علی بن اقیاس
فی سایر الصفات و الکمالات —

نمیدارند

ر با ع

۱۵ اسی ذات تو در ذوات اعیان ساری
۱۵ اوصاف تو در صفات اشیاء ساری

وصف توحید ذات مطلق است	در ضمن مظاهر اربعه عاری
لایحه ۳۴	
حقیقت هستی ذات حق است سبحانه و تعالی و شیون و نسب و اعتبارات آن صفات او و اظہار او و خودش را شعلت با بندہ النیب و الاعتبار فعل و تاثیر او و تعینات ظاہرہ مترتبہ علی ہذا الاظہار آثار او —	
رباعی	
خود را بشیون ذاتی آن پرورده نشین	شد جلوه دہ از مظاهر دینی و دین
زین نکتہ کہ گفتیم ای طلبکار یقین	ذات و صفت فعل و اثر چیست بین
لایحه ۳۵	
کلام شیخ رضی اللہ عنہ در بعضی مواضع فصوص مشعر بانست کہ وجود جميع اعیان ممکنات و کمالات تابعہ مرد وجود را مضاف بحضرت حق سبحانہ و تعالی و در بعضی مواضع دیگر مشعر بانکہ انچه مضاف بحضرت حق است سبحانه ہمین افاضہ وجود است و بس و تلویح وجود از مقتضیات اعیان است و توقیف میان این دو سخن آنست کہ حضرت حق را دو تکلی است یکی تکلی علمی یعنی کہ صوفیہ تبعیر از آن بفیض آمدن کرده اند و آن عبارت	

عجبی
عجبی
عجبی

از ظهور حق است سبحانه از لا در حضرت علم بر خودش بصور اعیان
 و قابلیت و استعدادات ایشان و دوم تجلی شهادی وجود
 که معتبر شود بغض مقدس آن عبارت است از ظهور وجود حق سبحانی
 و تعالی منصف با احکام و آثار اعیان و این تجلی ثانی مترتب بر تجلی
 اول است و مظهر است م کمالات را که تجلی اول در قابلیت و
 استعدادات اعیان اندراج یافته بود -

رباعی

یک وجود تو نقش بسته صد گونه
 یک جو ذنب هر یک داده جدا
 آن جو نخستین از لا بود و بر
 این جو دین است ترتب ایها

۱۰ پس اضافت وجود و کمالات تابعه موجود را بحق سبحانه و تعالی
 باعتبار مجموع تجلیات است و اضافت وجود بحق سبحانه و تعالی
 و اضافت توابع با اعیان باعتبار تجلی ثانیست زیرا که مترتب نمیشود
 بر تجلی ثانی الا افاضه وجود بر اعیان و اظهار آنچه اندراج یافته بود
 در ایشان مقتضای تجلی اول -

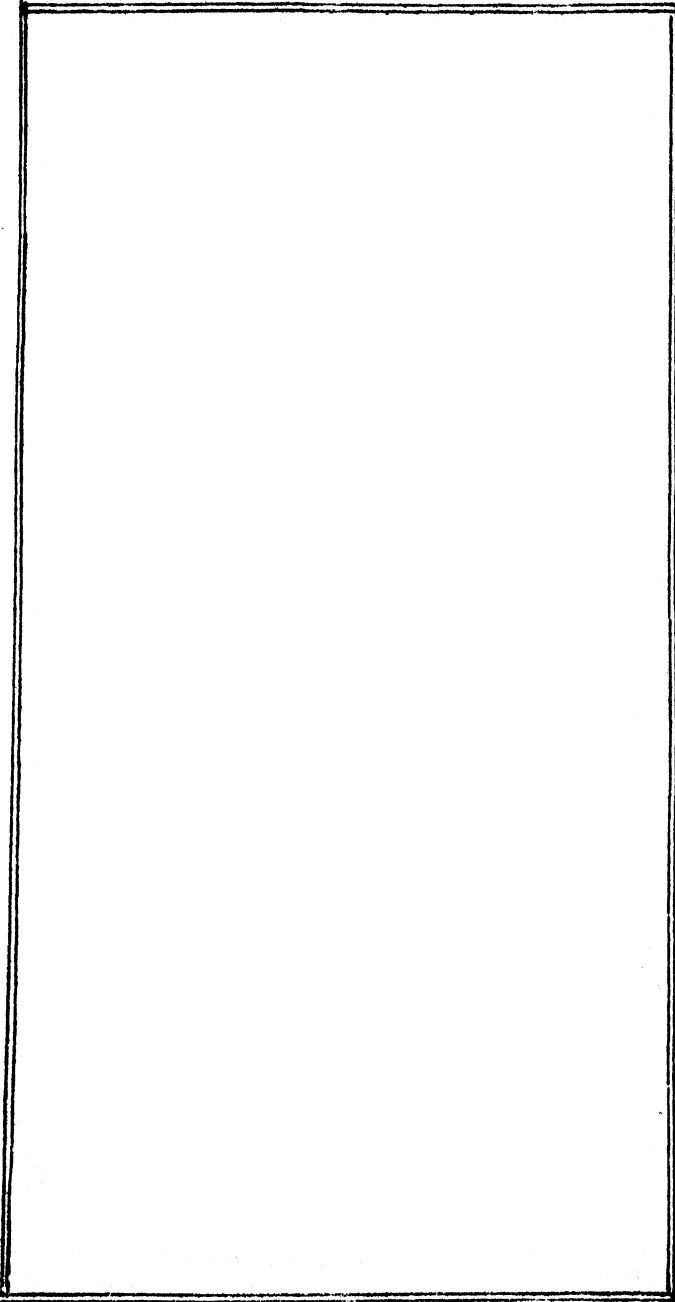
رباعی

بشنو سخن مشكل و ستر مغلق	هر فعل و صفت كه شد با عيان ملحق
از يك جهت آن جمله مضاف است بجا	و زوجه در جمله مضاف است بخبر
خاتمه	و في بعض النسخ مكان لفظ الخاتمه وقع لغا
چون مقصود از اين عبارات و مطلوب از اين اشارات تنبيه بود بر طبع ذاتي حضرت حق سبحانه و تعالي و سيران نور وجود او در جميع مراتب وجود و تا سالكان اگاه و طالبان صاحب اقتباه بشود پس چنانچه از مشايخ و جمال دات او ذاهل نشوند و بظهور پيچ صفت از مظاهر كمال صفات او غافل نگردند و آنچه مذكور شد در ادائے اين مقصود كافي بود و به بيان اين مطلوب وافي لاجرم برين قدر ختصا ۱۰ افتاد و برين چند رباعي اقصا کرده شد —	
رباعيات	
جامي تن زن سخن طراري چيند	افسون گرشي فسانه سازي تا چيند
اظهار حقايق بسجن مست خيال	اي ساده دل اين خيال بازني تا چيند
اليف	
در رنده فقر عيب پوشي بهتر	در نكته عشق تغير پوشي بهتر

تذليل

چون برخ مقصود نقابت سخن	از گشت و شخود ما شوشی بهتر
ایضا	
تا کی چو درای کردن افغان و خور	یکدم سوزین پرزه درانی خاموش
گنجینه در پاکت قی نقوشی	مادام که چون فتنه کنی همه کوش
ایضا	
ای طبع ترا گرفته و سو اس سخن	میدار کرا بل و افش پاکس سخن
کمشای زبان کشف اسرار بود	کین در نشود سفته با کاس سخن
ایضا	
یک خط بنهر یکه لعیب اند کوش	واکنه تنق از جمال غیب اند کوش
چون جلوه آن جمال پر ز تو نیست	پاور دامان و سپید این کوش
ایضا	
ای کرشمش افتاده چاکت کفن	اتوده مکن ضمیر پاکت به سخن
چون لالتا بود در و گرس این	لب بکشتای نطق چاکت به سخن
ایضا	
معموده گیمیک بنیاد کوش	از بهر نظاره صد شمع از این کوش

در هر یک از آن ایضاً یافته شده	بر قدر صغالت و صفا چهره اش
ایضاً	
در کون و مکان نیست میان فرکان حق نور و تنوع ظهورش عالم	ظاهر شده آن نور با انواع ظهور توحید همین است، در کوه و غر و
ایضاً	
حق وحدانی و فیض او وحدانی هر گونه تفاوت که باشد پستی	کثرت صفت قوایل امکانی باید که از اختلاف قابل دانی
ایضاً	
عالم همیشه شای گوناگون بود همیشه که سرخ بود یا زرد و کبود	کافه در آن پرتو نور شدید و جو خوشید بر آن هم همان رنگ نمود
ایضاً	
چیزیکه نامش بیک منوال است در نزد نظر گرچه بلبائی دارد	و اندر صفت وجود بربک طالت این نیست بقا تجدد و امثال است
ت	



صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۱	و تفننا	و تفننا	۲۸	۳	در موجود مطلق	در موجود مطلق
۴	۵	کسر یا	کسر یا	۲۹	۱	مرکب ای بالاجز	مرکب ای بالاجز
۳	۳	بمعجز	بمعجز	۳۰	۹	نہ طرف دنی	نہ طرف دنی
۴	۱۲	بکشائے	بکشائے	۳۱	۲	حسبہ	حسبہ
۶	۳	محنت	محنت	۳۱	۵	علی سبیل اللہ	سبیل التبت
۶	۱۱	در جمیع باب	در جمیع باب	۳۵	۲۵	است	است
۸	۱۲	خواہند	خواہد	۳۵	۲۵	تا غیر و انفعال	تا غیر و انفعال
۷	۴	ز دور و زخم	ز دور و زخم	۳۱	۷	در رفض	در رفض
۹	۱۰	وصف کامل	وصف کامل	۳۲	۱۲	ز عبرت	ز عبرت
۱۰	۸	صباح	صباح	۳۳	۵	در و حقیقت	در و حقیقت
۱۲	۱۲	تا غلطی	تصور	۳۵	۷	موجودات را نقد بد	موجودات را نقد بد
۱۳	۹	چنان	چنان	۳۷	۱۲	المنود بکذا	المنود بکذا
۱۵	۱۱	وامرادات	وامرادات	۳۷	۳	بالوازمیکہ	بالوازمیکہ
۱۷	۱۵	یگانہ باشی	یگانہ مافی	۳۷	۲	ہرگز	ہرگز
۱۸	۱	ہستی محنت	ہستی محنت	۳۸	۳	بحریت وجود	بحریت وجود
۱۹	۸	امر محبت	امر محبت	۳۵	۷	دینی	دینی
۲۰	۹	از نسب ہم	از نسب ہم	۵۶	۱۰	بس	بس
۲۱	۱۰	انہ نسبتہ انات	انہ نسبتہ انات	۵۸	۳	سوازین	سوازین
۲۱	۲۵	فی حد ذاتہ	فی حد ذاتہ			تمت تمام شد	
۲۲	۱	بد و درو	بد و درو				
۲۳	۷	وار و گرد	وار و گرد				
۲۴	۹	اعیان ثانیہ	اعیان ثانیہ				
۲۵	۲	باز است	باز است				
۲۶	۳	من لغیہ	من لغیہ				
۲۷	۱۰	بے غایاتہ	بے غایاتہ				

اشتہار

ار الطبع انجمن اخوان الصفا میں بالفعل کتب مندرجہ ذیل مکمل موجود ہیں جن
 صاحبوں کو اسکی خریداری منظور ہو ہتھم سے درخواست کر سکتے ہیں۔

ردیف	نام کتاب	تہ	نام مصنف	تہ	کیفیت
۱	تنزیلات مستہ	تصوف	مولانا سراج العلوم علیہ السلام	۱۰	
۲	لواج شریف	"	مولانا عبدالرحمن جامی	۱۸	
۳	روزنامہ فاطمی	-	-	۲۲	یک کتاب فاطمی افراہم و فاضل کسی کے کام آتی ہر

صاحب کسی کتاب کے ہاں ہر ایک دفعہ میں فرید فرما دینا اور کسی خدمت میں ایک دفعہ

میں قیمت یا فیصدی جمعہ کنیشن مجھے دیا جائیگا
 محمد رفیع الدین

تو درین صفتی بسیار می پر
کبر کار ازین دو کار می پر
که در این صفتی بسیار می پر

ومن یوتی الحکمة فقد اوتی حسیرا کثیرا

بعون اللہ تعالیٰ وقوتہ کتابہ مطاب

المستفی بہ

شر لا بیستہ

در اثبات

وحدة وجود رب العالمین العالیٰ سببہم السلام الخلیفۃ یوحنا الدین

در دار الطبع النجفیہ اخوان الصفا حیدر آباد دکن مطبوعہ

و من یوتی حکمت فسد اوتی خیر اکثیراً

بعون اللہ توتہ کتاب مستطاب

المسحوبہ

شیراز

از تصانیف ملک العلماء بحر العلوم مولینا عبد العلی رضی اللہ عنہ

بہتمام ضحیف البعادی سید محمد یوسف الدین

در دار الطبع انجمن اخوان اصفہانی حیدرآباد دیوبند طبع پوشید

چون همین دانش و دانش خدا شناسی است و کتب و دانش خلیه کیماب این خیر بگال
 میخواید که از کتب این دانش چند آنکه معتبر و صحیح در یاد بواسطه چاپ رنگ از زانی نیز
 مائگی جوین و خدا خواهان اگر توانند فیض باسانی بگیرند - باری از دانش خزینه آن خیر
 کشور معنی نسخہ چند که درمی یابد بروی چاپ میکشد بود که بدین حیلہ سرمایہ پذیرائی
 بدست آرد -

از آنجا که سخن از سخن بر میخیزد بدین تقریب اختی از کلمات آن خدای کشور معنی - نیز
 پائین می نگار و تا باشد که دانش آموزان روزگار از آن بهره بگیرند -

میفرمودند آموزنده تا از زحمی دانش برگزیده بوالامرتبه تحقیق بر رسید - باشد
 دانش آموزان این شگرت دانش حرفی در دنیا آموزد تا کی ادا رک و کی تابی دانشش با نسوی
 نرساند و نشود که دیگر آدم زاد از الحادش نافرجامی و بر بادی ایمان بگیرند -

میفرمودند دانش خدا شناسی بیدریزه گری آسپه بندگان نیاید اگر این جاوید سعادت
 دست ندهد شاید که آدم زاد کو فرود شود تا چار یا دانش آموزی در آویند که در حکمت الهی

والا پایه الکی داشتند با شکر و الا پاکی کرد از توانست رسید باری از انقار هم بے
 نمود و اگر چه پیدایش انگیزه دانش از ترجمانی بیش نیست مگر همین دانش و اسپین دم
 بکار آید و پس از فرو شدن بنیب جاوید سعادت گردد.

فهرست کتب که زیر چاپ است

(۱) لوائح شریف از مولینا عبدالرحمن جامی قدس سره

(۲) فصوص الحکم از شیخ محی الدین ابن عربی

(۳) کچکول از شاه کلیم الله جهان آبادی

آما که این کتب خوشگوار باشند ازین خیر گمال خواستاری نمایند -

سید محمد یوسف الدین

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سبحان الذی تنزه عن کل نقص و تقید و تقدس عن کل ما یتوہم فی الکائنات

من تبحر و نہو المحمود و نہی کل مظهر و نہو العبود و نہی کل مسجد و نشدان لا الہ الا ہو

وان محمد مظهر الائم رسولہ و عبیدہ صلوات اللہ و سلامہ علیہ و علی الوالد و اہل ہو

واہل بیتہ واصحابہ اجمعین اما بعد فیتقول الفقیر الی اللہ الرحمن الرحیم حبیب العلی

ابن الواقف علی اسرار اللہ نظام الدین محمد الانصاری الی کنت بمنفعت رسالۃ
عرفیہ فیما علیہ الصوفیۃ الکرام و اولیاء العظام من مسئلۃ وحدۃ الوجود و شہود الحق فی کل

موجود مع بیان التنزلات السنۃ الی اللہ فیما ظہر و للعباد و المصطفین فیما للحق

شہود ثم امر لے بان امر رسالۃ فارسیۃ فی بیان تلک السئلۃ من امر و مطاع

والمخالفة عنه لا يتطاع الذي اقرع في قالب السخاء والنوال والبس من الجود وحيلة الكمال

واعطاه الله تعالى الخلق الكريم وجعله مودعنايات الرحيم الدير ابن الدير النواب العجا

محمد طيخان انور الدين خان بهادر عالمه الله تعالى باحسان فاشتملت الامر ووجبت

عنان التحرير واليدافض ختامها بالاختتام اللهم جعلها تبصرة لكل طالب مبتدئ وذكره

لكن منته فغنا اننا اشروع بما نكلمه ذات واجب سبحانه تعالى عبارت است از وجود

وجود عین حقیقت و هست سبجانہ مراد نیست از وجود مصدر یک مفعولم کبود است

چرا این معنی انتراعی است تعالی الله تعالی عمن کیون بذ المعنی عینہ بلکه وجود

عبارت است از حقیقتی که مصداق وجود مصدری است و نفس ذات خود کافی است

و موجودیت پس ذات حق سبجانہ نفس وجود است و در مرتبه ذات خود و برستی

از شوب کثرت و مساوی و سے کہ معبر است لجام شیرنات و تغیات و نظایر است

سبجانہ و تعالی و او سبجانہ ظاہر است و رین شیرنات و ساری است در ان

نه سریان حلوسه و نه سریان اتحادی و مثل این سریان سریان واحد است و اعداد که

اعداد عبارت است از وحدت بل از یاد و پس عین واحد ظاہر است و کثرت و

این کثرت فی ذاتها وجود ندارد و این کثرت موجود و ظاہر است بوجود ذات و می

سبجانہ کہ عین وجود است بیکم وجود و سے سبجانہ ظاہر است و رین کثرت

ا هو الاول والاخر والظاهر والباطن سبحانه الله عما يشركون پس ذات واجب
 سبحانه وجود مطلق است از هر قیود حتی که از قید اطلاق نیز مطلق است و در مرتبه
 ذات خود نیست کلی و نه جزوی و نه واحد بوجه زایده و نه کثیر و نه هیچ و صفی زاید از اوصاف
 و او سبحانه نمره و مقدس است از تقیدات و در مرتبه ذات خود واحد است بمعنی که
 د نیست شریک وی اصلاً و او است سبحانه تعالی واجب الوجود بذات خود و عالم
 عبارت است از تعینات و شیرینات این ذات که وجود مطلق است پس او سبحانه حق
 منزه است در حد ذات خود و او است مشبهه و مظاهر گویند ذات حق سبحانه تعالی
 را و او کمال اندر سبب کمال ذاتی که او سبحانه و تعالی کمال است بذات خود واجب الوجود
 است بذات خود بلکه عین وجود است و حاضر است بذات خود نزد ذات خود و غنی است
 ۱۰ درین کمال از عالم که عبارت است از ماسواهی و از تعینات و کمال و دیگر کمال اسمائی که عبارت
 از تنصیف شدن ذات بصفات ذات و بصفات افعال و بصفات فعلیه افعالیه
 و موسوم بودن با اسم عبارت است از ذات مقیده بصفتی و اتصاف باین صفات
 ممکن نیست مگر بعد ثبوت اعیان چه علم بے معلوم متعدد نیست و نه قدرت بے مقدور
 و نه خلق بے مخلوق و همه بین قیاس و اعیان چون ثبوت علمی یا قندیشین و جود عینی
 ۱۵ پس علم بان اعیان متعلق شد پس این معلومات حق سبحانه و تعالی را عالم گردانید

چرا علم تابع معلوم است و این اعیان چون با استعداد خود تقرر ثبوتی یافتند علم آنها
متعلق شد بوجهی که بودند همچنین این اعیان مقدور و ملزوم شدند و قدرت و ارادت
بآنها تعلق گرفت پس حق را قادر و مرید گردانیدند و برین قیاس صفات دیگر پس
در کمال اسمائی عنایان اعیان نیست و اما اسما حسنیه خواصه منزهه اند از تشبیه پس
ظهور آن بوجهی که احکام آن ظاهر می شود بے مجالی و مظاهر ممکن نیست پس ظهور آن
اسما با احکام موقوف بر وجود مظاهر است در خارج پس کمال اسمائی منصوص نیست مگر
بعد وجود عالم پس حتی تقاضای اعیان عالم را میبرد ساخت و ظاهر اسمای خود را
تا اسما و احکام اسما ظهور یابد و کمال اسما بر وجه کمال حاصل شود پس در ظهور اسما غنا
از وجود خارجی عالم نیست غنا الاد و مرتبه کمال ذاتی چنانچه حافظ شیرازی میفرماید -
شعر پر تو معشوق گرفتار قنادر عاشق چه سود ۴ مابد و محتاج بودیم او به اشتاق بود ۵

و شایسته است بآنکه گفته شد این حدیث قدسی کنت کثر الخفایا فاحسبت ان اعرف
فخلقت الخلق الله تعالى میفرماید که بودم من گنج مخفی و غیب پس دوست داشتم که
که معرفت شوم و ظاهر گردم پس پیدا کردم خلق را تا مظاهر من و اسما و من شوند و
این حدیث اگر چه محدثان حکم تصنیف آن میکنند لیکن صحیح است زیرا اهل کشف که
صحیح گردانند جناب سید عالم صلی الله علیه و سلم از آنچه گفتیم ظاهر شد که حقیقت و احسب

۱ سبانه وجود مطلق است و حقیقت حقایق ممکنات شیونات و متعینات اوست پس
 واجب ممکن نمی تواند شد و ممکن واجب نمی تواند شد و مطلق را واجب لازم است و تعین را
 امکان و محال است که مطلق حدین تعین گردد و بسبب آنکه اصلاً تغایر نماند و اطلاق مطلق
 باطل شود و نیز محال است که تعین حدین مطلق گردد و به اطلاق تغایر پذیر که تعین از تعین
 باطل و زایل نمیشود و اصلاً در واقع اگر چه زایل میشود و در شهر و چنانکه سالک چون در مرتبه
 ۲ غنائی الله رس تعین شهید و دوسه نمی باشد و داخل از تعین خود میشود و اما در واقع
 تعین مرتفع نمیشود و نیز ظاهر است که حق سبحانه در کمال اسماء معنی از عالم نیست اگر چه در مرتبه
 کمال ذاتی خود مستغنی است و نیز ظاهر شد که او سبحانه حق نفی است در مرتبه ذات و او
 ۳ سبحانه مشبه در مظاهر پس اوست جامع میان تشبیه و تنزیه و نیست نفی و محض بر وجهی
 قابل اوصاف تشبیه نباشد اصلاً چنانچه اشعری میگوید چه تنزیه باین وجه تقید است و نیست
 ۴ مشبه محض چنانکه مجسمه میگویند چنان تشبیه مخدیه است و الله تعالی نفی است از هر تقید
 و تحدید و او سبحانه مشبه است در عین تنزیه که اوست با تنزیه خود در مظاهر و نفی است
 در عین تشبیه پدایان ها که اوست موجود پس مشبه چه چیز باشد و در قرآن شریف
 نفی و الله بر تشبیه کثیر انداز نفی و الله بر تنزیه و شمسیه درین نفی و کبریا و اول
 ۵ نفی تنزیه را بران قمریه گردانیده اند شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن عربی قدس سره

۱ فرموده اند که مثل ایشان مثل کسی است که ایمان آورد به بعضی و کفر کند به بعضی نیز میگویند
 که عقل انصاف او بجهان باوصاف تشبیه محال میداند پس عقل قهریه است بر تاویل
 نصوص تشبیه و شیخ اکبر میفرماید که عقل حکم میکند به ثبوت رسالت رسول صدق ایشان
 در اخبار بسبب دلالت معجزه و در سل کرام خبر داده اند به ثبوت صفات تشبیه پس می باید
 ۵ که این اخبارات نیز صادق باشد پس ثبوت تشبیه لازم می آید بر عقل پس باز با آوردن
 از احکام نصوص تشبیه ناغلاط عقل است پس اعتماد بر این عقل نشاید و شیخ اکبر توسر میفرماید
 در بیان تشبیه و تنزیه فان قلت بالتزیه کنت متیدا و ان قلت بالتشبه کنت محمدا
 یعنی پس اگر تو گوئی تنزیه نقطه شریعتی که کند مراد از غریب یعنی منکر ظاهر و
 میشود با وجود آنکه الله تعالی خود را وصف کرده است بدون و ظاهر اگر توبه گوئی تشبیه
 چنانچه مجید گویند الله تعالی مجسم و مشبیه است پس میشود مراد از الله تعالی را
 ۱۰ با وجودیکه الله تعالی حد ندارد باز میفرماید شعر وان قلت بالامرین کنت مسددا
 و کنت اما فی المعارف سیدا یعنی اگر قائل شوی به رد و تنزیه و تشبیه یعنی به بودن
 حق سبحانه و تعالی در صفت تشبیه و تشبیه در عین تنزیه شوی مسدود و معرفت الهی و شوقی امام
 و سر دارد و معارف الهیه باز میفرماید شعر فمن قال بالاشغاع کان مشرکا و من قال
 ۱۵ بالافراد کان موحدا یعنی هر کس بگوید که اشغاع یعنی شفاع بودن وجود یعنی مجرد

۱ متعدده و مباین انحق را وجود علیده و ممکن را وجود علیده پس او مشترک است و مشترک
اصد تعالی را اگر دانید و این شرک نمی است و یکیکه بگوید با احد بودن و فرد بودن وجود
که وجود نفس ذات حق است و واحد است و کثرت مظاهر او منافی وحدت نیست پس است
ان شخص موجد باز میفرماید شعر فایاک والتشبیان کنت ثانیاً ۴ و ایاک والتنزیه ان کنت

۵ مفرداً - لفظ ثانی یعنی یا صیغه اسم فاعل است بمعنی ثنا کننده و یا بمعنی دومی یعنی باز دار
نفس خود را از تشبیه مفرد اگر هستی ترا ثنا کننده حق را و یا اگر هستی تو دوم کننده حق در وجود
یعنی قایل تشبیه باین طریق شو که خود را یک موجود دانی و حق را موجود دوم بسیار
از خود و شبیه بلکه باید که قایل تشبیه شوی در مظاهر شبیه و باز نفس خود را از تنزیه اگر باشی
تو فرد یعنی جدا کننده مرتزیه را از تشبیه با جمله باید که قائل شوی تشبیه در عین تنزیه

۱۰ و به تنزیه در عین تشبیه باز میفرماید شعر فاما انت قبل انت هو و تراه فی عین الامود
مسرحد مقیده - یعنی پس نیستی تو عین آن حق چه حق وجود مطلق است و تو مقیده و متعین
است چگونه عین مطلق باشی بلکه تو عین حق هستی بحسب حقیقت که حق متعین شده
در تو می بینی حق را در عین موجودات مسرحد خلاص از قید تعین و مقیده بقید تعین یعنی
ظاهر درین تعین فلا موجود دالاله الا الله -

۱۵ و مولی جلالت الدین رومی قدس سره میفرماید شعر ما مصورا مصوراً گفتنت ۴

باطل آمدن از صورت رتنت نامصوری یا مصوری است که همه مغرست
 بیرون شد ز پرست یعنی اند تعالی را نامصوری و بے صورت گفتن تو یعنی
 منزله گفتن تو باطل آمد و همچنین مصوری صورت گفتن تو باطل آمد بے خلاص شدن
 از صورت و نیست این گفتن ترا صورت خلاص شدن یعنی تنزیه محبوب قول باطل است
 که این تنزیه نیست حقیقه بلکه تشبیه مجر دست و تقید است به بودن و ب صورت و تعیین مجر داز
 امکان باین مراجع نامرور وجود همچنین تشبیه محبوب قول باطل است که تقید وجود است تعیین
 احجام نامصوری یا مصوری منزله و تشبیه گفتن پیش آنست که همه مغرست بیرون شده
 از پرست یعنی فانی فی الله گشته و باقی شده به تقاسم حق حقیقت امور بر و گشت
 که از تنزیه میگوید در عین تشبیه و تشبیه در عین تنزیه چنانچه در ابیات سابقه فرموده اند
 از تو اس بے نقش با چندین صورت با هم تشبیه هم موجودی هر سرها و منکران از سنگلین
 خلاصه گاهی ابطال آن باین وجهی کنند که آنچه گفته شده است مخالف عقل است بیه
 عقل حکم میکند باستحاله نامرور واحد در کثیر پس وحدت وجود درست نمیشود و جواب
 آنست که عقل تنویر است که مراض بکسب علوم با استدالات عقلیه است و وحده وجود نامرور
 واحد را در کثیر محال میدانند لیکن حکم این عقل اعتبار ندارد و استدالات عقلی خال از غلط
 شش پایی است لایان چوبین بود پایی چوبین سخت بے تمکین بود و اگر

عقل حقیقت واقعی همه امور است لکن خود یافتنی حاجت بسوی ارسال رسل و انبیا
 نشدی و چون حاجت بعثت رسل و انبیا شد معلوم شد که عقل استدلالی تا صریحت
 از درک اسرار الهی پس حکم عقل استدلالی لائق تعویل و اعتماد نیست و این حکم
 بدیهه مذکور حکم عقل نیست بلکه حکم وهم از غلبه ضلال شیطان است که او حکم طلب را
 بدی می نماید لهذا عقل استدلالی مشوش است درین حکم گاهی بطلان ظهور واحد در کثیر
 حکم میکند و گاهی بتجزی آن میکند یعنی بینی که این عقل حکم میکند بوجود مابیه واحد که
 آنرا کلی طبیعی می نامند در اشخاص کثیره پس کجا بماند بدیهه استحالة ظهور واحد در کثیر
 و اما عقل کامل که منور بنور الهی است و تابع رسل کرام است و ایمان با نسخه اخبار گرد
 رسل آورده است پی تاویل و علوم را از مشکوه رسل و انبیا و کشف صحیح معاضد کتاب
 و سنت میگیرد و این عقل واجب الاتباع است و این عقل ظهور واحد را در کثیر محال
 نمیند بلکه او مشاهده این ظهور میکند و این را ثابت واقع میداند و منکران از تکلمان
 خاصه میکورند و ابطال که وحدت وجود و ظهور حق در کثرت ممکنات مخالف بعثت
 غرضت و شریعت حکم بطلان آن میکنند و جوابش آن است که شریعت ان نیست
 که متکلمان از آرای خود استخراج کرده اند اگر مخالف این آرای باشند پس ضرر نیارند
 بلکه شریعت ان است که ائمه تعالی علیه خبر داده است پریشان محمد صلی الله علیه و سلم

۱ و آن کتاب سنت است و این وحدت وجود و ظهور واحد در کثیر مخالف کتاب سنت نیست و نیست مخالف مگر تا دیلات مستحکمان را که مرکتاب و سنت است و سید الطائفة جنید بغدادی قدس سره فرموده اند که علمنا هذا مقید بالکتاب و السنة یعنی علم ما که قوم صوفیه انیم این که از کشف حاصل است مقید است بکتاب و سنت و کتاب و سنت مرید

۲ اوست و تأیید کتاب و سنت ظاهر است از آن جمله کلمه توحید است لا اله الا الله چه معنی بتاویل آن است که هیچ آلهی موجود نیست مگر الله پس از آن لازم است که هر چیزی که الله ظاهر است عین الله است و الله عبارت است از معبود و وجود و در لغت عبارت است از آنکه پیش و س که کسی متذلل شود و نیست موجودی که پیش و می موجود و آخر متذلل نیست پس لازم آمد که هر موجود عین الله باشد بحسب حقیقه پس معبود و در الله در حقیقه الله است که در س که ظاهر است اگر چه عابد از راه حماقت ندانند و مستحکمان در کلمه توحید تاویل میکنند باین وجه که نیست الله حق که شرع اجازت داده باشد عبادت آن موجود و مگر الله پس اگر الله باطل که شرع اجازت عبادت آن نداده باشد معبود باشد مضائق ندارد و نه فهمیدند که این تاویل بعینه محض است عبارت بر آن دلالت ندارد و مخصوص در بدو خطاب و نیز چون سید عالم صلوة الله و سلامه علیه ۳ و آله و اصحاب فرمودند از کفار قریش که یک کلمه است که اگر شما باین تعبیر بگوئید

۱ مالک بن نویره بن ابی جهم بنی سیدین ابو جهم گفت کلمه واحده است حضرت فرمودند صلی الله علیه و آله
 و سلم بلی کلمه واحده است پس ابو جهم و دیگر حاضران از کفار تمیزش گفتند کلمه واحده را قبول
 می کنیم بلکه ده کلمه را پس حضرت سید عالم فرمودند بگوید لا اله الا الله پس کفار مذکورین
 تنفر شدند و در تعجب ماندند و گفتند که کیف یسبح الخلق الله واحد یعنی چگونه وسعت
 خواهد کرد خلق را سیکه الله که خلق کثیر است و الله واحد و واحد وسعت نمیکند که تعنیات کثیر
 ۵ در و سعه حاصل شود و نیز گفتند اجعل الالهة الله واحد لان هذا شیء محجوب یعنی اگر و انیده
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم را کثیر را الله واحد و این شیء محجوب است و بعض از ان کافران
 گفتند ما سمعنا بهذا فی الملة الاخره یعنی نه شنیدیم بایان اینکه الله کثیر و الله واحد باشد
 دولت دیگر پس بایانیکه بگوید درین قصه بعین انصاف که مخالفان از کلمه توحید چه منصفند
 ۱۰ که الله کثیر و عین الله مذکور تعجب ماندند و اگر در فهم ایشان می آمد که الله حق عین الله است نه الله
 باطل پس تعجب چگونه از آنها صادر می شد و مخالفان اهل لسان بودند هر چه فهمیدند منقول
 همون بود و حضرت سید عالم انکار آن فهم نفرمودند و نفرمودند که مراد از کلمه الله حق است و
 ازین جهت که کثیر را الله واحد لازم نمی آید پس معلوم شد که معنی کل توحید یعنی جنس الله است مگر
 الله تعالی و نیز بروز قیامت و فیکه کافران خواهند گفت تا باز او غیره معبودهای
 ۱۵ خود را که مایان اینها را که من و او الله اند می پرستیدیم آن معبودان خواهند گفت ایشان

۱ کاذب اندرین قول پس حکم بکذب ایشان نیست مگر بحجت آنکه این عبادت و پرستیدن
 و حقیقت عبادت حق بود که در محلی و تعیین ظاهر بود و عبادت این متعین نبود پس قول
 این کافران که ما یان این تعینات را که سوامی الله اند می پستیدیم کذب بتیان است
 و از آنچه گفته شد معلوم شد که ظاهر حق واحد در تعینات و ظاهر کثیره صین شرعیت
 ۵ است حاشا که مخالف شرعیت باشد و رسل صلوات الله علیهم از نوح و شعیب صالح
 و مهود و مومن و نذر و نذر گسوی الله که ظاهر در ظاهر است چنانکه الله تعالی حکایت
 میفرماید که این رسل بقومهای خود گفته اند ان عبد الله الکم من الغیره یعنی عبادت
 کنید الله را بنیت الهی مگر شما را غیر و سے یعنی الهی که شما بالو بیت آن گمان می کنید
 صین ذات وحی است و مومن معبود است در هر محلی و در هر تعیین پس این تعینات
 ۱۰ بگذارید و عبادت آنکس کنید که ظاهر است درین تعینات و آن الله است و عبادت
 مظهر بگذارید و این آیه لغضبت که هیچ اسمی غیر و سے نیست و سکلمان بر تاویل خود
 که میبندند که مراد از الله حق است که بشرع عبادت آن ممنوع نیست و نه فهمیدند که
 لازم می آید که همه رسل صلوات الله علیهم در اول دعوت خطاب بکلام ما و لکنکنه
 و هیچ سیکه از ایشان گاه صریح کلام صریح در مطلب نفرمایند و این را جایز نمیدارند و اگر
 ۱۵ منقود العقل و این ظاهر است و لیکن سن لم یحیی الله نورافنا الله من نور و نیز الله

۱. و هر چه در آسمان و در زمین است و در میان آسمانها و زمین است و این
 آیه نص است در آنکه الله تعالی ظاهر است در ستمات و الارض اسے در مظهر متکلم
 خوش تاویل میزنند و میگویند که لفظ الله در آیه بمعنی معبود است یعنی اوست عباد
 کرده شده در ستمات و الارض نه فهمیدند که لفظ الله علم ذات واجب الوجود است
 و اطلاق در غیر معنی و سے رو نیست و با وجود این چونکه معنی آن شده که اوست معبود
 در ستمات و الارض پس لازم آمد که هر چه معبود است در ستمات و الارض عین الله باشد
 و این مورد مطلوب ماست مگر آنکه باز معبود را مقید بعبادت شرعی بکنند پس در نصیحت
 کلام آیه از جمله الفاظ میگرد و نیز الله تعالی میفرماید هر الذی فی السما و الارض فی الارض
 یعنی آن الله آن کس است که در آسمان الله است و در الارض الله است و این آیه نص است
 ۱۰. در آنکه الله تعالی عین هر الهی است که در آسمان و زمین اند و مستحکمان در تاویل خود
 کمر بسته اند التفات بان بناید کرد و نیز الله تعالی میفرماید ان الذین یبایعونک -
 تحت الشجرة انما یبایعون الله ید الله فوق یدهم - یعنی کسانیکه بیعت تو کرده اند بیعت
 کنند و بکنند الله را پس معلوم شد که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم
 عین الله بودند و صحابه در وقت این جیت مشایخ الله بودند در رسول صلی الله علیه و آله
 ۱۵. و سلم که مظهر و ستم است یا از آنکه فرمود الله تعالی این معنی را و فرمود که دست الله

۱ بردست صحابه و مبایعین است و آنجا نبود مگر دست رسول سید عالم بردست آن نبی
 پس معلوم است که رسول عین الله بود و در شایده صحابه و مبایعین پس دست رسول صلی الله
 علیه و سلم دست الله است و این شایده و آیات و احادیث بسیار مودیان معنی است
 که حق ظاهر است درین مظاہر ممکنه لکن ذکر آن مودی سوی تطویل لهذا ترک کرده شد
 ۵ سوال اگر کسی گوید که چو این محسوسات مرئی و غیر آن از موجودات مظاہر و مجالی
 حق اند و با حق اتحاد دارند پس عبادت اینها مذموم و ممنوع نباشد که این عبادت
 عین عبادت حق است پس میگوئیم در جواب که عبادت این مجالی و ظاہر بر دو گونه
 است یکی عبادت آن متعین بمانه متعین است پس این عبادت شرک است
 و ظلم عظیم است و انبیا و رسل برای آن بصحوت اند که ازین شرک باز دارند و عابدین
 ۱۰ متعین بمانه متعین خواه این متعین باین حقیقت از الله تعالی داند از جهل خود
 یا شیونات و سے بداند لکن در نیت و سے عبادت آن متعین خاص باشد و
 خواه این متعین را الله حقیقه داند و خواه مقرب بسوی الله حقیقه داند بجهل حال شرک است
 و ظالم است بظلم عظیم و غلدر زار است و هرگز این شرک معفو و مغفور نخواهد شد و دیگر چه
 عبادت است که عبادت کند الله را که ظاہر است درین مجالی چنانچه عبده کند بسوی
 ۱۵ این تغنیات لیکن مقصود و منوی و سے باشد عبده الله ظاہر به عبده مظهر ممکن بسیر

این مظاهر قبله عبادت و سستی تعالی شدند پس باید دید که اگر شرع شریف قبله را
 ان مجلی را تجویز کرده چون کعبه پس عبادت باین وجه روست بلکه واجب و اگر شرع
 اجازت نداده است چون منعم و غیر آن پس عبادت باین وجه حرام است و متعبد
 از حق و مشایده حق و سزدان آن است که اگر چه ظاهر حق واحد است در مجالی لیکن
 در مجالی اتین است که در مجلی دیگر نیست و بر تعیین خواص لازم و عارضه دارد پس از
 لوازم بعضی تخایات آن است که قبله عبادت باشد که عبادت حق ظاهر در آن کرده
 و از لوازم بعضی آن است که قبله عبادت نداشته شود و عبادت در آن کرده آید و اگر
 کسی از قبله عبادت کند مستحق عذاب و طرد باشد و همچنین هر حال مکلف اگر چه از
 شیرینات حق اند لیکن از لوازم بعضی اعمال تعیین آنها آن است که عامل بآن اعمال
 مستحق ثواب و رضا حق و قرب الی الله باشد و لوازم بعضی آخر تعیین آنها آنکه عامل
 بآن اعمال مستحق عذاب و غضب حق و بعد عن الله باشد و شریعت حقه تفصیل آن
 بوجه اتم بیان فرمود پس شرع را مینران در اعمال گرفتن ضروری و لازم است و چون
 تفصیل خواص اعمال بوجه مذکور بدون ابانته شرع ممکن نبوده الله تعالی از رحمت خود
 در سال رسل نمود تا نفع اعمال و ضرر اعمال بیان فرمایند و این کلام که گفته شده است
 در انشای مقصود واقع شد الحاح باز میگردیم آنچه در صدد بیان آن بودیم پس

۱۔ بدائے ذات اللہ تعالیٰ وجود محض است معرفت از جمیع اوصاف عارضہ
 و نیست در مرتبہ ذات خود موجود معنی ما قام بہ الوجود بلکہ او سبجانہ در مرتبہ ذات
 نفس وجود است و موجود بنفسہ است نہ بعروض وجود کہ وصف انرا معنی است و نیست
 در مرتبہ ذات خود و معدوم و این ظاہر است بلکہ او واجب الوجود است در مرتبہ ذات خود
 کہ قابلیت عدم ندارد و بچہ آنگہ خود وجود است و بیچ صفتہ از صفات چون علم و قدرت
 و خالقیت و رازقیت و غیر آن در مرتبہ ذات نیست بلکہ ذات او سبجانہ نفس خود
 سطلق است و حاضر است ذات او نزد او و او درین مرتبہ با کمال ذاتی خود است از خود
 و استغناء و درین مرتبہ معنی است از عالم و ادراک احدی باین مرتبہ نمی آید و ہر شئی
 ہا لک است درین مرتبہ و آنچہ حضرت خواجہ حافظ شیرازی سیف را بدیع عفا شکار کس
 ۱۰ نشود و دام باز چین - اشارت است باین مرتبہ و جناب قدوہ صدیقین بعد از
 انبیا و مرسلین امام اولیا و مقربین خلیفہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ظاہراً
 و باطناً بمحقق امیر المومنین و امام الہادین ابو بکر صدیق رضوان اللہ علیہ فرمودہ
 العجز عن دیک اللادراک ادراک یعنی عاجز بودن از رسیدن ادراک بمرتبہ ذات اللہ سبحانہ
 ادراک است یعنی بذات و سبجانہ ادراک رسیدن محال است پس اعتراف
 ۱۵ بجز نہیں ادراک است و کمال معرفت مقتضی بجز نیست و در حدیث شریف واقع است

۱ که این بند سجا به مجا با من نور ظلمت یعنی ذات الله را حجاب است از نور ظلمت
مراد از نور اوصاف جلالیه و اوصاف فعلیه اند و از ظلمت اوصاف جلالیه و اوصاف
افعالیه یعنی ذات او سجا به که غنی مطلق است و وجود مطلق است مستور در ستر
صفات است و محبوب سبحان نعت است هرگز ظاهر نمی شود پیش انسان و نه پیش
ملائک متغیرین شعر

ای برتر از خیال قیاس گمان و وهم	و ز هر چه گفته اند و شنیده ایم و خوانده ایم
---------------------------------	---

و این ذات را که وجود مطلق است و با کمال ذاتی خود است و در پرده غیب است
غیب الغیب خوانند و این ذات را ظهور است در مجالی و مدرک و مشهود می شود و مرعافه
در مجالی و این مجالی تعینات و شیونات ذات اند که غیر قنایمید اند لیکن کلیات این ذات
شش اند لیکن دو مرتبه از آنها که تعین اول است و ثانی که تعدد در درین هر دو راه است
و هر تعینی که فرض میشود در تحت آن دو مرتبه است و شرکت را درین دو مرتبه راه است
و باقی چهار مراتب تحت آن هر چهار انواع و اجناس و اشخاص اند سبب شمار و ظهور ذات
درین مراتب تعینات برای انصاف بحال اسمی است مرتبه اولی تعین اولی
و آن عبارت است از ذات حق که مستقل است ذات خود را و عالم را علی الاجمال با آن
۱۵ که عالم متحد است بآن ذات و متصل است منطبق بر عالم را و هیچ امتیاز و انجبار از ذات ندارد

۱ و مقصود است نبوت و اسما بتماما علی الاعمال بوجهی که سمیع از قدریشلا ممتاز و مخاز
 نباشد و این ذات احدیه محضه است تکرار ادران راه نیست نه اعتباری و نه حقیقه
 همه ممکنات مستلک اند درین مرتبه و همه لغوت و اسما محمل منسج اند درین مرتبه و این
 مرتبه را غیب اول می نامند چه ذات از مرتبه غیب الغیب درین مرتبه ظهور کرده است
 ۵ اولاد او غیب است مگر از ذوی البعیرة و قاده مومند بتائید الهی که رسیده اند کشف حقائق
 و بعض این مرتبه را عا می نامند الم مرتبه الثانیة تعین ثانی است و آن عبارت است
 از ذات بتجمیع صفات و اسما و کلیه و جزئیة را علی التفضیل باین وجه که تمیز شود هر اسمی
 پس سمیع تمیز گردد از قدیر و قدیر از علیم و درین مرتبه کثرت اعتبار پیدا شد و اسم عبارت
 از ذات متصفه بصفتی و کمال اسمائی میوراید و این اسما اگر چه متعدد و جمعا زائد لیکن چونکه عین
 ۱۰ واحد است هر اسمی از ذات تعبیری تواند شد و هر اسمی تعبیر از دیگری میتواند شد و تو صیغ

هر اسمی بیکری سمیع است چنانکه گفته می شود و هو الله الرحمن الرحیم الملك القدوس الخ -
 و درین مرتبه علم تفصیل باعیان ممکنات علی التفضیل و التمییز حاصل است مرزات الله تعالی
 و اعیان ممکنات ثبوت علمی پیدا کردند و این اعیان که در مرتبه علم ثبوت دارند اعیان ثابته
 نامیده میشود و این علم خلاق عالم است که الله تعالی این عالم را مطابق ان علم پیدا
 ۱۵ نمود در خارج برستعد و اعیان و طریق ایجاد این است که چون اراده الله سبحانه و تعالی

۱ میگردد یعنی از اعیان آن عین را مخاطب ساخته میگوید کن بکلامیکه من فرست
از حرف و صورت پس آن عین امثال می نماید و شکون میگردد و عقب این قول بآیات
و عینی را از اعیان استعدا خاص است بوجدی در زمان معین و انصاف باوصاف
خاصه یعنی هر عین را امکان وجود نیست بنظر ذات وی اگر آنکه متصف بان اوصاف
باشد چنانچه عین فضل الصلحین ابو بکر صدیق صالح نیست مگر آنکه در خارج موجود گردد
بصدیقیت و دیگر مقامات و ولایت عین ابو جبریل صالح نیست مگر با انصاف بکفر و هر عین
از ایمان مظهر اسمی است از اسماء الله و آن اسم رب آن عین است و الله تعالی
چونکه جوهر مطلق است فااضه وجود نمیکند مگر بحسب قابلیت و استعداد هر عین پس شقاوت
بعض اشخاص راست از شامه استعداد وی و قصور در عین وی است که صلاحیت وجود
ندارد مگر با انصاف شقاوت و این تصور در مضیق نیست بلکه قصود مفاض علیه است این
عذر قدر علی الاجمال و درین مرتبه واجب از ممکن تمیز گشت چه ذات متصف با صفات کمالیه
واجب است و ایمان که ثابت اند در حضرت علییه ممکن اند و درین مرتبه و حقیقت تمیز
یکی ذات موصوفه با صفات کمالیه الهیه و دیگر حقیقت متصف با صفات کونیة حقیقه اولی
واجب و الله است و حقیقه دومی ممکن حاد است و این بخلاف مرتبه عین اول است
۱۵ که آن مرتبه حدیث جمیع اوصاف الهیه و کونیة است و احادیث جمیع اسماء و جمیع اسماء

- ۱ و او صاف الحیده گویند و مرتبه تعین اول واحد اند اصل اکثر را راه نیست در آن مرتبه
 بلکه حدیث محضه است اند تعین اول را با حدیث نام نهند و این تعین ثانی را با حدیث
 و عین ثابت رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و جمیع اعیان است و در بعضی
 فیض مرتبه تعین اول تعین ثانی هر دو مرتبه الحیده اند و ماتحت این مرتبه مراتب ممکنه گویند
 اند بعد این تعین ثانی مظهرها متفرگشته و آن حقیقتی است که صالح است مظهر حقایق
 همگانیه را و همه ممکنات کائنات ظاهر و موجودی شوند درین بها چون اسم و محن متوجه
 شد بسوی اعیان کائنات و رحمت نمود بر آن کائنات لغت پی کیف نمود و این بها
 متحقق شد پس این بها عین نفس برمانی است و این بها مظهر رب است که ظاهر شد بر
 درین بها و یک احوالی با صرا رسوال کرد از رسید عالم صلوٰه الله و سلامه علیه و آله و صحابه
 که این کان ربنا قبل ان یخلق السموات و الارض یعنی کجا بود رب ما پیش از پیدا کردن
 آسمان زمین یعنی قبل پیدا کردن عالم سید عالم فرمود کان فی عمار ما فوقها هوا و لا تحتها
 هوا و یعنی بود رب ما و ما چنین عمار که میت فوق آن هوا و نه تحت آن هوا و مراد از هوا
 عالم امکان یعنی رب در مظهر عا بود که فوق او ممکن نبود و نه تحت او ممکن بود و در تعبیر مرا
 از ممکن ترشح است چه ما در لغت صحاب قریب را گویند و انجام مظهر می است که گفته شد و امام
 احمد بن حنبل قدس سره در شرح این حدیث فرمود که کان الله و لم یکن معه شیء یعنی بود

۱ الله تعالى در مظهر عارفیچ از مكنات باوصی نبود و شیخ الاسلام عبد الله انصاری
 گفته که این کلام جامع است مرا سر را المرتبه الثالثه منظر ارواح است که این
 تعین مجرد است از مواد و عوارض اجسام و الوان و اشکال متقابل ادراک خود و غیا خود
 است و قابل اشارت حسیه بذات خود نیست و این ارواح بر دو قسم اند قسمیکه باین
 ۲ تعلق ندارد و تعلق تدبیر و تصرف و قسمی دیگر اند که باین تعلق دارند چنین تعلق
 و از قسم اول قسمی اند که هایم اند و شاید حق سبحانه تعالی از خود جدا ندونه از دیگری
 منفرد اند و شاید به جمال حق سبحانه و غرق اند و بحر مشاهد حق و این قسم را تعبیر در کتاب
 و سنت بجاء اعلی گرفته و امید میشوند بملک مسمیه و اینها مأمور بسجود آدم نشده اند بچهار تکلیف
 فرج شعور است و چون اینها شعور ندارند مکلف بسجود چگونه شوند چنانچه اشاره میکند
 ۱۰ مسوی این که گفته شد این آیه که در خطاب الملبس و تنیکه الملبس ابا آورد از سجود آدم علیه السلام
 با منعک ان تسجد لما خلقت بییدی است بکبرت ام کنست من العالمین یعنی چه چیز
 منع کرده است ترا از این که سجد کنی ان شخص را که پیدا کردم بدو دست خود را یا بکبر کردی
 تر یا آنکه بودی از ملائک حالیه که مأمور بسجود نمیند و در حدیث قدسی واقع است -
 ان ذکر فی ملا ذکر ترفی ملا غیر من هم یعنی اگر یاد کنند بنده ملا در ملا پس یاد کنم من آن
 ۱۵ بنده را در ملائی که بهتر است از ان ملا یا کرده است بنده در ان ملا بدانکه الله تعالی

۱ پیداساخت و وجود بخشید و لادریما این ملائک مہمیا کہ گفته شدہ و در وصف اخیر
 این ملائکہ پدید آمد و ملکہ را کمنون ساخت و در آن ملک علم ہر چیزیکہ کا میں شود۔
 داخل اہل حبست و جنتہ و اہل نار و زمار و مذبح شدن موت و نام این ملک
 عقل اول و عقل کل است در لسان اہل تصوف و در لسان شرع نام و سے قلم
 ۵ اعلیٰ است و تحت این ملک ملکی دیگر است کہ در آن افاضہ تفصیل این علوم را میکند
 و این ملک تحتانی را نفس کل می نامند اہل تصوف و در لسان شرع لوح محفوظ و این
 لوح محفوظ است از تغییر و تبدل و ہر چہ شدنی است درین لوح محفوظ است و ثابت
 است با ثبات آن قلم کہ عقل کل است و ملائک دیگر کہ انہا را علم قدر سے از کائنات
 دادہ شدہ و در آنہا کمنون ساختہ شدہ چون علم کائنات یک سال آن ہم ملائکہ
 ۱۰ اقلام اند افاضہ می کنند بر ملائک دیگر کہ تحت ایشان است و این ملائکہ الواح
 و کاسے چنین اتفاق افتد کہ یک حکمی در لوحی ازین الواح ثبت می کنند و مدت
 آن حکم ثبت نمی کنند بحسب ظاہر معلوم میشود کہ این حکم باقی است بعد از آن
 چون آن مدت منقضی شد باز آن حکم محو کردہ میشود و ضدومی ثبت کردہ می شود
 اما در لوح محفوظ این تغییر و تبدل را راہ نیست و چون حکم موقت باشد با توقیت
 ۱۵ محفوظ است در لوح محفوظ اللہ تعالیٰ میفرماید لکل اجل کتاب یحو اللہ ما یشاء و

ثبت و عنده ام الكتاب یعنی هر مدت را یک کتابت آن مدد در وی
 کتوب است محوی کند الله تعالی چیز را که میخواهد و ثابت میدارد و چیز را که میخواهد
 یعنی در الواح چیز را محو میکند بعد از انقضای آن اجل و ثابت می نماید چیز را در مدت
 وی و هست نزد یک الله تعالی ام الكتاب و آن لوح محفوظ است از محو و اثبات
 جدید و مراد از ام الكتاب نفس کل است که آن لوح محفوظ است و آن محل محو نیست
 و محل محو و اثبات الروح دیگر از چنانکه گفته شد و متصل و متلو این ملائک همیسه و عقل
 کل و نفس کل ملائک دیگر از نصف نصف واقف اند در مرتب خود با درین جبر
 عما امور از خجرات متوکل و امر حق اند چنانکه الله تعالی میفرماید حکایت از ملائک
 و انما الا و له مقام معلوم نیست کی از ما که آنکه او را مقام معلوم است که تجاوز از آن
 ممکن نیست و در وصف اعلی بعد عقل کل و نفس کل ملائک مقرران اند چون جبرئیل و
 میکائیل و همه ملائک منتظر امر ازنا اقبال در رزق و نشارة این ملائک آبی است از عصیان
 امر حق بعد از آن در جبر ملائک طبعیه می بیند که موکل اند به عالم اجسام علویه از سما و اوقیها
 و اجسام سفلیه از تحت و این ملائک هم عصیان نمی کنند امر حق را و متعلق اند به خجرات
 امور از آن خدات و اینها در عالم علوی و سفلی اند و در ایشان بعضی برای انعام و تزیید
 و تغذیه و دیگر امور است که تعلق دارد از بدن انسان و بعضی برای کتابت اعمال و اینها

۱ از جمله اقلام والواح اند و اینها کرام انقبض و این والواح محل محو اثبات است و عیانی
 که اینها می نویسند عنایت الهیه محوی سازد و بعضی آخر امر بخیر کنند و انسان را در ملک
 از ملائک مذکور هیچ مرادند تعالی راست با سائر تنزیه و ایشان را خبر با سائر تشبیهات
 اصلا و هر واحد تسبیح میکند با سسمه که منظر اوست و این ملائک طبیعیه اگرچه وجود آنها
 بعد عالم شهادت است لیکن بسبب لطافت و قرب ایشان از عالم جبروت که کثرت
 تعیین ثانی است در مرتبه ثالثه شمرده شده و از ارواح متعلقه بآبدان نفوس منکلفه اند
 و نفوس حیوانات و نفوس شیطانیه و جنیه و نفوس شیطانیه منظر اسم مضل اند
 آنها تسبیح باین اسم می کنند و مکررند در اضلال خلق اند که مقتضی نشاء آنهاست
 و از ارواح متعلقه بآبدان روح انسانیست و این لطیفه است از لطائف الهیه که
 ۱۰ علم همه شیاء در آن مکنون است و بالفعل است و منظر ظهور تعیین ثانی بر وجه کمال و
 شایسته عقل اما افضل است از عقل کل که در عقل کل علم مکنون امر مرئی که واقع
 شود تا روز حشر و در روح انسانی همه شیاء مکنون است بر نهجی که در تعیین ثانی بود
 و این روح انسانی اگرچه امر واحد است لیکن تعیین میشود بتغیبات کثیر و این مقتضیات
 ارواح حیوانیه اند که در هر یک فرد انسانی یک روح حیوانی ساری است و این
 ۱۵ روح حیوانی جسم لطیف است بر شکل بدن انسان و ساری است تمامه در بدن و بهر یک

۱ هر فردی متعلق است به هر جز و بدن بلکه متحد است هر جز از روح حیوانی در هر جز از بدن
 بنوی از اتحاد که مجهول الکنه است چنانچه حضرت جناب شیخ محب الله البادی
 قدس سره فرموده اند: ارواحا اجسادنا واجسادنا ارواحنا. متلذذ و متالم همین روح
 حیوانی است که متعین است و اما روح انسانی با قطع نظر از این تعین در مرتبه وحدت
 منزله است از لذت و الم چنانکه شیخ اکبر قدس سره نفس فرمودند بدان و این روح حیوانی
 را که متعین خاص است مرکب قرار داده اند روح انسانی را که غیر متعین است و مطلق
 است بجهت آنکه این مطلق را وجود ظهور نیست مگر درین مقید و آنچیکه گفته شد همین مراد
 مولوی جلال الدین رومی قدس سره است از قول دس - شعر

نفس واحد روح انسانی بود

تفرقه در روح حیوانی بود

۱۰ یعنی تفرقه و امتیاز درین روح حیوانی است که متعین است و اما روح انسانی در مرتبه
 ذات خود با قطع نظر از این تعینات نفس واحد است کثرت را در آن راه نیست و روح حیوانی
 که گفته شد جوهر لطیف است و ابدی است بعد موت معدوم نمی شود و نیست موت عدم
 بلکه موت جبارت است از تفریق اجزا که این روح از بدن جدا شده خارج می شود
 و تصور بصورتی از صور مثال منفصل میگردد و در قبر مشغول می شود و سائل و دال است
 که نام شان منکر و کبر است چنانکه شریعه مقدس آن فرموده به تفصیل و اما آنکه فلاسفه گویند

۱ که روح حیوانی جسم بخاری است محدود می شود و وقت موت پس این جسم بخار
 دیگر است و آن روح حیوانی نیست که کلام مادر و است و تفاضل در افراد انسان از جهت
 تفاضل درین روح است پس انسان کامل این روح را باز داشته است از لذات
 نفسانی و در شهر دوسا این تعیین فانی گشته و حقیقت آنکه لطیفه الهیه است مشهور و خسته
 ۵ عالم بکلیه و اطلاق آن شده و آنچه منقول است از شیخ صدرالدین قزوینی قدس سره
 که ارواح اولیا کلیه این محیش نیست که اولیا بکلیه ارواح واقف و عالم اند لیکن
 در معرفت الهیه و یا مختلف اند بحسب مراتب خود معرفت آنها را حاصل است بیشتر
 آن است که این روح اگر چه فی حد ذاته واحد است و کامل لیکن تعیین را خواص و لوازم اند
 که تعیین دیگر انیتند پس در بعضی تعینات در مثل السافلین می افتد و آن متعین گرفتار
 ۱۰ جبل میگرد و در بعضی تعینات با علمی علیین میرسد و کامل در معرفت الهی میشود لیکن متعینات
 در معرفت و علم مختلف اند بحسب استعدادات خود که از تعیین حاصل است آنها را بعضی در کامل
 تصور اند بعضی در کمال دون آن و بعضی کم ازین دون و هم برین قیاس کامل و ناقص
 و متلذذ و متالم همان روح انسانی است لیکن درین متعینات بشر و تعیین و روح عید عالم
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم روح اعظم در هر موطن متصف بعلم اتم است
 ۱۵ و این روح در عالم ارواح نبی معیشت شده و بسوی ارواح آخر خواهد ارواح انبیا دیگر خواهد

۱ ارواح اولیا خواه ارواح ناقصان همه ارواح ایمان نبوت روح محمدی آورند و اقوال
 آنان کردند در عالم ارواح و روح محمدی از همه ارواح عهد و میثاق گرفت که بعد آمدن در عالم
 عناصر مطیع گردند و همه ارواح همه ارواح بان عهد و میثاق گواهی دادند و این است معنی
 قول رسیده صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم گفت بنیاد آدم بین الروح و الجسد و حدیث
 لکان موسی ابن عمران چنانا و معه الاتباع یعنی اگر موسی ابن عمران زنده بودی
 درین زمانه و سعت نشدی او را لکن آنکه اتباع من کننیز بجهت این است که سید عالم
 صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم بنی مبعوث بسوی دی برو پس بعد ملاقات البتة
 قیام می شد مر سید عالم را چنانکه در عالم ارواح متجسّم شده بود چه او علیه السلام از
 عصیان معصوم است و همین سبب که سید عالم صلوات الله علیه و آله بنی مبعوث بود
 وقت ظهور وی در ارواح و همه از امت وی بودند همه بنیاد در روز قیامت زیر پرده ای
 ۱۰ صلی الله علیه و آله و سلم خواهند بود الم مرتبه الراجعه عالم مثال است و آن عالمی
 است بین بین میان عالم ارواح و عالم شهادت و این عالم سبب لطافت خود
 مشابه عالم ارواح است و بجهت متد بودن مثل امتداد اجسام مشابه عالم شهادت
 پس این عالم نیز است میان ارواح و شهادت و این برد قسم است یکیک آنکه
 ۱۵ در ادراک آن قوت تخفیه شرط است و دیگر آنکه در ادراک آن قوت تحفیه و فعل و رسیده

۱. شمرانیت قسم ثانی را مثال منفصل نامند و این عالم لطیف است و موجود است
 پس تعلیل و اختراع و درین عالم تجسمی میشوند و روح و درین عالم بود که جبریل نازل
 می شد بصورت وحی کلبی بر سید عالم صلوات الله و سلامه علیه و آله و اصحاب و درین
 عالم مرئی میشود و حضرت علیه السلام و غیره و از انبیا و اولیا علیهم و علیهم السلام و اولیا
 د. متصور مجید مثالی شده ظاهر میشوند بر کسی که خواستند ظهور خود بر و سبب پناخ حضرت
 امیر المومنین عمر فاروق را بر سر آید این زنیم و قصه اش آن است که حضرت امیر المومنین
 عمر رضی الله عنه ساریه را فرستاده بودند بر اسب غزایر کافران چون بغزاشغول شد
 کافران منخرم شده فرار نمودند بسوی جبل و ساریه خواست که تعاقب آن کفار نماید و در
 جبل آنها خدع کرده بودند و این واقعه شکست گشت بر امیر المومنین عمر رضی الله عنه
 ۱۰. بر امیر المومنین در مدینه مطهره بر بغیر بودند و زوجه در انعامی خطبه فرمودند با ساریه این
 زنیم الجبل الجبل و بر ساریه صورت امیر المومنین عمر حاضر شد و ساریه شاهده کرد و این
 آواز شنید پس با بودن حبه عنصری حضرت امیر المومنین عمر در مسجد مدینه مطهره و حضور حبه
 مثالی شده حاضر شد و ساریه و این تجدد در عالم مثال منفصل بود و عزرائیل که میت را
 وقت مرگ شهودی شود و درین عالم است و بعد موت چون روح از بدن جبری شود
 ۱۵. درین عالم تجدد میشود و درین عالم است سوال منکر و کبیر و نیز درین عالم است راحت

۱ قلند ذات در قبر کہ حاصل میشود بحین عذاب قبر۔ اعاذنا اللہ منہ۔ درین عالم است

قال اللہ تعالیٰ حتی اذا جاء احدہم الموت قال رب ارجعنی لعلی عمل صالح افعیلا

ترکت کلا انہا کلمۃ ہر قائلہا و من وراہم برنج اسے یوم پچھون۔ یعنی و فیکہ آید

سیکے ازان کفار یا موت و آن وقت کہ مینہ جاسے خود ازان را خواہد گفت آن

۵ کافر میت کہ اسے رب رجوع کن مرا بسوی حیات دینا شاید کہ عمل کنسیم عمل صالح

در ان چیز کہ ترک کردم در ان عمل صالح چگونہ این رجوع خواہد شد کہ این کلمہ است کہ ان

میت قائل آن کلمہ باشد یعنی کلام بنیادہ است حجاب نخواہد شد و شمل بر کذب است

کہ سیکر یا علمی اعلیٰ صالحا۔ چنانکہ آید دیگر شاید بہر ان۔ و لورود العاد و الما نہ اعند

یعنی اگر مرد و دوشوز بسوی دنیا ہر آئندہ خود خواہند کرد چیز را کہ ہی کردہ شدہ اندازان

یعنی نشان ایشان صلاح نیست مگر کفر و عصیان را و قولہ تعالیٰ من وراہم برنج یعنی

پیش آن موسیٰ برنج است کہ در ان عذاب خواہد شد بر کافران ما و فیکہ مبعوث

شوند و قیامت و مراد از برنج ہمین عالم مثال منفصل است و بقیمۃ چون حشر اجساد شود

ہمین بدن عنصری محسوس شود این بدن لطیف گردد و بدن مثالی شود و درین عالم

اہل جنت تلافی شوند بصور اعمال خود و اہل نار مضرب بصور اعمال خود و تحقیقش آنست

۵ کہ اعمال المحکمین اگر چہ اعراض اند درین عالم لیکن حقائق آن جوہر شدہ باقی می مانند

در مثال منفصل پس اعمال حسنه جان و حور و قصور شده باقی می مانند و اعمال سیئه
 مثل زنا اگر چه عرض است و لذت درین عالم لیکن تحقیقش نار حرق و موم است
 و دران عالم بسبب انفاس و رغواشی بدینه لذتی نماید و این جبل مرکب و غلبه نفس
 و شیطان است. و دران عالم که حیوة حقیقی است محرق و موم است الله تعالی میفرماید
 ۵ مرفار ازل تجزون الا باکنتم تفلون یعنی جزا ن داده خواهد شد مگر آنچه عمل میکنید
 و این نفس است بد آنکه عمل عین نبرد **قسم اول** که در ادراک وی قوت مخیده
 شرط است پس موجود میشود و از عقل قوت مخیده دران عالم و شهود میگردد چنانکه صور در خواب
 دیده میشود و پس این صور گاهی مناسب حقایق موجود میباشد و این رویا منجرب
 بلکه هر چه شهود شده همان واقع میشود و حضرت جناب ام المؤمنین عائشه صدیقہ -
 ۱۰ رضی الله تعالی عنہا فرموده اند اول چیزیکه بآند آدمی می آمد بر رسول صلی الله تعالی
 علیه و آله و اصحابه و سلم رویا صادق بود در خواب پس نبود آن حضرت که دید چیز را
 در خواب مگر آنکه می آمد مانند روشنی فخر یعنی هر چه می دید همان واقع می شد و این
 حال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود پیش از رسالت و نزول ملائک و گاهی این
 صور اگر چه مناسب حقایق موجوده اند لیکن مطابق بحسب بادی راسه نبی باشد و این
 ۱۵ رویا منجربست و در حقیقت شهودان چیز است که منجرب است لیکن مصوب است بصورت مرید

۱ چنانکه حضرت سید عالم صلوات الله علیه وآله واصحابه وسلم علم را بصورت لبین
 دیده بود چنانکه امام بخاری روایت کرده که حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم
 فرمودند که در خواب شیر آورده شد و نوشیدیم تا آنکه سیر شدم و باقی بچرم دادم حاضران
 پرسیدند که تعبیر این چیست سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که تعبیر آن حکمت
 ۵ و چنانکه حضرت سید عالم صلوات الله و سلامه علیه وآله ایما را بصورت قمیص پوشیده بودند
 امام بخاری روایت کرده که سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه فرمودند که در خواب
 برین عرض کرده شدند مردمان که بر آنجا قمیص ها بودند بعضی قمیص ها داشت تا ندی بعضی
 تا که بعضی تا ساق عمر را دیدیم که قمیص دراز تا زیر پا بودند حاضران عرض کردند که تعبیر آن
 چیست سید عالم فرمودند که تعبیر آن ایمان است و ازین معجزات روایا حضرت
 ۱۰ ابراهیم علیه السلام بود که دیده بود این خود را که اسحاق است بر قول مکشوف اولیا
 فرج میکنم و تعبیر آن فرج کش بود و کش بصورت اسحاق نمودار شده بود و لکنتی که آنجا مسته
 عالم شهادت و این عالم اجسام است و در جوهر عاقل کل نفس کل مباحیه است
 و طبیعت و با ماده اجسام و طبیعت موشور اجسام باذن خالق سبب شعور مطابق آنچه
 و نفس کل ثبت شده از افاضه عقل کل و این مباح و لا قبول امتداد جوهری کرده ممتد
 ۱۵ گردی شده ظاهر شده و آن که هست که محیط است بعالم اجسام تمامه و این عرش عظیم است

۱ و در عاج چار لاماگ موجود شد ند که حامل عرش اند و بر دوشه شست ملک حامل عرش
 خامه شد و این عرش منوی رحمان است که رحمان بر دوشه است چنانکه الله تعالی
 فرمود الرحمن علی العرش استوی و لهذا رحمت دی عام است بهیچ عالم و بهیچ نوسه
 از انواع خالی نیست که شمول رحمت نیست و در غضب هم رحمت الله است چه در
 ۵ غضب رحمت و الم عارض مغضوب الیه میشود و این الم هم حقیقه است از خالقین
 که رحمت بآن متعلق شد پس الم در وجود آید از رحمت و نیز این رحمت است بر مغضوب
 مثلا الم ناکره ماصی و امیرند برای آنکه زنگ گنده از دوسه زائل شود چنانکه زربا
 را درش میاندازند تا از زنگ صاف گردد و مثل آن مثل احتجام است اگر چه پیش از
 موم است لیکن چون معطی محبت است عین رحمت است همچنین الم عاصی در نار و بنین
 ۱۰ اقامت حدود است اگر چه موم است لیکن چون نزل گشتین رحمت است و در جو
 عرش عظیم جسم دیگر است باین شکل و این کرسی کریم است و برین کرسی متلی است
 توین رحمان که عبارت است از انوار رحمت خالصة و غضب و ازین کرسی غضب
 و رحمت خالصة متعلق بعباد میشود و درین کرسی لاماگ انداخته آنها ایصال رحمت
 و عذاب است بعباد و در جوف این کرسی گره دیگر است که فلک اطلس است و این
 ۱۵ عرش صغیر است و ازین تغیر در عالم واقع میشود و از اسمیکه عرش مظهر است و مناسب آن

۱ فلک اندک خدمت آنها ترتیب عالم تغییرات است و در جوف فلک اطلس
 فلک ثوابت است و این کرسی دیگر است و در آن هم ملائک هستند مناسب آن
 اینکه ذکر کرده شد موافق آن است که مکشوف بر شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن عربی
 قدس سره گذشته و در شهر رحیمین فلک اطلس عرش عظیم است و فلک ثوابت که
 ۵ کریم است و فلک ثوابت هماس فلک اطلس نیست بلکه در میان خلوت در آن
 جنت مخلوق است سقف جنت سطح فلک اطلس است و زمین جنت سطح عذب
 فلک ثوابت است بعد آن بار و زمین و هوا پیدا شده است و از موانع متکون شده
 بعد از آن در بار و زمین تجر شده و خانه متکون شده و مرتفع شده و بنه گشته سیع
 سموات پیدا شدند و در هر آسمان ملائک اند مشغول خدمات اند و زیر زمین و دوزخ مخلوق
 ۱۰ گشته الم مرتبه السادسته مرتبه این است و این انسان منظریت جامع
 مرتبه نظام را چه یقین اول مع مافیه ظاهر شده است و تعیین ثانی با هر چیزی که
 ظاهر شده است و در آن از عوالم ثلثه ظاهر شده و در انسان و انسان جامع مرصع عوالم را
 است و حق با جمیع اسماء و صفات خود با جمیع صفات اکوان و منظر ظاهر است و در این
 و نهان جامع نیست همه موجودات را از ازل تا ابد و انسان نامیده شده است بعالم
 ۱۵ صغیر و انسان کامل خلیفه الله و متصرف است در همه عوالم و فیض حق سبحانه تعالی

۱. نیز سید هیچ جز از اجزای عالم مگر بواسطه باطن انسان کامل و لیس از سجد ملائکه گشته
 و انسان کامل اگر چه در خلق منحصر است لیکن باطن و حقیقت خود اول است
 و مضایق تعین اول است و او بر مقصود از خلق عالم و الله تعالی این فنان کامل
 بدوید خود پدید کرد و مراد از یاد صفات جلاله و جمالیه و اسماء غیبیه و انفعالیه و صفات
 و اسماء حدیثیه و صفات و اسماء کونییه است و باقی عالم را بید واحد پدید ساخته و این دقیقه
 را ملائک طبعیه نفهیدند و گفتند که ای پدید امیکنی کسی را که فساد در زمین و سنگ و ما
 خواهد کرد و ما مسیح هستیم و نه دانستند که تسبیح آنها با هم خاص است که ان ملائکه مظهر ان هم
 بودند و حال آنکه الله تعالی را اسما اند که ملائکه را خبر ان اسما نبود و الله تعالی آدم
 یعنی انسان کامل را تمام اسما خود تعلیم فرمود چه آدم یعنی انسان کامل مظهر ذات
 جامع و جمیع اسما است و انسان کامل مسیح بهمه اسما است پس تسبیح انسان کامل
 اکمل است از تسبیح ملائکه و الله تعالی بر ملائکه تمام کائنات را معروض ساخت و گفت
 که خبر دهید از اسما این کائنات یعنی اسما بیکه کائنات تسبیح آن اسما می کنند و مظهر
 اسما هستند پس ملائکه چونکه از کبر منزه بودند اعتراف بجز خود کردند و گفتند - لا علم لنا
 الا ما علمتنا - و آدم انبیا همه اسما کرد پس ظاهر شد فضل آدم یعنی انسان کامل
 ۲. نزد ملائکه و سبب سجود شدن انسان کامل معلوم شد و اما ابلیس پس با آورد و

از سجود گفت اَلَا تُعْرِضُنِي عَنْ اِبْرَاهِيمَ وَخَلْقَتُهُ مِمَّنْ طَعَنَ - یعنی بهترم از آدم که
 انسان کامل است پیدا کردی تو مرا از آتش و آدم را از طین و طین عبارت است از
 اجزاء زمین که مزوج است بآب و ابلیس پشت آدم را طین و بدانت که طاهر است
 در وی ذات با جمیع اسما و صفات و جمیع حقائق عالم که از ان جمله ما رسم هست و تکبر و
 بر مظهر کینه نشاید تکبر بر او و لم یزل المعون و مطر و از لی گردید و ابلیس مظهر هم مفضل است
 و ممکن نیست که از و صادر شود و سوا می اضلال و گمراهی و او تسبیح حق نمیکند مگر باسم

مفضل و آنچه قریب است در معنی و لهذا گفت - فَعَرَّيْكَ لَا تُعْرِضُنِي عَنْ اِبْرَاهِيمَ -
 یعنی قسم عزت است ای رب البته گمراه خواهم کرد و از ذرع انسان را یعنی اگر سبستم
 و او خدمت اضلال اختیار نمود تا هم مفضل ظهور یابد لهذا الله تعالی او را فرمود -

وَاَسْتَفْرِضْ مِنْ مَّهْلِكَتِهِمْ بِصُورَتِكَ وَاجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخُلُوكِ وَرَجْلِكَ وَشَارِكُنْهُمْ -

فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدِّهِمْ وَكَيْفَ يُهْمُّ الشَّيْطَانَ الْأَعْرُورَ یعنی معیشت بدو که را
 که است طاعت بر اضلال داری یا و از خزانه فریفته آواز شده و ضلالت افتد علیه با
 بر آنها سواران خود و پیادگان خود و شرکت کن آنها را در اموال و اولاد و آنچه اموال و اولاد
 و ضلال افتند و عدو کن آنها را از و عدو فریب یافته و ضلالت افتند و وعدة نوحا برادر ایشان را
 شیطان مگر فریب از اینکه گفته است الله تعالی معلوم شد که الله تعالی شیطان را

۱ مقرر نمود برای ضلال و اغوا بر هر تکیه باشد تا اسم مضل ظاهر شود پس اسم مکرر
 بخودست و انسان کامل اگر چه بنظر حقیقت خود جامع جمیع اسم است و این اسم
 در دایره حقیقت اوست که اسم مضل است لیکن او بصورت تکیه ظاهر است در دایره دنیا
 و در آخرت منظر اسم بادی است پس انسان کامل بجز بدایت نیاید و از وی علی
 ۵ صادر گردد و اگر اثری از آثار بدایت و اسم بادی است لهذا اکمل از انسان کامل که
 رسل و انبیاء از محض اندیشه شبهه و اولیا از انسان کامل محفوظ اند اگر حقیقتی پیش
 قدرت از ایشان صادر شود و معارف توبه و تقوا را شود و این اثری است از آثار بدایت
 و موجب ظهور آیت قواب و عفو و غفور است بدانکه حق سبحانه تعالی اگر چه در ازل
 عالم بود و میدیدست جمیع اسماء حسنی خود را و در ذات کونی که مظاهر آن اسماء اند لیکن
 ۱۰ خواست که یک مظهر سازد که در آن اسماء حسنی خود کلیه و جزئیه که از احصای بیرون اند
 مشاهده کنند و آن مظهر در جامعیت معنای و ماثل تعیین اول است که جامع است
 در مراتب الهیه و آن مظهر مراتب باشد مراد است جمیع اسماء مجتمعه دفعه پس پیداست
 انسان کامل را که جامع همه اسماء و مظاهر است پس دیدیم همه اسماء و همه کائنات را
 در بیان پس هم کرد بر کائنات عالم پس انسان کامل بمنزله دیده است مرتقی سبحان
 ۱۵ در رویت اسماء و کائنات و هر کائن مظهر اسمی بود از اسماء و او را بفرمود با اسم دیگر که

۱۔ منظر آن نیست و ہر منظر میدہ نیست کہ کمال ہمین است کہ اسم ظاہر درو سے بنخواہد
 و در سہا و تقابل است چہ منتقم مثلاً مقابل غفور است پس در مظاہر آن اسما و متقابلہ تصور
 واقع است و ہر منظر بنخواہد کہ دیگر نباشد و با ہم متنازع اند پس صبیحہ کہ ملائک اظہار
 کردند از افساد و سفک و ماکہ عین نزاع است و در ہمہ کائنات عالم بود و در ملائک
 ۵ کہ نزاع کرد و در اسباب و آدم یعنی انسان کامل پس افتادند در ان عیب و شعور باین
 افتادند داشتند لہذا شرع شریف نہی فرمود از دیدن عیب دیگران و ترکیہ
 کردن نفس خود را و چون تضاد و تخالف در کائنات بنظر اصل حقیقت آہنا واقع
 پس جمعیتہ این کائنات بقا و دیگرے بنخواہد لیکن اللہ تعالیٰ باین تضاد باقی
 میدارد تا اسما و سہ ظاہر باشند و بیچ کیے ازین کائنات قابلیت خلافت
 ۱۰ بدشت چہ بحسب حقیقتہ خود تربیت مضاد نمیتواند کرد و چون انسان کامل جامع جمیع
 اسما است اورا بحسب حقیقت دی مضاد و مخالفت با کسی نیست چہ عالم جمیعہ
 اجزا و توامی و سہ اند اگر چہ صورت و سہ کہ منظر ہاوی است ضدیت و مخالفت
 با منظر مفضل میدارد لہذا اللہ تعالیٰ ابلیس را عدو آدم فرمود و ملائکہ لجلال الدین رد و میفرماید

مثنوی

موسیٰ باموسے دے جنگ شد

چونکہ بیرنگے اسی رنگ شد ۱۵

۱ چون به پیغمبری رسی کان داشتی | موسی و فرعون دارند آشتی

لا جرم انسان کامل را خلیفه خود نمود تا با مادی باطن خود همه کائنات عالم را باقی
و از دو هر کمالی و نقصی را که کائنات مستعد اند با هم رساند و این مراد نیست که
مبتنی حقیقت انسان کامل است چنانکه کفر است بلکه جاعل و مبتنی و معطی ذات
اوست بجان و انسان کامل وسیله است در ایصال فیض او سبحانه و تعالی

۵ و الله تعالی این انسان کامل را ختم ساخت بر خزان عالم پس مادام که این
ختم باقی است در خزان عالم غلیظ نمی تواند رسید و چون یک فرد از انسان کامل
وفات یابد دیگر کسی قائم مقام و سگردد تا بقای این انسان کامل در دنیا
علی التعاقب است و در دنیا باقی خواهد ماند و چون انسان کامل باقی نماند در دنیا
۱۰ و ختم ولایت مطلقه که صلی علیه السلام اند وفات یابد خلیفه حق ختم و سگردد -

تضا و عظیم واقع شود و آسمان منشق گردد و قیامت قائم گردد و عمارت منقل بدو آخر
و خلیفه کامل حقیقت سید عالم محمد مصطفی اند صلوات الله و سلامه علیه و آله و صحابه
و قبل جی سید عالم بعالم دنیا و می انبیا و رسل ناسب سید عالم بودند و خلیفه حق بودند
بر عالم و بعد وفات آن سرور عالم صلوات الله و سلم قطب الاقطاب ناسب است
۱۵ صلی الله علیه و سلم و قطب الاقطاب خلیفه حق است و ختم است بر عالم و او امام و

۱ و علما اجماع و تحقیق امانت آنست که قطب الاقطاب و بعضی هم المبرک سی فنج
 و همه اولیا سوامی افراد که از دایره قطب بیرون اند نصف بصف پیش وی حاضر شوند
 و در ولی از وزاری و سراسر اندکی یکمین نشیند و یکم شمال و در صطلح صوفیه
 مقام وزاری قطب الاقطاب را امامت میگویند و رسول سید عالم قطب الاقطاب
 ۵ اند و نیران او قدوه اولیا فضل الصدیقین امیر المؤمنین ابوبکر صدیق و حضرت
 امیر المؤمنین عرب و زندچین فرمودند شیخ اکبر در فتوحات و قطب الاقطاب بزرگوار
 و اولیا دیگر که او تاد و ابدال و غیر آنها متبند امر میکنند تا کائنات را برسانند آنچه
 در استعدادات آن کائنات است و آن کائنات بسان استعداد طلب ان میکنند
 و این قطب الاقطاب النب سیادت شرط نیست **شعر**

۱۰ آن امام حق قائم آن ولی است

خواه از نسل عمر خواه از جلیت

و شیخ اکبر قدس سره در فتوحات میفرماید که این قطب الاقطاب فضل اولیا
 و در زمان خود است و خلیفه ممتب باطن خود و در بعضی این خلافت باطنه با خلافت
 ظاهره مجامع است چون امیر المؤمنین ابوبکر صدیق و عمر و عثمان و علی و امام حسن
 و معاویه بن یزید و عمر بن عبد العزیز و متوکل و در بعضی فقط خلافت باطنه است
 ۱۵ معارف از خلافت ظاهر چون بابایزید بطامی و این کشیر است انتی و در قطاب نیز

۱ ناقص باشد بعضی افضل از بعضی و شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس سره
 از افضل اقطاب بود و قدم و سب بر قباب هر دلی بود و اینکه گفته شد همه احوال
 انسان کامل و اما انسان ناقص اگر چه نزع جمعیت دارد و ملک و سب ساجد
 و متقاد هستند لیکن این سجود و انقیاد بر دو بال است چه شیطان وی ساجد و منیت
 و غالب است و او متقاد شیطان خود است و هر چه شیطان امر میکند و بجا می آورد
 و این همان ناقص چون خواست ارتکاب معصیت کند شیطان امداد او میکند
 و ملائکه چون که ساجد و متقاد آن انسان اند معارضه نمی توانند کرد و چون خواست که
 حسنه کند اگر چه ملک راضی اند بان لیکن چون شیطان و سب ساجد و متقاد
 معارضه می میکند و او را باز دارد و از جرسته و چون او متقاد شیطان است قول
 ۲ قبول میکند و از حسنه باز می ماند تا اینکه منقصر شهوات شده و اتباع شیطان
 و زریده نوبت بشکر میرساند و شرک گردا خاذا الله من ذلک و این انسان
 ناقص با فضل با غلبه میشود و در صورت انسان باقی ماند و حکم به ایم دارد بلکه
 از وی دون ترست ان نتم الا کالانعام بل نضل سبیلاً و الله تعالی عال
 انسان کامل و انسان ناقص درین آیه بیان فرموده لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ
 ۳ فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین امنوا و عملوا الصالحات

۱۔ عظیم اجر غیر متصور یعنی ہر آئینہ پیدا کر دم انسان زاد حسن تقویم پہ تقویم دے
جامع است و این تقویم فی ذاتہ افضل و احسن است از تقویم ہر مخلوق بعد از ان مردود
ساختیم انسان زاد مرتبہ و منزلتہ با سفل السافلین کہ از انعام نیز بدتر شدند مگر کان انسان
کہ ایمان آوردند و عمل صالح کردند انہا را مردود و ساختیم با سفل السافلین بلکہ در حسن
۵ تقویم باقی ماندند و انسانے کہ ایمان آوردند و عمل صالح کردند انسان کامل است و
ماعدلے دی ناقص و نیز باید دست کہ اللہ تعالیٰ امانت را عرض کرد بر
سموات وارض یعنی بر اسوامی انسان ہمہ ابا آوردند کہ نشأت آنما صالح آن
و تبرسمیدند از برداشتن بار این امانت بجهت آنکہ دانستند حق آن ادا نمونند کرد
و انسان این بار امانت را برداشت کہ نشأت دے قابل ادامی حق آن بود
۱۰ و عاقبت پنج آن ملاحظہ نمود و مبادرت نمود در حل بار امانت چنانچہ حافظ شیرازی

سینر باید شعر

آسمان بار امانت نتوانست کشید	قرہ فال بنام من دیوانہ زدند
------------------------------	-----------------------------

و آنچه شیخ اکبر قدس سرہ در فتوحات فرمودہ اند کہ صوفی حکیم است و حکمت نیز کثیر
است نہض کہ دمن اونی اکملہ کفہ او سے غیر اکثر شیرا۔ و آنچه موصوف
۵ اکثر است قابل قلت غیت اصلا و صوفی در جمیع موجودات نظر میکند بچہ

- ۱ آله ساری است در جمیع موجودات و الله تعالیٰ انسان را عامل امانت ساخته است پس گردانیده است مرا انسان را نظر شفقت بر جمیع موجودات و عطا کرده است انسان را تصرف در جمیع موجودات بطریق امانت که دانگ انسان حق هر ذی حق مرآن ذی حق را چنانچه الله تعالیٰ عطا فرموده است هر شیئی را خلق و س که حق و می است بحیث آنکه در ایمان هر شیئی استعداد امر به بود ۵ بحسب آن استعداد خلق فرمود آن امر را که مستعد آن بود بر س عطا فرمود پس گردانید الله تعالیٰ انسان را خلیفه و دیگر مخلوق را خلیفه نگردانید پس انسان امین است بر خلق الله پس میل نمیتواند در حق خلق خدا از منت الله که باری است در حق هر مخلوق و میرساند بر نهی که الله تعالیٰ خواسته است پس خلق الله امانت الله است در دیدن انسان چنان امانت که معروض کرده شده بر انسان پس آنرا برداشت پس اگر ادای آن امانت کند بر طبق حکم الله حکیم است و اگر ادای آن امانت نکرد پس او ظلم و جهل است و حکمت منافی جهل و ظلم است پس آنکه امانت او را نکرد حکیم نباشد پس تخلی با خلاق الله تعالیٰ همان تصوف است پس ازین کلام واضح شد که صوفی که انسان کامل است هر ذی حق را از خلق الله حق او میرساند چنانکه الله تعالیٰ میرساند و مراد از حق ذی حق چیز است که عین او مستعد است پس هر مخلوق را میرساند آنچه که عین او س ۱۵

۱ مستعد آن بود خواه در شرع آن ظلم یا حق شرعی باشد پس حق ابراهیم آن بود که
 عین و مستعد آن بود از کفر و معاصی و سبب خلود در ابرس هر چند اعیان کائنات و تزیین
 ثبوت مستعد آن است انسان کامل میرساند با و چنانکه سنت الله جاری است تا آنکه
 آنچه میان کائنات مستعد آن است الله تعالی بر طبق استعداد با و میرساند و این
 ۵ خلق است با خلق الله و حکمت است و اینکه گفته شده که صوفی حق هر کس را بنظر
 استعداد و سیراندمه بنظر اطن انسان کامل است که باطن حق هر کس را
 بمقتضی استعداد میرساند با علم و دانش و اما انسان کامل که صوفی است بصورتیکه
 ظاهر شده است این صورت مظهر الهی است عنایت کرده شده است مکارم
 اخلاق و او تصف بکارم اخلاق است و مکارم اخلاق خود صرف میکند بقدر
 ۱۰ ممکن و شیخ اکبر بیان آن فرمودند در موضع حسن از فتوحات بدیهیه که صوفیه آن
 کسانند که اختیار مکارم اخلاق با خلق الله از غیر صوفیه و صوفیه دانسته اند که کسی قادر
 نیست بر رضای جمیع بند با بے الله چه یک چیز موجب رضای یک می باشد و همان
 چیز موجب سخط و ناخوشی دیگر می باشد و چون مکارم اخلاق با هر کس محال بود پس
 اختیار کردند مکارم اخلاق با کسیکه دلی است بمعامله مکارم اخلاق و التفات نکردند
 ۱۵ بسوی آن کس که در آن ساخط باشد پس نیاقتد لائق معامله بمکارم اخلاق مگر الله تعالی

۱ و ملائکه را و از بشر رسل و انبیاء و اولیاء را پس لازم گرفتند این مکارم اخلاق بایشان
 بعد از آن صرف کردند مکارم اخلاق با حیوانات و نباتات و با اشراق و طین مکارم
 اخلاق نکردند مگر بچیزیکه الله تعالی محتاج گردانید خلق را باینها و این هم مکارم
 اخلاق با الله تعالی است و اگر این قوم قاضی دعا کم باشد در اقامت حدود
 بر خلق خلق را راه نمیدیکند بکمال اقامت آن میکنند که اقامت حدود حق الله تعالی است
 پس خلق با الله تعالی همین است که حق دوسر و فاکند از آنچه گفته معلوم شد
 که صوفیه که انسان کامل اند می باید که با حلال حمیده شرعیه تصف باشند و از این
 تصرف در همه شیا و مخلوقات بکنند و انسان ناقص هم شریک است با انسان کامل
 در حلال امانت لیکن او ادای امانت نمیکند و او ظلم و جهول است و امانت عبارت
 ۱۰ است از اسرار اسما و الهیه و ادای امانت تخلق با اسما و الهیه است و مطهر ذی حق

حق وی که مقتضی آن اسم است که آن

ذی حق مظهر دوست

فقط

تمت

اغلاط تزلزلات

صحیح	غلط	ک	ج
تغیبات	تغیبات	۱	۵
توگوئی بہ	توہ گوئی	۹	۶
الامور	الامود	۱۰	۷
آرا	آراے	۱۲	۹
المواحد	المواحد	۶	۱۱
لازم نے آید	لازم نے آمد	۱۳	۱۰
چون این	چو این	۵	۱۲
منود در خارج	منود و خارج	۱۵	۱۸
ندارد تعلق	ندارد و تعلق	۵	۲۱
مشابہ	مشابہ	۱۲	۲۲
میشود درین عالم	میشود و درین	۱۴	۲۸
ملذذ	ملذذ	۳	۳۰
ابتدای دمی	ابتدای دمی	۱۰	۴۰

اشتہار

دارالطبع انجمن اخوان الصفا میں بفضل کتب منہ رجب ذیل مکمل موجود ہیں جن صاحبوں کو
اسکی خریداری منظور ہو متہم سے درخواست کر سکتے ہیں۔

نمبر	نام کتاب	فن	نام مصنف
۱	تنزیلات ستہ	تصوف	مولانا بھکر العلوم عبدالعلی قدس سرہ
۲	لواح شریف	"	مولانا عبدالرحمن جامی
۳	روزنامہ خانگی		یہ سادی کتاب خانگی اخراجات وغیرہ لکھنے کے کام کی
(۲)	جو صاحب کسی کتاب کے ۲۵ نسخے ایک دفعہ میں خرید فرمائینگے اسکی		
	خدمت میں ایک نسخہ بلا عوض قیمت یا فیصدی حمہ سیکرٹ اکیشن مجرے دیا جائیگا۔		

سید محمد یوسف الدین

مہتمم دارالطبع

ع

فوق حاکم مالک و کفر و کفر
فوق حاکم مالک و کفر و کفر

فوق حاکم مالک و کفر و کفر
فوق حاکم مالک و کفر و کفر

ع

الحمد لله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 نسخہ عقاید معتبرہ میں تالیف کیا ہوا حضرت سراج الملت والہدین پشاور راہ بقین
 مولانا شیخ عبدالحق صاحب فحش و ہوی قدس اللہ سرہ کا ہے

المستفی بہ

تکمیل الایمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بس کو قدوت الالکین زبدۃ العارفین مولوی شاہ سعید الدین صاحب
 ہندی زبان میں ترجمہ کر کے مرآت القلوب یعنی مندرچن نام رکھا

مشہور بہ

ترجمہ تکمیل الایمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 نسخہ بارہ سو چھپتھہ ہجری میں کئی مولویوں کی تصحیح سے بندر منی میں چھپا تھا
 اسی نسخہ کو دوسری دفعہ تصحیح سے فضیلت پناہ شرافت و کمالات و
 مولوی عبدالحمید صاحب بن مولوی معلم ابراہیم صاحب کی

بندر منی میں

۱۲۶۳

بارہ سو تہتر ہجریہ بمقدمہ معلیٰ میں بزور طبع آراستہ و پیراستہ کیا

مولا عزیز

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِیْنَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی
 سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ خَیْرِ الْمُرْسَلِیْنَ وَ عَلٰی اٰلِهِ وَاصْحَابِهِمْ جَمِیْعِیْنَ اَمَّا بَعْدُ
 کہ ہر سال ہر اساتذہ القلوب سے پہلے مندرجہ تر جملہ کیا گیا ہے تکمیل الایمان کا کہ فارسی میں
 حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی قدس سرہ ہے انا بعضے محل میں مصلحت
 بنا کر اصل سے کچھ کم ہوا ہے اور بعضے مکان میں مناسب سمجھ کر اور کتاب
 کچھ زیادہ لکھا ہے و ہا لہذا التوفیق بوجہ پا جائے کہ بندے مکلف پر بیضے عاقل
 بالغ پر اول واجب ہے کہ خدا تعالیٰ کو پہچانے اور اسکو خداوند اپنا برحق جانے
 پس زمین و آسمان کی خلقت دیکھ کر آدمی معلوم کرے کہ یہ سب خلقت
 بغیر کرنے والے کے آپ سے آپ ہوا نہیں ہے بلکہ کرنے والے کے لئے
 ہوا ہے اور سرفطائی ایک فرقہ ہے انکا اعتقاد یوں ہے کہ یہ خلقت ہم
 نظر آتا ہے انا اصل میں کچھ نہیں ہے بلکہ سب کی مانند عین دھوکا دہ لگاتا

پس اس بد اعتقاد سے خدائی کے منکرین نفوذ با تدبیر من و الکات پس اس لئے اہل
 سنت جماعت نے سکھ میں حقائق الکلیات یا غایت کے اعتقاد کیا چاہے کہ حقیقت
 برائیت چیز کی ثابت ہے۔ یعنی آگت آگت جس مثلاً اور پانی پانی جس اور بعض
 سو فطائی کہتے ہیں حقیقت برائیت چیز کی درست ہے۔ تاہم اسے اعتقاد کے تابع ہے
 یعنی ہم جس طرح سمجھیں اس طرح ہے۔ یعنی اگر آگت کو پانی سمجھیں تو پانی جس
 اور پانی کو اگر آگت کہہ کر مانیں تو آگت جس اور گرم کو اگر سرد و بوجھیں تو سرد و
 سرد کو اگر گرم اعتقاد کریں تو گرم جس پس یہ وہ نون سخن اُسکے نہایت بیرون
 میں کیونکہ کوئی باتیں یہ بات قبول نہ کرے گا کہ آگت اور پانی اس میں کچھ نہیں بلکہ مخالف ہیں
 وہاں جس یا حقیقت میں ہیں تاہم اسے اعتقاد کے تابع ہیں پس علاج یہ ہے کہ ان
 قوم کا یہ ہے کہ الکو آگت میں والا چاہئے پس اگر آگت کو آگت کہیں اور اسکی کچھ کا
 اقرار کریں تو خود پس بیان ہیں اور اگر جل جہنم اور دم نہ مارین تو وہی مقصود جس
 اسو کا جملہ ہی بہتر ہے وَاللّٰهُ اَكْبَرُ خدا تعالیٰ کی ذات اور صفات کے سوا
 جو کچھ کہ جس اُسے عالم کہتے ہیں پس عالم حادث ہے۔ یعنی نو پیدا ہے۔ قدیم نہیں
 دلیل اس پر حضرت نوح علیہ السلام کا قول ہے کہ قُلْ اِنْ كَانَ بِاللّٰهِ وَلَمْ
يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ خدا تعالیٰ اور کوئی چیز اس کے ساتھ تھی اور عقیدہ دلیل اس پر
 یہ ہے کہ عالم ہر آن تغیر اور تبدیل ہوتا ہے پس جو کچھ کہ متغیر ہو وہ قدیم نہیں
 ہے کیونکہ جو قدیم ہے وہ تغیر پاتا نہیں ہے بلکہ دائم ایک ہی پر رہتا ہے وہ
 ذات بار تعالیٰ کی ہے اور صفات اس کی کہ تغیر اور تبدیل کو وہاں ہرگز راہ
 نہیں ہے تَعَالٰی شَانَهُ وَعَظَمَ بَرَّهَانُهُ وَهُوَ قَابِلٌ لِلْفَسَاءِ اور وہ عالم

قابل اور لائق فنا ہونے کے ہیں یہ نہیں تھا سو ہوا ہی پھر کے ذیابہی نابود ہوگا
جیسا کہ قرآن مجید میں خدا تعالیٰ فرماتا ہے كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
جو کچھ کہ ہے وہ سب نابود اور ناچیز ہوگا مگر ذات باری تعالیٰ کی کہ بیشمار سو ہے اتنا
فرشتے و جنت و دوزخ وغیرہ کے باقی رہیگی خبر دے گی ہے وہ بھی ایک بار فنا ہوئے
اگرچہ ایک لمحہ بھر ہو پھر خدا تعالیٰ انکو درست کر کے ہمیشہ باقی رکھیگا پھر ہرگز فنا نہیں ہوئے
وَلَهُ صَانِعٌ عَالَمِ تین پروردگار ہیں کہ جسے عدم سے اسکو وجود میں لایا کیونکہ
عالم حادث ہے اور معنی حادث کی تھا سو ہوا پس جو ایسا ہو اُسے کوئی کر نیوالا
چاہئے کہ عدم سے وجود میں لاو کیونکہ اگر آپ سے ہوتا تو ہمیشہ رہتا اور وہ کچھ ہمیشہ
نہیں ہے پس معلوم ہوا کہ آپ سے نہیں ہے بلکہ کیا بنایا ہوا ہے قدیم
پروردگار عالم کا قدیم ہے کہ قدامت کو اس کے انت نہیں ہے کیونکہ اگر قدیم ہوتا تو
حادث کو عالم کہیں نہ پروردگار عالم کا وَاجِبُ الوجود وجود اس کا ذات اس کے
ہے نہ غیر سے پس اگر آپ نہ ہوتا تو غیر کا محتاج ہوتا جو غیر کا محتاج ہو وہ لایق
خدائی کے نہیں ہے لفظ خدا کی معنی فارسی میں خود بخود موجود ہونے کا ہے پھر
آپ جو ہونیہارا وَاحِدٌ پروردگار عالم کا ایک ہے کیونکہ سارے موجودات کا پیدا کر نیوالا
ایک ذات چاہئے ورنہ اسکو پیدا کیا اس نے اور اسکو اور نے یہ سلسلہ نہایت
چلا جاوے یا اسکو پیدا کیا اس نے اور اسکو اس نے یہ دور لازم آئے پس بہود و نون
صورتیں نزدیک عقل کے ناپسند ہیں کیونکہ عالم کو پیدا کرنا اور اس کا بندوبست رکھنا
بغیر ایک خاوند اور ایک حاکم کے درست نہ آوے إِلَهُ الْهَکَمِ وَاحِدٌ تمہارا خدا ایک
ذات ہے شرح عقاید میں لایا ہے خدا تعالیٰ قرآن مجید میں فرماتا وَكَانَ فِیْهَا إِلَهُ

اگر ہوتا سچ زمین اور آسمان کے کوئی خدا إِلَّا اللَّهُ بغیر خدا کے لَفَسَدَتَا
 البتہ خراب ہوتی وہ زمین آسمان کیونکہ ایک چاہتا ہے کہ زید حرکت کرے
 اور دوسرا کہتا ہے کہ زید قرار رہے پس دونوں میں نزاع آتا اور نزاع سے
 عالم کی خرابی ہے حجّ پروردگار عالم کا بغیر جان کے جتنا ہے عَلَيْمٌ
 دانا ہے بغیر دل کے قَادِرٌ توانا ہے بغیر تن کے مُرِيدٌ مختار ہے جو
 کچھ کہے سوائے اختیار سے کہ نہ اس پر کسی کا حکم ہے اسکو بقراری کیونکہ
 اسطرح کی کاریگری محکم اور مضبوط مردہ بچان اور جاہل نادان کے اور عاجز ناتوان
 اور مضطر بقرار سے ہرگز نہ ہو سکے اور مخلوقات میں بھی یہ صفتیں موجود ہیں اگر انہیں
 نہیں تو کہاں سے پیدا ہوئے مُتَكَلِّمٌ کہنے والا بغیر زبان کے سَمِيعٌ سنے والا
 بغیر کان کے بَصِيرٌ دیکھنے والا بغیر آنکھ کے کیونکہ لنگا بہرا اندھا عیب دار ہے پس
 ایسے نالائق خدا ہی کہیں ہوتی ہے قرآن مجید میں ان صفوں پر بہت انتہا شہاد
 ائی ہیں جو جسا چاہے کہ حقیقت ان صفوں کی بلکہ جمیع صفوں کی خدا تعالیٰ کی صرف عقل
 اور قیاس سے کوئی معلوم کر سکتا نہیں ہے مگر حق سبحانہ تعالیٰ نے کچھ ایک نمونہ
 اسکا آدمی کی ذات میں پیدا کیا ہے تا اسے کچھ معلوم کرے انا اصل آدمی کی صفوں میں
 اور خدا تعالیٰ کی صفوں میں برفرق ہے وَصِفَاتُهُ قَدِيمٌ باقیہ صفیں اسکی جبرج
 ذات اسکی قدیم اور باقی اور دایم ہے يُنْزِلُ السَّمَاءَ سے ابد تک میں سوہن و ہما
لَا يَقُومُ بنا تہ حادث ہاں ذات باری تعالیٰ کی ایسی ہے کہ کوئی چیز
 انہیں ہی پیدا ہوئے ایسی نہیں ہے بلکہ تمام صفیں اسکی ازل سے ابد تک ایک ہی نہج
 کامل میں کیونکہ تغیر و تبدل حادث کو جنت قدیم کو وَلَيْسَ بِشَيْءٍ وَلَا جَوْهَرٍ پروردگار

عالم کا جسم اور جوہر نہیں ہے وَلَا عَرَضٌ اور نہ عرض ہے اپنے رنگ بویہ
 تن کی صفت وہ نہیں ہے کالایا اجلا رنگ دار ہو وَلَا مَصْقُودٌ اور وہ صورت شکل
 دار نہیں ہے وَلَا مَرَكِبٌ اور نہ مرکب ہے کہ ٹکڑے ٹکڑے جوڑا ہو حاصل یہہ
 کہ وہ نہ جوڑ ہے نہ اکھنڈ وَلَا مَحْدُودٌ اور نہ محدود ہے کہ گنا جاو وَلَا مُحَدَّدٌ
 اور نہ محدود ہے کہ کوتہ ہے یا لنبہ کہا جاو وَلَا فِی سِجِّهٍ اور نہ کسی جہت میں ہے
 کہ نیچے اور پر آگے پیچھے دہننے بائیں کہا جاو وَلَا فِی مَکَانٍ اور نہ کسی مکان میں ہے
وَلَا فِی زَمَانٍ اور نہ زمانے میں ہے کہ اب کے سال ہی یا تب کے سال تھا کہا
 جاوے کیونکہ یہ صفیق سبھی عالم کی ہیں اور خدا بقالی عالم کی صفات پر نہیں ہے
 اور زمانے میں نہیں ہے اُسے مراد یہہ ہے کہ زمانہ شامل اور محیط اُس نہیں
 ہے اور وجود اسکا زمانے پر موقوف نہیں ہے کیونکہ جب زمانہ نہیں تھا تب
 خدا بقالی تھا اور اب زمانہ ہے اب بھی وہ موجود ہے پس وہ زمانے میں نہیں
 ہے ولیکن زمانے کے ساتھ ہے وَلَا هِثْلٌ لَهُ اور نہ ابتعالی کو مثال نہیں
 کہ ذات میں اسکی مانند ہو وَلَا شِبْهٌ لَهُ اور نہ مانند ہے کہ اُس جیسا ہو
وَلَا ضِدٌّ لَهُ اور نہ ضد ہے اسکو کہ برخلاف اُس کے مقابل غیر ہے ہو وَلَا نِدٌّ لَهُ
 اور نہ ند ہے اسکو کہ برخلاف اُس کے مقابل ہو وَلَا ظَهِيرٌ لَهُ وَلَا مُعَيَّنٌ لَهُ
 اور نہ ظہیر ہے اسکو نہ معین کہ اسکا مددگار ہو وَلَا يَحْتَدُّ بِغَيْرِهِ اور نہ خدا بقا
 نہ غیر میں ملتا ہے وَلَا يَحْتَلُ فِیْهِ اور نہ غیر میں اترتا ہے کیونکہ دوئی ایک کا ضد
 ہے پس وہ چیز کا ایک ہونا محال ہے اور تندر چیز غیر میں اترتی ہے جسطرح
 پانی کیچڑ میں اور آگ پتھر میں اُجالا گھر میں اور کوئی شخص محل میں بوجھا جاسے

کہ یہاں دلائلِ نبیہؐ کے کتبے سے مذہبِ حلول اور اتحاد
 باطل ہوا کہ کہتے ہیں خدا ہمارے میں ہے اور ہم خدا میں نعوذ باللہ من
 ذلک المقال تنبیہ خدا تعالیٰ ہے اور محال خوبی کی صفت اُسے ہے
 اتنا اعتقاد کیا جائے بس نہ وہ کیا ہے اور کیسے ہے کیونکہ کلمہ حقیقت کو
 اُسکے بشر کی عقل کو پانا محال ہے مُتَّصِفٌ بِجَمِيعِ صِفَاتِ الْكَمَالِ
 جمیع کمال صفوں خدا تعالیٰ متصف ہے یعنی ہر صفت اُسکی تمام اور محال
 خوبی سے ہے کہ عیب اور نقصان کو وہاں ہر گز راہ نہیں مُسْتَرُوعِنَ
 سَمَاتِ النَّقْصِ وَالزَّوَالِ پاک ہے نقص اور زوال کے نشانہوں سے
 یعنی ذات اور صفت اُسکی ازل سے ابد تک بے نقص بے زوال ہے وَهُوَ
 تَرْتِیُّ الْمُؤْمِنِينَ یَوْمَ الْقِیَمَةِ اعتقاد کیا جائے کہ قیامت کے دن خدا تعالیٰ
 اپنی ذات پاک مومن بندوں کو دکھائیگا اور وہ نظرِ بھروسہ کو دیکھنے کی جگہ کہ خدایا
 اشرف صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمائی ہے اَنْتُمْ تَحْقِقُونَ کہ تم سترزونِ رِکْمِ
 قریب ہے کہ دیکھو گے پروردگار کو اپنے یَوْمَ الْقِیَمَةِ دن قیامت کے
 کَمَا تَرَوْنَ الْفَرَسَ جرح دیکھتے ہو تم چاند کو لیکہ البدنِ چو حوین
 رات کے یعنی جیسا ہونم کا چاند ظاہر دیکھتے ہو ویسا ہی کل قیامت میں خدا
 تعالیٰ کو ظاہر دیکھو گے نہ چاند جیسا گول اور دیکھنے میں اُسکے مقابل نہیں اور
 مواجہت بھی نہیں ہے اور دوری نزدیک بھی نہیں خدا تعالیٰ اُس روز مومنوں کو
 نظریں ایسی قوت دے گا کہ آج کے دن دیکھے دیکھو جو دیکھتے ہیں وہ ہے
 اُس دن اسی آنکھوں سے دیکھنے کا مصل یہ کہ اُس دن بغیر کیفیت کے

دیکھئے کیونکہ عالم آخرت کا حقیقت ظاہر ہونیکا محل ہے جو کچھ کہ آج مخفی ہے
 سو وہ کل ظاہر ہونیکا اور جو کچھ کہ نظریے غایب ہے سو وہ سب سامنے
 آئیگا پس جو کچھ کہ شارع نے خبر میں دئی ہے اس پر ایمان لانا واجب اور
 کیفیت اسکی خدا تعالیٰ پر سونپا جائے کہ بحث و بیان بہودہ ہے اور بعضے
 عقاید کی کتا بو نہیں یوں آیا ہے کہ فرشتوں کو دیدار نہیں ہے مگر جبرئیل
 علیہ السلام کو تمام عمر میں ایک بار ہی پس پہنچن غیر صحیح ہے صحیح وہ ہے
 کہ انکو دیدار ہے چنانچہ شیخ جلال الدین سیوطی رح نے اپنے رسالوں میں
 تحقیق کئے ہیں کہ یہ بات صحیح نہیں ہے کیونکہ شیخ ابو الحسن اشعری نے
 کہ امام اور رئیس اہل سنت و جماعت کے ہیں اپنی کتاب میں تصریح
 کئے ہیں کہ فرشتوں کو بہشت میں دیدار ہوگا اما جنوں کے حق میں اختلاف
 آیا ہے امام ابو حنیفہ اور ایک جماعت کہتے ہیں کہ جن جنت میں
 نہ آئینگے نہایت ثواب انکا یہ ہے کہ دوزخ سے چھٹکارا پائینگے
 نیز یہی فضل خدا کا وسیع ہے اگر کوئی وقت میں ہو تو ہو اگرچہ
 ہر روز ہر جمعہ آدمیوں کے جیسا نہ ہو عورتوں کی حق میں بھی اختلاف آیا ہے
 حق یہ ہے کہ انکو کبھی کبھی عید کے دنوں جیسا ہونیکا نہ خاص
 مومنوں جیسا کہ انکو صبح اور شام ہوگا اور نہ عوام مومنوں جیسا
 کہ انکو ہر جمعہ میں ہونیکا حاصل یہ کہ عورتیں و جن و فرشتے عام مومنوں
 میں داخل نہیں لیکن فرشتے اور جنوں کو کسی دلیل سے منع کریں تو
 ہو سکتا ہے اما عورتوں کا نکالنا خوب نہیں کیونکہ خاتون جنت فاطمہ زہرا

اور خدیجہ کبر اور عائشہ صدیقہ اور جمع بی بیان حضرت علی المد علیہ وسلم کی اور اس
اور مریم رضی اللہ تعالیٰ عنہا جنہیں کہ عالم کی بی بیوں پر فوقیت اور شرافت رکھتی
ہیں اور جہان کے مردوں سے عارف اور کامل ترین وہ دبدار سے حق سبحانہ
تعالیٰ کے محبوب رہیں یا عوام مومنوں سے اس نعمت اور کرامت میں کمتر و بزرگ
یہہ کیا بات ہے لیکن ایام عید کا دیدار انہیں بی بیوں سے خاص ہے کہیں تو ہو
سکنا ہے اما وہ جو کہتے ہیں کہ عورتیں تنہا کے پردہ میں چھپی ہوئی یہ شخص ضعیف
ہے کیونکہ مقبوضان کے دنیا کے گھروں جیسے حجاب کے پردہ میں ہیں بلکہ بلور سے
صاف تر اور یہہ دیکھنا جنت میں داخل ہونے کے بعد ہی و گرنہ شہر کے مقام میں
کافر منافق سبھی دیکھیں گے لیکن قہر اور جلال کی صفت سے پھر انکو خدا تعالیٰ مجبور کیا
تا ان پر سرت اور عذاب زیادہ ہوے اور خدا تعالیٰ کو خواب میں دیکھنا جائز ہے
یا نہیں اس میں اختلاف ہے صحیح قول یہہ ہے چنانچہ امام احمد بن محمد بن حنبل رضی اللہ
تعالیٰ عنہ سے نقل ہے کہ کہے ہیں جنت جاناہ تعالیٰ سے میں خواب میں ہو چکا کہ
بہتر عبادت نزدیک تیرے کو نہی ہے فرمایا کہ تلاوت کرنا قرآن کی اور امام اعظم
ابو حنیفہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے نقل ہے کہ فرمایا ہے کہ سو بار میں پروردگار کو
خواب میں دیکھا اور ابن سیرین کہ کبار تابعین سے اور امام بغیر خواب کے میں انہوں نے
کہا ہے جو کوئی کہ پروردگار کو خواب میں دیکھے وہ جنت میں آئے گا اور غم اور دلگیری سے
نجات پائے گا اصل میں یہہ دل کا مشاہدہ ہے نہ آنکھوں کا دیکھنا اور حضرت پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم کو خواب میں دیکھنا بھی یہی حکم رکھتا ہے اور جیتے جاگتے حق سبحانہ
تعالیٰ کو دنیا میں اس آنکھوں سے دیکھنا جائز ہے اس میں دو قول ہیں استاد ابو نعیم

تیسری رحمت اللہ اپنے رسالے میں فرماتے ہیں صحیح قول یہ ہے کہ جائز نہیں ہے
 اگرچہ دیکھنا ممکن ہے کہ چونکہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو معراج کی رات یدار ہوا ہے
 انا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے سوا کسی کو آج تک ہوا نہیں اور تمام محدث اور فقہاء
 اور متکلمین اور مشائخو نکا اتفاق یوں ہے کہ اولیاء و کمودیدار دنیا میں حاصل نہیں ہے
 معروف میں آیا ہے کہ میں نہیں جانتا ہوں کسی شیخ کو کہ دعا و مدار کا کیا ہے اور کسی سے
 نقل بھی صحیح نہیں آئی ہے مگر جاہلون کہ انکو کوئی نہیں پہچانتا ہے اور مشائخو اتفاق
 ہے اس بات پر کہ جو کوئی اس بات کا معتقد ہو یا اسکا دعوا کرے کہ راہ اور جھوٹا ہے
 بلکہ یہ دعوا کرنا بے معرفت کی نفی ہے کہ حقیقت میں اس نے خدا تعالیٰ کو پہچانا نہیں
 ہے شیخ علاؤ الدین قونوی نے شرح تعرف میں لایا ہے اگر کسی سے نقل صحت کو پہنچے تو
 اس کے تاویل کیا جائے تفسیر کواشی میں آیا ہے جو کوئی حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے سوا
 غیر کو دیدار دنیا میں جائز ہے کہ وہ مسلمان نہیں ہے اور دلیل نے انواف قدش فی
 میں لایا ہے جو کوئی کہے کہ میں خدا تعالیٰ کو ظاہر اسی آنکھوں سے دیکھتا ہوں اور
 رو برو بات کرتا ہوں وہ کافر ہوتا ہے عقیدہ منظومہ عربی میں لایا ہے

وَمَنْ قَالَ فِي الدُّنْيَا يَرَاهُ يَعْنِيهِ
 اور جو کہے کہ دنیا میں دیکھتا ہے خدا کو اپنی آنکھ سے
 وَخَالَفَ كَتَبَ اللَّهُ وَالرَّسُلُ كُلُّهَا
 اور مخالفت کی اللہ کی کتابوں کی اور سب رسولوں کی
 وَذَلِكَ قَوْلُ مَنْ قَالَ فِيهِ الْهَمَّا
 اور یہ ہے جو کہ کہ اس دنیا میں خدا دیکھتا ہے
 فَذَلِكَ قَوْلُ مَنْ قَالَ طَعْنٌ وَتَمَرْدَا
 پس وہ زندیق ہے اور کوشی کیا اور غبی ہوا
 وَزَاغَ عَنِ الشَّرْعِ الشَّرِيفِ وَابْعَدَا
 اور دور جا پڑا شرع شریف اور بہت دور ہوا
 يُرَى وَجْهَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَسْوَدَا
 اس کا منہ قیامت کے روز کالا ہے

خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ لَا شَيْءَ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَكَانَ حَقُّ سُبْحَانَ تَعَالَى هِيَ پَسْ مِنْ اَوْر
 آسمان اور جو کچھ کہ ان دونوں میں سے اسکا اور اس کے فعل کو اس نے اپنی قدرت کاملہ سے
 پیدا کیا ہے وَمَدَّ بَنَاتِهَا وَمَقَدَّرَ هَآءِ تَدْوِيرَ كَرْنِیَوَالَا هَرَجِنَا اور تقدیر کر نیوالا اُسکا وہی
 خاوند ہے ہر کام کے آخر پر نظر رکھ کے اسکو کرتے وقت حکم کرنا اسے تدبیر کہتے ہیں
 اور ہر کام کو قدر اور اندازہ موافق پیدا کرنا اسے تقدیر کہتے ہیں پس اعتقاد کیا جائے
 کہ نیک بُدبفع اور ضرر اچھا اور بُرا سبھی پہ انزل کے لکھے موجب اُسکی ہے وَالْعَالَمِ
مَجْمُوعِ الْمَقْلُوبَاتِ اور وہ خاوند انا ہے تمام بوجھ کی چیزوں سے کہ کوئی ذرہ بھر
 چیز اسے معلوم نہیں یا اس سے سچھی ہے ایسا نہیں ہے جیسا کہ فرمایا ہے وَهُوَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وہ ہر چیز سے آگاہ اور دانا ہے وَلَا يَجِبُ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِّنْ شَيْءٍ
 حق سبحانہ تعالیٰ پر واجب اور لازم نہیں ہے پس فرمان برداروں کو ثواب دینا
 فضل اسکا ہے اور بفرمان کو عقاب کرنا عدل اسکا وہ دونوں صورتوں میں محمود ہے
 کیونکہ کیا حق اس پر ثابت نہیں ہے کہ وہ طلب کرے اس بلکہ اپنے کرم اور عدل
 مطیع کو ثواب دینا اور عاصی کو عقاب کرنا فرمایا ہے ویسا ہی ہو گا کیونکہ سخن
 اُسکا سچا ہے نہ اس پر وعدہ وفا کرنا واجب ہے پس اگر خلاف اسکا کرے اور
 نیکو کو عذاب بد و نیکو ثواب بدوے تو کیونکہ محال نہیں ہے کہ کہے تو نے ایسا کہوں
 کیا جب کہ فرمایا ہے يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكُمُ مَا يُرِيدُ کرتا ہے اللہ تعالیٰ جو چاہتا
 ہے اور حکم فرماتا ہے جو ارادہ کرتا ہے وَلَا غَرَضَ لِّفَعْلِهِ خدا تعالیٰ غرض کے
 کوئی کام کرتا نہیں ہے سبھی کام اُس کے بغرض ہیں کیونکہ غرض والہ محتاج رہتا ہے
اللَّهُ الصَّمَدُ خدا تعالیٰ خود سب نیاز ہے باوجود اس کے ہر کام میں اسکی حکمت بالغہ ہے

کہ فائدہ اس کا خلق کتبیں ہر شے اس کو پس خلق کا ہونا اور نہونا نفع اور ضرر اس کا خدا ایسا
 کے نزدیک برابر ہے ولیکن موافق ارادہ اپنے جو کچھ کہ چاہتا ہے سوا اپنے حق
 سے کرتا ہر شے اس پر رعایت حکمت کی اور مصلحت خلق کی واجب ہے وَلَا حَکِیْمٌ مِّوَاهُ
 نہیں ہے حاکم مِوَا اس کے پس اُسی کے حکم سے واجب حلال حرام حسن اور قبیح کے
 کرنے پر ثواب اور عقاب حاصل ہو گا اس نے جس کام کے کرنے کا حکم کیا ہے
 اسے فعل حسن کہتے ہیں اور جس کے کرنے سے منع کیا ہے اسے فعل قبیح کہتے ہیں پس اچھا
 اور برا شرع کے حکم سے معلوم ہوا ہر شے عقل سے کیونکہ عقل کو دامن کچھ دخل نہیں ہے
 کہ حکم کرے یہ فعل حسن ہے موجب ثواب اور یہ فعل قبیح ہے موجب عقاب کا
 پس جنگلی لوگ پہاڑ کے رہنے والے کہ شرع کی خبر ان کو نہ تھی ہو گا اور لوگوں سے ان کا
 ملاپ بھی ہوا نہ وہ دامن کے دین مرگے ہو دین ان کے حق میں اختلاف آیا ہے کہ وہ
 قیامت میں ماخوذ ہونگے یا نہ ہونگے شیخ محال الدین ابن ہمام محقق حنفی نے کہا ہے کہ فخر
 مذہب یہ ہے کہ انکو پریش نہ ہوگی فَاتَّخَذْنَاهُ حَسَنَهُ الشَّرْعِ وَالْقَبِيحُ مَا قَبَّحَهُ
الشَّرْعُ پس اعتقاد کیا جائے کہ فعل حسن اور کار نیک وہ ہے جسے شرع نے اُس کے
 کرنا حکم کیا ہو و اور فعل قبیح اور کام بد وہ ہے جسے شرع نے اس سے منع کیا ہو
وَلِلَّهِ مَلَأْنَا مَكَّةَ اعتقاد کیا جائے کہ خدا تعالیٰ نے ایک قسم کی خلقت پیدا کیا ہے جس
 انکو فرشتے کہتے ہیں جسم انکا صاف نورانی ہے بلکہ اس میں مجرد اور روح میں
 انکا جو لباس اُس روح پر ہے پس اسلئے ہر ایک شکل پر صورت اپنی بدل سکتے
 ہیں یعنی خدا کے حکم سے نہ اپنی قدرت سے نہ ان میں نہ ہر شے مادہ پس اسلئے ان میں تولد
 و تناسل نہیں کہ ان کو آل اور اولاد ہو گا اور رہنا انکا زمین و آسمان پر بھی جگہ ہے

ہر روزہ کے ساتھ عالم کے فرشتے ایک مقرر اور مقررین ہیں کہ ان کی نگہبانی میں رہتا ہے
 خصوصاً آدمی کے ساتھ کئی فرشتے مقرر ہیں کہ بعضے عمل لکھتے ہیں اور بعضے نگہبانی ان کی
 کرتے ہیں کہ جن اور شیطانوں کوئی دشمن اُس پر قابو نہ پاوے اور کوئی مکان کیاز میں
 کیا آسمان فرشتوں سے خالی نہیں ہے حدیث شریف میں آیا ہے کہ نو حقے فرشتے
 زمین اور ایک حصہ ساری خلقت ذوالجنۃ معلق و ثلاث و رباع قرآن میں آیا ہے
 کہ فرشتوں کو پر دو دو تین تین چار چار تین اُس پر اعتقاد لانا واجب ہے انا کیا ہیں اور
 ہیں وہ خدا ہی خوب جانتا ہے ان کی کئی اگر اس جگہ دو دو تین تین چار چار کیا
 کیونکہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے معراج کی رات جبرئیل علیہ السلام کو چمچہ سو پر
 دیکھے ہیں ان فرشتوں میں سے چار فرشتے خدا تعالیٰ کی درگاہ میں مقرب ترین کدو نون
 جہان کا کارخانہ انھیں سے جاری ہے مِنْهُمْ جِبْرِئِلُ ایک انھیں سے جبرئیل
 علیہ السلام ہے کہ تمام پیغمبروں پر وحی لانے والا اور تمام علوم سماوی پہنچا دلا دے
 وَمِکَاہِئِلُ اور دوسرا میکائیل علیہ السلام ہے کہ تمام خلق کو رزق پہنچانا اسکا
 حوالہ ہے وَإِسْرَافِئِلُ اور تیسرا اسرافیل علیہ السلام ہے کہ بعثت اور نشہ
 کیواسطے صور پھونکنا اسکا عہدہ ہے وَغَرَّابِئِلُ اور چوتھا غزرائیل علیہ السلام ہے
 کہ تمام جانداروں کی جان قبض کرنا اُس پر مقرر ہے ان چاروں میں ایک سے ایک فاضل
 ہے یا سب برابر ہیں اس میں اختلاف آیا ہے اکثر عالموں کے پاس جبرئیل علیہ السلام
 سب سے افضل ہیں اور بعضوں کے نزدیک یہ چاروں فضیلت میں برابر ہیں اور سوا
 ان کے اور فرشتے بھی مقرب ہیں چنانچہ آٹھ فرشتے عرش کے اٹھائوے کہ قد و قامت
 میں اس قدر ہیں کہ ان کے ایک کان کی بالی سے دوسری کان کی بالی میں تین سو برس اور سے

کا نہ ہے نہت دوسو برس کی راہ ہے اور ایک روایت میں سات سو برس کی
 وَلِكُلِّ رَاحِلَةٍ مِنْهُمْ مَقَامٌ مَعْلُومٌ ہر ایک فرشتے کو خدا تعالیٰ کی درگاہ میں مقام
 اور مرتبہ معین اور مقرر ہے کہ اُسے ایک بال بھر تجاوز ہرگز کر نہیں سکتا ہے چنانچہ جبریل
 علیہ السلام کا مقلوب بیان کے میں ہلکت اگر ایک سو سو برس پر مہ فروغ بختی
 بسوز پر مہ اور چھت محال کی کہ خدا تعالیٰ نے ہر ایک کو دیا ہے اصل سے طبعیت
 میں انکی موجود ہے کسب کر کے حاصل کرنکی حاجت نہیں ہے لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا
 أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ فرشتوں کی صفت یہ ہے کہ ہرگز خدا تعالیٰ کی بفرمانہ
 کرتے نہیں ہمیشہ بندگی اور فرمان برداری میں رہتے ہیں پس جو کام کرتے ہیں خدا تعالیٰ
 کے حکم سے کرتے ہیں اور ابیس نعین جو بفرمانی کی وہ اصل میں جن تھانہ فرشتہ
 جیسا کہ خدا تعالیٰ فرماتا ہے کَانَ مِنْ آلِ هَٰؤُلَاءِ فَفَسَقَ عَنْ آلِهَتِهِ تَعَادَوْا شَبَابَ جَنَّاتٍ
 پس فرمانی کیا اپنے رب کے حکم سے عبادت کرتے کرتے فرشتوں کی صفت پیدا کیا تھا افراسی
 اصل پر کیا اسیرا سطرے اُسے بفرمانی صادر ہوئی ہے اور بعضوں کے نزدیک فرشتے اور
 جن خلقت میں ایک دوسرے سے نزدیک ہیں جیسا کہ آگ میں نور ہے اور دھواں دور
 ہووے تو وہی نور بانی رہے **فایں** شیخ شہاب الدین احمد بن حجر محقق شافعی نے تحفہ میں
 لایا ہے کہ جن ایک قسم کی خلقت ہے جسم انکا لطیف ہے مرکب ہے اربع عناصر
 سیسے آگت بانی مٹی ہوا سے اٹا ہوا یا آگت غالب ہے اسواسطے انکو ہواشی پانامی کہ جن
 اور بعضوں نے کہا ہے خالی ارواح ہیں اور بعضوں نے کہا ہے کہ وہ نفس بشری ہیں بدنسے
 جسے پترے ہو بہر حال انکو عقل اور جسم ہے وہ بھی ہر ایک شکل صورت پر اپنی پترے
 ہیں اور سخت بھاری کام تھوری کسی دیر میں حاصل کرتے ہیں اور حدیث شریف

صحیح میں آیا ہے وہ تین قسم پر ہیں بعضوں کو پرین کہ وہ اترتے ہیں اور بعضے سانپ کی
 شکل پر رہتے ہیں اور گھٹون کی اور بعضے میٹھ ایک تھکانے پر رہتے ہیں بلکہ چند روز
 یہاں چند روز وہاں مقام کرتے ہیں یعنی رہنا انکا نہ زمین پر ہی نہ آسمان پر اور
 نہ زمین کے اندر اور حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی رسالت انکی طرف بھی ہے اور وہ اس
 دین سے مکلف ہیں اگرچہ تفصیل اسکی بہن معلوم نہیں پس یہ اعتقاد ضروریات دین ہے
 کہ منکر انکا کافر ہے انانکے فعل سے فرض کفایہ کا حکم ہمارے سرساقط ہوتا نہیں اور
 جمعہ کی نماز بھی اُنسے منعقد ہوتی نہیں اگرچہ بعضوں کے نزدیک یہ سبھی درست ہے اتنی جمال الدین
 محمد ابن عمر نے شفاء الاسقام میں لایا ہے کہ جن اور شیطان بھی ایک جس کے ابلیس ملعون کی
 اولاد ہیں انا مومن کو جن کہتے ہیں یعنی ہری اور کافر کو شیطان یعنی زیوہ سبھی آدمیوں کا
 اناج کھاتے ہیں اور پانی پیتے ہیں اور انہیں بھی جو رخصم میں کہ ہمارے جیسے بچے جتنے میں حدیث
 شریف میں آیا ہے مومن جنو کا خوراک وہ ہے کہ جس جانور کی ہڈی پر بسم اللہ پڑھا گیا
 ہو وہ ہڈی اول سے زیادہ گوشت بھری انکے ہاتھ آتی ہے اور انکے جانور و کا خوراک
 ہمارے جانور و کی لیسہ وغیرہ منکلیان میں جمال الدین کہتا ہے شیطان جنو کا خوراک وہ
 کہ جس ہڈی پر بسم اللہ پڑھی ہو وہ کے اکثر کے ہمارے نظروں سے وہ دنیا میں محبوب ہیں
 اگرچہ وہ ہم کو دیکھتے ہیں اور قیامت میں اسکا عکس ہو جائیگا کہ ہم انکو دیکھنے نہ وہ بکوار اور ہتھ
 نے ابلیس کی اولاد شیطان کو بھی ہر ایک کام پر شہادت کے مقرر کیا ہے کہ اگر مستند
 رہتے ہیں خصوصاً آدمی کے پیچھے چنانچہ لافیس اور وہاں کو وضو اور نماز میں وسوسہ
 دینے پر اور لہذا کو بازاری لوگوں پر کہ بوج باتیں اور جھوٹے تمین اپنے منافع کو سزا
 انکی نظر میں سفاربتنا ہے اور تبرکون مصیبت والوں پر کہ منہبہ نوحنا طمانچہ مارینا انکو ہر

کر دکھاتا ہے اور آغور کو زنا کاروں پر کمر دے کتیزہ میں اور عورت کی شرمگاہ میں پھونکتا ہے
 نا اُستے خراش زیادہ پیدا ہووے اور مٹوس کو لوگوں میں جمو مٹی خبریں پھیلائے پر کنگلی
 اصل بنو دے اور واسم کو سیک کھر کی متاع چانے پر اور رزائی لگانے پر کہ بسم اللہ کہہ کر
 اندر نہ آوے اور آدمی وغیرہ جانداروں کے بدن میں جن سہایت کرتے ہیں اور اس کو ضرر پہنچا
 یں یہاں تک کہ کبھی مرجاتے ہیں اگرچہ آدمی مسلمان دیندار ہو بلکہ آدمی سے صحبت بھی
 کرتے ہیں یہ خاصہ فقط جنوں کا ہے نہ انسان اور فرشتوں میں یہ صفت ہے کہ غیر میں آدمی
 پس جو کوئی کہ قرآن مجید کی باحدیث شریف کی عزیمت سے بے شرعی سادہاں سے
 انکو انسان کے بدن سے نکال دے البتہ خدا تعالیٰ سے اعتراف پاوے نہ طلسمات جیسے مہول
 غرائم سے کہ یہہ جائز نہیں ہے کیونکہ خدا تعالیٰ کے نام سے غیر کو کبھی معبود و معبود کے غیرت
 کے ہوں اگرچہ تاثیر نام کی باقی ہے اما اس میں خوف کفر کا ہے جو چاہئے کہ جنوں کی عمر بڑی
 دراز ہے ابلیس جیسی بغیر صاف قیامت کے انکو موت نہیں اگرچہ بعضوں کہا ہے مسلمان
 جن آگے مرتے اور شیطان جن ابلیس برابر قیامت تک باقی رہیں گے بچہ المحافل میں عمر
 ابن خطاب رضی اللہ عنہ سے روایت لاس میں کہ کہا ہے انھوں ایک روز ہم مل بیٹھے
 جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس ایسے میں ایک مرد بوزر حاتمہ میں عصا
 لیکر آیا اور جناب اشرف صلی اللہ علیہ وسلم کو سلام کیا آپ نے اس کا جواب دیا اور
 فرمایا کہ تو کون ہے عرض کیا کہ میں ہامہ بن ہام بن قیس بن ابلیس ہوں پس کہا میں نے
 نوح علیہ السلام سے ملاقات کیا ہوں اور بعد اُنکا جو پیڑ ہوئے ہیں اُن سے بھی ملا ہوں آخر
 حدیث میں قصہ راز ہے بچہ کی شیعہ میں ابو موسیٰ اصغہانی سے روایت لاس میں کہ حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمائے کیا عمری عمری عرض کیا بہت عمر گزری مگر کچھ ایک

باقی رہی جس جبکہ قابیل نے ابیل کو مارا جس تب جو ان تر کا تھا مین اور کہا نوح علیہ السلام
 کے ہاتھ سے مسلمان ہوا ہون اور ایمان لایا ہون اور شعیب اور ابراہیم اور عیسیٰ علیہم
 السلام سے بھی ملاقات کیا ہون اور عیسیٰ علیہ السلام نے مجھے وصیت کئے مین کہ جب
 محمد علیہ السلام کو پانچا تو تو میرا سلام پہنچانا انکو پس انکا سلام تمہارے تین بچوں
 مین نے ایمان لایا تمہارے پر حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا علی عیسیٰ علیہ السلام
 وَعَلَيْكَ يَا هَامُ السَّلَامُ اور دس سو تین قرآن سکھائے اسکو راوی کہتا ہے
 آفتاب دو عالم کے دنیا سے رحلت فرمائے اور اسکی موت کی خبر نہیں جس مین جانتا
 ہون کہ وہ جینا ہے بوجھا چاہے کہ ہر ایک آدمی کے ساتھ خدا تعالیٰ نے دو فرین پیدا کیا
 ہے ایک فرشتہ اور دوسرا جن فرشتہ کی بتاتا ہے اور جن بدی اور ہر ایک کا قرین
 جن کا فرہی مگر حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا قرین انکا نامہ مذکورہ مسلمان جس کیونکہ وہ
 صحابی ہے حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا بوجھا چاہے کہ جن اور شیطان اور فرشتے اور
 انسان ہی خلعت مکلف ہے پس باقی غیر مکلف مین آتین اول کے ابتدا سے مکلف مین
 اور آدمی بعد بالغ ہونیکے مگر آدم اور خوا علیہا السلام کہ یہ دونوں ابتدا مکلف مین اور
 بوجھا چاہے کہ جہان کے جن و ان کے لوگوں کی بولی بولے ہیں اور مذہب انکار کتے
 مین اپنے و ان کے کافرون جیسے وہ کافریں اور مسلمان سنی اور بدعتی جیسے وہ بھی سنی اور
 بدعتی مین یہاں تک ترجمہ ہے شفاء الاستقام کا حاصل یہ کہ فرشتے معصوم مین کہ ہرگز
 بدی اُسے ہوتی نہیں اور جن معصوم نہیں جس کیونکہ کفر اور گنہ اور بدی اُسے صادر
 ہوتی ہے وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ لَآ يَعْلَمُونَ سُبْحَانَ تَعَالٰی نے بعض پیغمبروں پر کت مین
 بھیجا ہے اور اور و انکو انکی متابعت کرنی فرمایا ہے مجموع کتب آسمانی ایک سو چوبارہ مین

وہ سبھی خدا تعالیٰ نے دنیا سے اُتھالیا ہے مگر چار کتاب کہ سب اعظم اور اشرف ہیں
 دنیا میں باقی رکھا ہے مِنْهَا التَّوْرَةُ اَيْکَ اسْمِیْنِ توراتہ جسک موسیٰ علیہ السلام
 پر اتاری جسک بنی اسرائیل کے تمام انبیاء اسکے تابع تھے وَالْزَبُورُ اور دوسری کتاب
 زبور جسک داؤد علیہ السلام پر نازل ہوئی ہے وَالْاِنْجِلُ اور تیسری کتاب انجیل
 جسک عیسیٰ علیہ السلام پر اتاری ہے جو جھا چاہئے کہ بعد ذکر الہی کے بعد بیان کرنے احکام
 شرعی کے حجج ان کتابوں میں ذکر خوبی کا محمد علیہ السلام کے اور صحابہ کرام کے اور اس امت
 مرحومہ کی بھرا ہوا تھا کہ اگلے انبیاء علیہم السلام اپنے خاص وقت میں حضرت محمد علیہ السلام کے
 وسیلے سے جناب باری میں دعا منگتے تھے وَالْقُرْآنُ الْعَظِیْمُ اور چوتھی کتاب قرآن مجید
 جسک برگزیدہ محمد علیہ السلام پر اتاری ہے جو جھا چاہئے کہ اس کتاب میں جو معجزہ نظم
 ظاہر کا ہے سوا در کتابوں میں نہیں تھا اگرچہ تورات کا معجزہ وہ تھا کہ سوا پیغمبروں کے کوئی
 یاد کر نہیں سکتا تھا کہ جہوم اسکا بڑا تھا اور یہ قرآن باوجود ایجاز اور اختصار کے تمام کتابوں اعظم اور
 اکمل بحق فنیق ایزدی اکثر نیک بخت یاد کر لیتے ہیں اور یہ خلاصہ ہے تمام آسمانی کتابوں کا
 اور اعتقاد کیا چاہئے کہ سبھی یہ کتابیں فَاَلَا کَلَامُ ہے پس اس معنی سے سب برابر ہے
 جیس کہ پیغمبر خدا کے بھی ہوئے سب برابر ہیں لَا تَفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِیْ
 آیا ہے اتنا بجا کر عتہ ثواب کی ایک سے ایک افضل ہے جیس کہ پیغمبر باعتبار قرب منزلت
 کے ایک سے ایک فاضل ترین تِلْکَ الرَّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰی بَعْضٍ آیا ہے یعنی
 یہ سب رسول فصیلت دی ہم نے بعض کو بعضوں پر جو جھا چاہئے کہ تمام کتب سماوی
 موضح میں ہیں حکم شرعی اُنکا موقوف ہے بکر قرآن مجید کہ ناسخ ہے سبھی کتابوں کا
 ہے حکم اسکا جاری ہے قیامت تک ہرگز موضح نہ ہو گا کیونکہ بعد حضرت خاتم المرسلین

اصل اللہ علیہ وسلم کے نبی آنیوالا نہیں ہے اگرچہ عیسٰی طلب السلام آئینگے تاہم یہ وہی انکی کرشنا
 وَاَتَمَّامُوهُ تَوْفِيقَیْہِ نامان خدا تعالیٰ کی توفیق ہیں سینے موقوف ہیں نفس تسبیح
 کے پس جو نام کہ شرع سے ہیں وہ یہی کہا جاسکتا ہے اپنی طرف سے اور نام رکھیں
 اگرچہ معنی میں تفاوت ہو وہ پس خدا تعالیٰ کو کافی کہیں گے نہ طیب اور جو اذیتیں
 نہ سخی اور عالم کہیں گے نہ حائل اور فقیہ اور حارف انا اسم ذات کا ترجمہ کر کے ہرزبانین
 کہنا روا ہے جیسے کہ اللہ کو خدا کہتے ہیں مگر جو نام کہ کافروں نے مخلوق کا رکھے ہیں انہیں خود
 کفر کا ہے چنانچہ اہل ہند ہر بد مہتا جو فی سروب مہاراج گرد ماری کہتے ہیں انا رام رحم ایک
 کہنا صحیح کفر ہے کیونکہ یہ مخلوق کا نام ہے وَهُوَ خَالِقُ الْاَعْمَالِ الْعِبَادِ اعتقاد کیا جائے
 کہ بندوں کے فعل کا پیدا کرنا لا خدا تعالیٰ ہے کیونکہ ہر چیز کا خالق وہی ہے پس بندوں کے
 فعل بھی اس میں داخل ہیں قرآن مجید میں آیا ہے وَاللّٰهُ خُلِقَکُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ تم اور
 تمہارے اعمال سبھی خدا تعالیٰ کے پیدا کئے ہوئے ہیں فَا الْکُفْرُ وَالْمَعْصِیَةُ بِاِزَادَةِہِ
 وَقَدْ نَبْرَہِ لَا یَرْضَاہِ پس کفر اور ایمان طاعت اور عصیان نیکی اور بدی کے فعل بندوں کے
 ہیں یہ سبھی خدا تعالیٰ کے ارادہ اور تقدیر سے صادر ہوتے ہیں ولکن خدا تعالیٰ ایمان اور طاعت
 اور نیکی سے راضی ہے اور کفر اور گنہ اور بدی ناراض ہے جیسے کہ قرآن مجید میں آیا ہے
وَلَا یَرْضٰی بِعِبَادِہِ الْکُفْرُ نہیں ہے راضی خدا تعالیٰ اس بات سے کہ اپنے بندوں کے
 کفر ہو وہ ارادہ کرنا اور ہے اور راضی رہنا اور جیسے کہ کوئی اپنے غلام کی خطا ثابت کیا
 چاہے تو اس کو کام ایک فرما دے اگرچہ یہ کام اسے ناپسند ہو وہ امر اور نہی کے
 بھی حکمت ہے کہ مسلم ازل میں خدا تعالیٰ نے جو کچھ جانا ہے اسے ظاہر کر دینا
 کہ مطیع فرمان برادر کون ہے اور سفیران کون وَلِلْعِبَادِ اَعْمَالُ اِخْتِیَارِیَّةٍ

بعد سوال کے انکو فرشتے سکھائیں گے کہ کہو اللہ ربی و ربی الاسلام و ینعی محمد
یا خدا تعالیٰ انکے دین اہام کر گیا جب کہ عیسیٰ علیہ السلام کو جھوٹے میں سکھایا تھا اور
کافر و نکمے بچوں کے حقین امام ابو حنیفہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے توقف کئے ہیں یعنی انکو
سوال ہوگا یا نہوگا ایسا کچھ فرماے نہیں ہیں بعضوں نے کہا ہے دوزخ میں رہیں گے اور بعضوں
نے کہا ہے جنت میں آئیں گے محمد بن حسن رحمۃ اللہ تعالیٰ کہتے ہیں میں یقین جانتا ہوں
کہ خدا تعالیٰ کسی کو بے گناہ عذاب نہ کرے گا اور جنوں کو بھی سوال ہے مسلمان جنوں کے
ثواب کی کیفیت میں امام ابو حنیفہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے بھی توقف کئے ہیں اما کافر
جنوں کو باتفاق علماؤں کے عذاب ہے اور جو کافر کہ اسلام کا منکر ہے اسے بغیر سوال
کے عذاب ہوگا اما منافق کو سوال ہے اور حدیثوں میں آیا ہے کہ شہید و نکو اور نبی سب اللہ
جہاد کر نیوالے غازیو نکو اور جو کوئی کہ ہر رات سورہ ملک پڑھے اسکو اور جو کوئی جلد رسکے
ازار سے مر یا پیت یعنی عیش کے ازار سے یا ہلکے اسکو عذاب اور سوال نہیں ہے اور جو
کوئی جمعہ کی رات یا دن میں مرا سکے حقین بھی حدیث آئی ہے اما ضعیف ہے شیخ ابو عیسیٰ
ترمذی اور عبد البر رحمہما اللہ نے لائے ہیں کہ سوال فبر کا اسی اُمت مرحومہ کا خاصہ ہے
لے گا اُمت کو نکو نہیں تھا اور قیامت کے آگے یہ عذاب اس اُمت کو نکو قبر میں ہونا اسکی وجہ یوں بیان
کئے ہیں حکمت الہی اس میں یہ ہے کہ جمیع کفار ہوں سے پاک کر کے اس اُمت مرحومہ کو قیامت
کے دن اُمتا دے کہ انکو شر کا عذاب نہ ہو و اللہ اعلم اور حدیثوں میں آیا ہے کہ کفار سب کی
قبر میں شتر چھو اور سانپ ہوں گے یعنی بہت سے اگر ایک اُمت کا دوسرا تو تمام دنیا
اور جو اس میں ہے سب جل جائے اصل میں بد کام اور بُربری خصلتیں اور دنیا کی محبت موت
پکڑ کر یہ سانپ اور چھو ہونے کے بوجھا چائے کہ یہ اور انکی مانند جو کچھ کہ حضرت صل اللہ

بخلیہ وسلم نے آخرت کی باتوں سے خبر دے میں اس پر دو طریق سے اعتقاد چاہئے اول
 یہ کہ یہ سانپ اور بچہ جیسے ظاہر کے سانپ بچہ ہم دیکھتے ہیں ویسے ہی قبر میں موجود
 ہیں اگرچہ ہمارے دیکھنے میں ظاہر نظر نہیں آتے مگر لوگ کہ جنکو باطن کی صفائی خوب
 حاصل ہے انکو نظر آتے ہیں اور یہ دکھانا خدا تعالیٰ کا اختیار ہے پس اگر
 خدا دکھاوے تو ارواح کو دیکھ سکیں گے اور نہ دکھاوے تو انکو نہ دیکھ سکیں گے
 پہلے بھی نظر نہ آوے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کے کہ پر اعتقاد لایا چاہئے کہ امتحان ایمان کا
 بیان ہے دو سدا طریق یہ ہے کہ یہ سانپ اور بچہ جیسے خواب میں کسیکو نظر آتے
 ہیں اور کاشتے ہیں اسکا درد سخت معلوم ہوتا ہے اگرچہ ظاہر میں کچھ نہیں ہے ویسا ہی
 قبر کا حال ہے اگرچہ بیان مطلب حاصل ہوتا ہے تاہم یہ ضعیف اعتقاد ہے طریقہ اول محکم
 اور مضبوط ہے وَاللّٰهُ الْمَوْفِقُ وَالْجَبَّارُ اعتقاد کیا چاہئے کہ خدا تعالیٰ حشر کے دن مر
 ہو سب جاندار کو جیتے کر کے قبر سے پھرتا دیکھا یہ بات حق ہے کیونکہ تمام قرآن اور
 احادیث اس قول پر شاہد ہیں اور دینِ اسلامی کے اعتقاد کا مدار اسی سیدہ پر ہے
 کیونکہ جس نے اول سے کچھ نہیں تھا سو پیدا کیا وہ قادر ہے کہ دوبارہ اسے پھر کر دے
 جیسا کہ قرآن میں آیا ہے وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ
 یعنی وہ خدا ہے جو بناتا ہے پہلی بار خلق کو اور پھر دہرا دیکھا دوسری بار اور وہ دہرانا
 آسان ہے اسیرا صلی یون ہے کہ آدمی کے سچ عجب الذنب کہ آستے ہاں بیان مگر
 ہدی کہتے ہیں زمین میں باقی رہی بیٹے نہ ہرگز نہ کی نہ گلے کی پس بخت کے وقت
 جیسی جنک میں برسات ہر سہ ہر پالی گئی ہے ویسا ہی آدمی اگنیے حدیث شریف میں
 آیا ہے آسمان سے برسات برسیگی پس مرد زمین کے سبھی اگنیے اور اعتقاد کیا چاہئے

کہ آدمی کے سوا دوسرے جاندار پر نوسہ ہر نوسہ کیسے ہٹا سبھی ٹھیکے اور منسجنا
 نقالی اٹھوئے ایک دوسرے کے علم کا قصاص لیکھا حدیث شریف میں آیا ہے کہ قیامت
 میں حق سبحانہ تعالیٰ خلائق کا ایک دوسرے سے قصاص لیکھا یہاں تک کہ اگر سینک والی
 بکری نے بغیر سینک والے کو مارا ہو تو اس کا قصاص لینے چوتھی سنہ دوسری چوتھی کو
 ماموں دیکھو دیا اس کا بھی بدلہ دلائیے بعضوں نے کہا ہے طفل لڑکے نے دوسرے لڑکے کو
 ایذا پہنچایا ہو اس کا بھی قصاص ہوگا کیونکہ اس میں تمیز رکھنا اور تکلف ہونا مشروط نہیں ہے
 بوجھا چاہئے کہ قصاص کے بعد تمام جانور معدوم ہونے لگے مگر وہ جانور کہ کھانا میں آیا ہو
 وہ جنت کی مٹی ہوگا اور بوجھا چاہئے کہ قیامت کے آگے دوسرے صورتوں کا جائیگا اول بار
 پھونکنے اس وقت تمام عالم میں دشت اور لرزہ پیدا ہوگا اور اس کر کے تمام جاندار مر جائیں گے
 جیسا قرآن میں فرمایا ہے يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ نَفْحٌ مِّنَ السَّمَوَاتِ وَهِيَ فِي الْأَرْضِ
الْأَمَنُ سَاءَ اللَّهُ يَوْمَ يُصْبِحُنَا بِحُورٍ مِّنَ الْأَمْرِ پس گھبراؤ بچے جو ہیں آسمان و زمین کا
 مگر جسے اللہ نے جا اور بھی فرمایا ہے وَيُنْفَخُ فِي الصُّورِ نَفْحٌ مِّنَ السَّمَوَاتِ وَمِنَ
فِي الْأَرْضِ الْأَمَنُ سَاءَ اللَّهُ يَوْمَ يُصْبِحُنَا بِحُورٍ مِّنَ الْأَمْرِ پس پھوٹس ہو جائیگا جو ہیں
 آسمان زمین اور زمین میں مگر جسے اللہ نے بعد چالیس برس کے پھر پھونکنے اس وقت مرد
 سبھی اپنے اپنے قبروں سے اٹھ کر منظر ہونے کے بعد کہ اسی آیت کے پاس فرمایا ہے يَوْمَ يُنْفَخُ
فِيهِ الْأَمْرِ سَاءَ اللَّهُ يَوْمَ يُصْبِحُنَا بِحُورٍ مِّنَ الْأَمْرِ پس دوسری دفعہ پس
 مٹی لوگ کھرب ہونے دیکھتے اور دوسری جگہ فرمایا ہے وَيُنْفَخُ فِي الصُّورِ نَفْحٌ مِّنَ
الْأَمْرِ سَاءَ اللَّهُ يَوْمَ يُصْبِحُنَا بِحُورٍ مِّنَ الْأَمْرِ پس دوسری دفعہ پس
 لوگ قبروں سے اپنے رب کی طرف دوڑ جائیں گے پس پہلے صورتوں کے آخری مرتبہ میں

اور دوزخی و دوزخ میں جا ملک سبھی اس زمانہ کو روز قیامت کہتے ہیں تنبیہ
 اگر خوب سمجھ کر عبرت کی نظر سے دیکھیں تو ہر روز ہم پر قیامت گذرتی ہے حدیث
 شریف میں آیا ہے کہ جب شام کا وقت ہوتا ہے اسوقت تمام آدمی اور جانور
 پروہشت اور سقراطی پیدا ہوتی ہے اور ہر کوئی اپنا اپنا تھکانا پکڑ رہتا ہے اور جب
 رات ہوتی ہے اسوقت سب کو نیندا آتی ہے اور سو جاتے ہیں پس یہ صورتوں
 کی نشانی ہے کہ اُس میں اثر موت کا پایا جاتا ہے کہ الْقَوْمُ آخِ الْمَوْتِ یعنی منہ بھٹا
 موت کا ہے اور یکایک جب فجر ہوتی ہے اسوقت بے اختیار سب جاگ کر اُٹھتے
 ہیں اور اپنے اپنے کام پر مشغول ہو کر پھیلے ہیں پس یہ نشانی صورتانی کی ہے کہ بیعت
 اور شور کا اثر اس میں ظاہر ہوتا ہے فَسُبْحَانَ اللَّهِ الْقَادِرِ بِحَيِّ وَكَيْتٍ وَاللَّهُ الشَّوْر
 پس پاک ہے اللہ قدرت والا جلاتا ہے اور مارتا ہے اور اسکی طرف پھرتا ہے کہ جاتا ہے
وَالْوَزْنُ حَقٌّ اعتقاد کیا جائے کہ تمام مکلفوں کے اعمال کراما کا تین نے لکھے ہیں وہ خدا تعالیٰ کے
 بیان موجود ہیں سُكَّرُ دُنْ اسے میزان میں تو پینٹے یہ بات حق ہے جیسا قرآن میں فرمایا ہے
وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ الی آخر الایہ ثلثنا اعمال کا دن قیامت کے حق ہے اگرچہ حق
 سمجھنا وہ تعالیٰ ہر ایک کے عمل کو آگے سے جانتا ہے و لیکن اس تو نے زمین حکمت سمجھی
 کہ بندوں پر ظاہر ہو اور معلوم کریں کہ ہمارے فعل کی خیر اس نے ہمیں ملگنی نہ ہمارے ہر اس میں
 زیادتی ہے اور اس میں حکمتیں ہیں کہ سوائے حق تعالیٰ کے اسے کوئی جانتا نہیں ہے جو بجا
 جاسے کہ اس میزان کو دو پلہ ہیں اور زبان سے پلہ کا شمار ایک پلہ اسکا زمین آسمان بڑا
 ہے مسلمان فارسی رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے روایت اسی ہے کہ اگر ایک پلہ میں زمین
 آسمان اور چوبیس پلہ اندونو میں ہے اسکو دالین تو سبھی اُس میں سماؤ اور نیکی کا پلہ

عرشِ عظیم کی دہنی طرف جنت کے مقابل رہیگا اور بدیکا بائیں طرف مقابل جہنم کے
 آئیگا اور جس کا کہنہ نہ ہو اسکی تعلیم اور بزرگی ظاہر کریگے نیکیان تو نیلے اور جسکو نیکی
 نہ ہو اسکی رسوائی کریگے واسطے بدیان تو نیلے اور کافروں کے عمل تو نے میں بھی
 یہی حکمت ہے کیونکہ انکو اجملا حسنت نہیں ہے اور نول آخرت کے میزان کا دنیا کے
 نول کا عکس ہوئیگا یعنی بھاری اوپر اٹھیگا اور ہلکا نیچے رہیگا وَالْكِتَابُ جَوْقُ اعتقاد کیا جائے
 کہ نیکی بدیکے عمل نامے جو لکھے گئے ہیں وہ جس کے دن ہر ایک کے ہاتھ میں دیئے جائیں گے یہاں
 حق ہے جب کہ قرآن مجید میں فرمایا ہے اِنَّ اَكْثَرَكُمْ لَظٰلِمٌ لکھی بنفست الْيَوْمَ حَسْبًا
 پرچہ لے اپنا لکھا تو ہی بس ہے آج کے دن اپنا حساب لینے والا مومنوں کے عمل نامے
 سید ہاتھ میں سامنے سے دیئے اور کافروں کا بائیں ہاتھ میں پیچھے کے پیچھے اس وقت
 کہ ہاتھ اسکا پیچھے پرچکا لیئے یا چھاتی اسکی چیر کر ہاتھ پیچھے سے نکالینگے ناگوں پر معلوم
 ہووے کہ مومن مطیع فرمان بردار کی عزت یہ ہے اور کافر بد بخت کی رسوائی یہاں درمومن
 فاسق بدکار کے حقین توقف کئے ہیں کیونکہ یہ مسئلہ اجتہادی ہے وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالْحَقِّ
 اعتقاد کیا جائے کہ نیکی بدی کے عمل کا حساب ہونا حق ہے وَالسَّوَالُ الْحَقُّ اور سوال
 ہونا بھی حق ہے یعنی حق سبھی نہ تعالیٰ آپ پوچھگا بندوں سے کہ دنیا میں جا کر کیا کیا
 کام کئے تھے نیکی کرنا کیوں اختیار کئے تھے اور بدی کیوں پس ہر ایک سے حجت اسکی
 مانگیگا حدیث شریف میں آیا ہے اَوَّلُ مَا يُسْأَلُ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَنْهُ پہلے کہ ہماری
 وحی کی امانت پیغمبروں کو پہنچایا تھا یا نہیں اور بعضے حدیثوں میں آیا ہے کہ اَوَّلُ مَا يُسْأَلُ
 محفوظ کو بلا کر پوچھینگے کہ ہمارے حکم سے جبرئیل کو خبر کیا تھا یا نہیں اسوقت لوح محفوظ میں
 کانپ کر کہیگا اَلْهٰی تَرٰ اَحْسَنَ مِمَّا يٰ اِهْلٰی بَنِي اٰدَمَ اُسکو پس خدا تعالیٰ کہیگا کون شاہد

تیرا کبکا اسرافیل شاہد ہے میرا پس اسرافیل کو بلا کر پوچھینگے کہ سچ کہتا ہے یہ یا نہیں
 اسرافیل بھی بیت کہا کر لڑتا ہوا کہیگا مان یا الہی ہنچا یا ہے اسنے اسوقت جب شیل کو
 بلا کر پوچھیکا کہ حکم ہمارا پیغمبر و نکو ہنچا یا تھا یا نہیں وہ بھی بیت مذکت ہو کر کہیگا یا الہی
 میں نے تیرا حکم ہنچا یا ہوں انکو نس پیچھے پیغمبروں کو بلا کر پوچھیکا کہ تمہنے ہمارا حکم
 امت کو اپنی ہنچا سے تھے یا نہیں وہ بھی کہینگے ہم نے تیرا حکم تیرے بند و نکو ہنچا ہے میں
 اسوقت لوگوں سے پوچھا جائیگا کہ تمہنے ہمارے حکم پر کیا کیا عمل کئے ہو بعد ایمان کے عبادت
 میں اول نماز پوچھینگے اور معاملہ میں خون سے ظالم کی نیکیاں مظلوم کو دینگے اور مظلوم کی
 بدیاں ظالم کے سر پر دھریں گے حدیثوں میں آیا ہے کہ کسی نے ظلم سے بے وجہ شرع کی ایک
 دمری کا حق کیا رکھا ہو تو اسکے پاس نماز مقبول اسکو دلائیگا بالفرض اگر کوئی ستر
 پیغمبر و نکا ثواب رکھتا ہو اور اسپر ادھی دمری کا حق کوئی ملگنا ہو تو اسے
 بہشت میں آندے نیگے جب تک کہ حق دار اسے راضی نہ ہو ورنہ موعظ ہے جس
 خدا خیر کرے کہ سخت روز آگے بھاری اور ہم بیگم رہے پر و امیتہ رہے ہیں ہم جانتے
 ہیں جو کچھ کہے ہیں سو اوروں کو حاصل نہیں ہے اور جو کچھ کہے ہیں سمجھتے ہیں
 سو اوروں نے نہیں عوام لوگ غفلت کی میند میں سوتے ہیں اور علما کفعمین عمر کھوتے
 ہیں اور صوفی کشف اور کرامات پر نظر دھرتے ہیں اور جاہل تمام دن قصہ اور کہانی
 میں مشغول رہتے ہیں کسی کو کچھ کہی ڈرایا د نہیں آتا ہے کہ موت اور آخرت کے
 کیا کیا کھات آگے سخت بھاری ہیں رباعی روز اب جام سے گذر رہی ہیں،
 شب دل آرام سے گذر رہی ہے، غاقبت کی خبر خدا جانے، اب تو آرام سے
 گذر رہی ہے، بلکہ اگر آرام سے گزرے تو بھی اس سختی سے وہ سخت بھاری ہے

اسکی نسبت کرتے پہنچتی نہیں کیونکہ جہنم کے لوگ دنیا کی آگ کی آرزو کر رہے ہیں کہ اگر ایک
 ساعت میں ملے تو ہم آمین آرام سے سو رہیں اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ اب رحمت
 کریم بے نیاز کی دیکھئے کہ کس قدر اپنے بندوں پر رکھتا ہے حدیث شریف میں آیا ہے
 کہ حق تعالیٰ کسیکے حقدار کو راضی کیا چاہے تو اسے بڑا ملک بہشت کا بتا کر فرمائیکا کہ تو
 ہے کہ خرید کر لیو اسکو وہ کہیگا ہم بندوں میں یہ طاقت کہاں ہے کہ خرید
 کر لیوں اسکو اور اسکی قیمت کسکے پاس ہے کہ اسکو حق سبجانہ تناسل
 فرمائیکا تو اسکتا ہے اسکو اور اسکی قیمت تیرے پاس ہے اگر تو اس مسلمان بچہ
 کو تیرا حق بخشیکا تو میں تجھکو یہ جنت دوں گا پس وہ راضی ہو کر اپنا حق اُسے بخشیکا
سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْكَرِيمِ اور بھی حدیث شریف میں آیا ہے کہ جب مومنوں کے سوال کریگا
 اُسوقت اپنی رحمت کے اسرار میں لیکر ایسا پوچھیکا کہ کوئی معلوم نہ کرے اور فرمائیکا اے
 بندے میرے لئے دنیا میں تیری شرم رکھ لیا ہوں آج بھی اپنی رحمت سے بخش تجھے کو پس
 نبی کی کتاب اُسکے ہاتھ میں دے گا اَللّٰهُمَّ اسْتُرْنَا بِسِتْرِكَ الْجَمِيْلِ اور کا فرمانفاق لڑکوں کو
 رسوا اور فصحیت کرینگے اور یہ نہ آئی لَعَنَهُ اللّٰهُ عَلَی الظّٰلِمِیْنَ حاصل ہے کہ فضل اور
 کر مکار اُسکے دریا وسیع ہے انا عدل کی دہشت بری ہے کہ فضل گئے نیکارے
 ہم تارے ہم تارے اور عدل گئے ایک موئے ہم موئے ہم موئے اور شیخ سعدی رحمۃ
 اللہ فرماتے ہیں ابیات اگر درود ہدایت صلا کر مہ عزائیل کو یہ نصیبی برہم ہتھ دے
 کہ برکت تنج حکم نہ بماند کہ وہ بیان ختم بکرم اور جیسا کہ قرآن مجید میں آیا ہے
اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ سن رکھو مقرر جو
 اولیاء اللہ ہیں نہ خوف ہے اُن پر اور نہ وہ غم کھا دیں اور دوسری جگہ کہا ہے

لَا يَسْتَلْ عَمَّا يُعْمَلُ وَهُمْ يُسَلُّونَ بِوُجْهَانِيكَ اُوهُ اُسے جو کرتا ہے اور وہ
 پوچھے جائے خوف اور رجا میں رہا چاہئے پھر وہ بادشاہ ہے حکم حکم اُسکا ہے
 وَالْحَوْضُ حَقٌّ اَعْتَادَ لِكَيْلَا چاہئے کہ تعالیٰ نے حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کو حوض کوثر
 عطا کیا ہے جب کہ فرمایا ہے اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ حَسْبُكَ دُنِ وَقْتُ سَمْتِي كَمَا اس
 حوض کا پانی مومن لوگ پینے کی بات حق ہے حدیث پلا آب کوثر وہ عالیجناب کرم
 کرے شاد وقت عتاب حدیث شریف میں آیا ہے پانی اُسکا دودھ سفید ہے
 اور بوساں کی مُشک سے زیادہ خوشتر مہکتی ہے اور کوزہ اُسکے آسمانی تاروں سے
 زیادہ چمکتے ہیں جو کوئی ایک بار اُسکا پانی پیو تو کہیں یہاں ساہو وَاَللّٰهُمَّ اِنْفِضْنَا مِنْ كُنْزِكَ
 الْخَبِيْثِ اِنْجِذ اِذَا ہلکا تیرا کوثر خوش گوارا حدیث شریف میں آیا ہے کہ ساقی اُسکے
 علی ابن ابی طالب کرم اللہ وجہہ ہونگے جو کوئی آج انکی مُحبّت سے بیدل ہے اُسے
 حوض سے پانی ملنا مشکل ہے اور خود علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ نے فرمایا ہے جو کوئی
 کہ صدیق اکبر کی مُحبّت و لعین نہ رکھیکا اُسے اُس پانی سے ایک قطرہ بھی نہ چکھا ونگا وَالصَّارِطُ
 حَقٌّ اَعْتَادَ لِكَيْلَا چاہئے کہ حق سبحانہ تعالیٰ قیامت کے دن دوزخ کے پیت پر ایک پل
 رکھیکا اب کہ بال سے باریک تر اور تلوار کی دھار سے تیز تر ہوئیکا اور سب خلائق کو حکم
 کرے گا کہ اُسپر چلے چاؤ یہ بات حق ہے جیسا کہ فرمایا ہے وَاِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَاْرِدُهَا
 اور نہیں کوئی تم میں سے مکر وارد ہوگا اُسپر پس مومن لوگ اُسپر سے گزر کر
 جنت میں آئینگے کوئی تو بجلی جیسا جلد نکل جائیگا اور کوئی بون کی مانند اور کوئی پرند
 اڑیگا اور کوئی کھڑے کی مانند ہار ہو دیکھئے ہر ایک شخص اپنے دین اور امن
 کی راہ جو دنیا میں چلا ہے ویسا ہی چلیگا اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدْماً مَّا عَلٰی الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیْمِ

اے الہائے رب رکھ قدم ہمارے اوپر راہ راست کے اور دوزخی پہلے ہی قدیم پھر
 جہنم میں گر پڑینگے رَبِّ سَلِّمْ سَلِّمْ اور پیغمبر بھی اُس پر سے گزرنے خصوصاً حضرت ہمارے
 خدائے پیارے صلی اللہ علیہ وسلم وہاں سے تشریف لیجائیے بعضوں نے کہا ہی حکمت
 اس میں یہ ہے اکثر گنہگار اس امت کے دوزخ میں گرفتار ہو رہے ہیں ان کو دوزخ عالم کے آفتاب کا
 جمال مبارک دکھا کر خوشحال کرنا منظور ہو گا عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما سے روایت
 ہے کہ حضرت جناب اشرف صلی اللہ علیہ وسلم اُس پر سے آپ بھائی کے بلکہ حضور میں جناب
 باری تعالیٰ کے کھڑے رہنے اور لوگ اُن کے سامنے سے گزرنے کا حق تو یوں ہی کیونکہ جہان
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کا گزر ہو وہ جائے گذار سے بہتر ہو جو کہ مومن کامل کا حقین
 روایت آئی ہے کہ دوزخ کہیں اُسکو مر یا مومن فَاِنَّ نُوْرًا اُطْفِئُ ^{ہو گیا} جلد گزرجا
 اے مومن تیرے نور نے بجھا دیا اُنکے میری پس محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ اُنکے نور کا
 پر تو تمام مومنوں کا نور ہے پس اگر آپ دوزخ پر سے گزرنے تو جہنم مٹ جائے
 جیسا کہ خلیل علیہ السلام کی پیشانی پر یہی برتو تھا کہ اُس نے نار کو گلزار کیا ہے جب
 خود آپ ہووین تو کیا رہے وَالشَّفَاعَةُ حَقٌّ اعتقاد کیا چاہے کہ قیامت کے دن
 خدائے تعالیٰ کے خاص بندے اور اولیا اور پرہیزگار اور عالم اور فرشتے کہ یہ سبھی درگاہ میں
 باری تعالیٰ کی مقرب ہیں خدائے تعالیٰ کے یہاں شفاعت کر کے گنہگار مومنوں کو چھوڑ دینا
 یہ بات حق ہے اول شفاعت کا دروازہ محمد علیہ السلام کھولے گا کیونکہ اُس روز
 باری تعالیٰ میں آرو اور عزت اُنکی ہی نہ اور کو دم مارینگے بجا اَللّٰهُمَّ لِنَا
 بِحَوْلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم اَنْدَیْشَ رَجُلًا طَیِّبًا سَیِّدًا مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم کے
 حشر کے میدان میں جب جمع ہوئیے اُس وقت تمام عالم پر سختی اور پریشانی ہوگی

کہ اپنی جان سے عاجز آئیے جب آسرا سیکادھوندینگے کہ کوئی آگ ہو کر اُن کو چھڑا دے
 اور ایسی شدت سے بجائے کہ آدم علیہ السلام کے پاس اگر کہیں گے کہ تم تمام آدمیوں کے
 باب ہو اور تم کو خدا تعالیٰ نے اپنے یہ خاص سے پیدا کیا ہے اور بہشت میں جگہ دیا اور
 فرشتوں نے حکم سے بار تعالیٰ کے ٹکڑے سجود کیا اور خدا تعالیٰ نے ہر شی کا نام تم کو
 سکھایا یہ بزرگی تمہاری ہے آج ہمارے پر وقت بھاری ہے آپ ہماری نعمت
 کو آدم علیہ السلام کہیں گے میں جو کا دانہ کھا کر خطا کیا ہوں اس کی شرمندگی مجھے بری ہے
 یہ کام نوح علیہ السلام سے ہو چکا لوگ اُنکے پاس آئیے وہ ابراہیم علیہ السلام پر
 ڈالینگے پھر وہ موسیٰ علیہ السلام پر تالینگے پھر وہ عیسیٰ علیہ السلام پر پس تمام اُولو
 الْعِزْمِ پیغمبر اپنی خطا کی شرمندگی سے بُرجھا جائینگے اور سیکو یہ یا را نہو دیکھا کہ تمام
 آگ والے جب حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس آکر اپنا حال سنائیے
 اس وقت حضرت رسول مقبول مقام محمود پر آکر سجود میں جائینگے حکم آئیگا کہ اے سر اٹھا
 اور جو مانگتا ہے سو مانگ کہنا ہے سو کھمپس سجود سے سر اٹھا کر حق سبحانہ تعالیٰ
 کی ایسی حمد اور ثنا کریں گے کہ کبھی کئی نہو پس ایک قسم کے گنہ گاروں کو بخش دینگے
 پھر سجدے میں جا کر اور قسم کے بدکاروں کو چھڑالینگے پس میسر سجود سے سر اٹھا کر تمام
 گنہ گاروں کو شفاعت کریں گے پس جہنم میں کوئی باقی نہ رہیگا قطع کہیں جبکہ پیغمبر
 الامان، قیامت میں شافع شافع الامم، پکارے وہ اُمت میری ہے کہان چھڑا
 دینگے اُمت کو والاعلم، مگر بد بخت کافر باقی رہینگے یہ مضمون حدیث شریف کا ہے
 کہ صحیح بخاری اور صحیح مسلم میں آئی ہے اُسے یوں معلوم ہوتا ہے کہ گنہ گاروں کو
 حضرت چھڑائیے کسی کی شفاعت کی حاجت نہ ہوگی یا اپنی اُمت کے سب گنہ گاروں کو

ہر ایک یا حضرت کے پاس اور لوگ شفاعت کرینگے اور حضرت جناب باری تعالیٰ میں
 وَاللّٰهُ اَعْلَمُ دوسری حدیث میں آیا ہے کہ بعد شفاعت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 کے کوئی جہنم میں باقی نہ رہیگا مگر وہ کہ سوائے کلمہ توحید لا الہ الا اللہ کے کچھ نیکی
 اس پاس نہ ہوگی بلکہ سراسر معصیت اور گنہہ میں دو باہوگا پس اسکے حقین
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم جناب باری میں شفاعت کرینگے لئے اذان مانگیں اُس وقت
 حکم آئیگا اے محمد یہ لوگ خاصے میرے میں آپ شفاعت کر کے انکو جہنم سے باہر لاؤ
 سبحان الملک الحلیم **فرود** زیادہ زہد نہ ہو مغرور، مغفرت خاصیاں ہی دیکھنے لگا
 حاصل یہ کہ دن دن محمد علیہ السلام کا ہی اور جگہ جگہ انکی اور مقام مقام انکا ہی اور سخن
 سخن انکا اور مہمان جناب باری کے ہیں اور باقی سب طفیلی انکے قرآن مجید میں آیا ہے
 وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ فخری بخدا ہی دوست محب میرا ہی پیار
 اے عزیز مطلوب میرا ہی بند خاص میرا ہی نعمت دونکا اور رحمت کرو انکا کفری
 اور خوش ہو نیگا میرے سے یہاں تک کہ کوئی آرزو دین میں تیرے باقی نہ رہیگی اے محمد
 ہر کوئی میری رضا مندی چاہتا ہے اور میں تیری آپ فرماتے ہیں کہ میں کہوں گا اے
 باری تعالیٰ میں راضی نہ ہوں گا جب تک کہ ایک ایک امتی کو مرے نہ بخشے تو اور کہے ہیں کہ
 یہ آیت کریمہ لَا تَقْطُوعُ مِرْنَ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ عَنَّا امید مت ہو
 اللہ کی رحمت سب تک اللہ تعالیٰ بخش دینگا گناہوں کو اس امت مرحومہ کی شان میں
 مخصوص آئی ہے اور نوح علیہ السلام کی امت کو فرمایا ہے يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ
 ذُنُوبِكُمْ یعنی بخش دینگا خدا تعالیٰ بعضے گناہوں کو تمہارا اور اس امت کے ساتھ فضل سے
 پیش آئیگا کہ اَمَّةٌ مِّنْ دُنْيَا غَفُورٌ اَمْتُتْ گنہہ گار ہے اور پروردگار بخشنے والا

ہے اُسکی شان میں آیا ہے اور باقی امتوں کے ساتھ عدل سے کام لیو گا اس آئینہ
 گنہگاروں کو یہ امید داری اور بشارت کا توشہ بس ہے کیونکہ جو کوئی اپنے
 مہمان کو محبوب جانتا ہے وہ اُسکے طفیلی کو بھی عزیز رکھتا ہے بلکہ اُسکے گدھے کو
 بھی محمد علیہ السلام پر ایمان درست چاہئے پس باقی سب آسان ہے پس اگر یہ
 ایمان درست نہیں ہے تو مشکل ہے ایمان کے بعد کچھ مشکل نہیں اگر سوغزار گناہوں کا
 بار سہ زہری تو ایمان کے آگے تنکے کے برابر ہے کیونکہ جس بندے کے دل میں نور ایمان کا
 اتا ہے وہ ان معصیت کا اندھیرا کہاں رہتا ہے غم غم ایمان کا ہے پس اور کچھ غم نہیں
 ہے **بلیت** غم دین خور کہ غم دین است، ہمہ غماہم و توازن است، ہا سفیان ثوری
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ ساری رات روتے رہتے کسی کہا امتقدرون انکما ضرور ہے تھار
 سر پر کچھ گنہگار جو جمع نہیں کہا گنہ اگر پہاڑ برابر ہے تو رحمت الہی کے آگے تنکے برابر ہے
 اسوا سطرے روتا ہوں کہ آخر وقت ایمان سلامت رہیگا یا نہیں یہ دو مشقت بری ہے
بلیت ایمان جو سلامت بلب گور بریم، اُخت زہی حسنی دجالاکی، ہا بوجھا پا
 کہ محل شفاعت کے متعدد میں اول موقف عرصات میں کہ شدت ازدحام سے
 پاؤں پر پاؤں پڑنے وہاں شفاعت کر کے راحت کھڑے رہیں گی جگہ دلائیے
 دوسرا سوال اور حساب کی وقت میں شفاعت کر کے تخفیف اور تسہیل سے بانیے
 کیونکہ حساب میں سخت پکڑنا یہ بھی عذاب ہے مَنْ تَوَقَّعَ فِي الْحِسَابِ فَقَدْ
جُذِبَ جو چنسا حساب میں پس تحقیق عذاب کیا گیا ہے تیسرا جو عذاب کے لاین پڑیں انکو
 شفاعت کر کے چھرا لینگے چوتھا جو جہنم کی درکات میں پھسے ہن انکو شفاعت کر کے
 نکال لائینگے پانچواں جنت میں زیادہ ثواب اور بلند مرتبہ اور زبرد درجے شفاعت

کہ کے دلائل جیسا کہ کوئی گنہگار کو بادشاہ عادل کے آگے لاکر کھڑا کرتے ہیں پس
کوئی خواص حضور کا مقرب آگے ہو کر اُس کے حق میں شفاعت کرتا ہے کہ اسے تھاکر
پوچھیں اور حساب لیویں پھر شفاعت کر کے حکم مانگتا ہے کہ اتنے حساب نہ لیویں اور
جسکی تقصیر ثابت ہوتی ہے اُسی بندہ میں ڈالنے کا حکم کرتے ہیں پھر کسی شفاعت سے
درگزر کر کے بندہ میں نہیں ڈالتے ہیں اور کسی کو بندہ میں ڈالکر بعد سخت عذاب دینے کے
کسی شفاعت سے باہر لاتے ہیں اور کسی کو باہر لاکر خلعت اور بڑا منصب دیکر سرفراز کرتے ہیں
ویسا ہی ہم گنہگاروں کو بادشاہ حقیقی کے سامنے جب لیجاٹیکے اسوقت حضرت محمد
مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم شفاعت کر کے کھڑا کر جنت کی نعمتوں سے اور خدا تعالیٰ کی دیدار
بہرہ مند کروائیں گے یہ اُمید واری ہم جیسے عیار و کمون حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی شفاعت سے

بِسْمِ اللَّهِ أَلَلْهُمَّ اَنْتَ سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ اَلْوَسِيْلَةُ اَلْاَفْضَلُ اَلْاَلَاءِ
الرَّفِيعَةِ رَابِعُهُ مَقَامًا مَحْمُوْدًا اَلَّذِي وَعَدْتَهُ وَاَرْزَقْنَا شَفَاعَتَهُ وَلَا تَحْزِنُنَا
رُؤْيَا وَدُيُوْنَكَ اِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيْعَادَ اِی اللہ در ہمار

سردار محمد کو وسیلہ اور فضیلت اور درجہ بلند اور کھڑا کر انکو مقام محمود میں جسکا وعدہ
کیا تو نے اُسے اور نصیب کر چکا تو انکی شفاعت اور مت محروم کر انکی دیدار اور پہنچان
جنت تو مخالف کر جاوعد کیو جو جانا ہے کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شفاعت عام
کرتے ہیں کہ تمام امت کو بلکہ تمام مخلوق کو شفاعت نصیب ہوگی اور کئی لوگوں کے حق میں
شفاعت خواص بھی کرتے ہیں چنانچہ مدینہ منورہ کے رہنے والے اور قبر شریف کی زیارت
کرنے والے اور بیت درود پر حنفی والے اور پیروی سنت نبوی کی درست کرنے والے
انکے حقیقین شفاعت خاص ہوگی لکھن میں کہ ہر ایک وسیلہ شفاعت کا کثرت درود ہے

کہ رات دن ظاہر باطن پر محتاجی اللہ تعالیٰ اَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ وَاتِّمَّ بَرَكَاتِكَ عَلٰی
 اَسْعَدِ مَخْلُوقَاتِكَ وَاشْرَفِ مَوْجُودَاتِكَ سَتَدُنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدًا وَعَلٰی اٰلِہ
 وَصَحْبِہٖ وَسَلَّم عَدَبَ مَعْلُومَاتِكَ كُلَّمَا ذَكَرْنَا لَذَاکِرُنَّ وَعَقْلٌ عَنْ ذِكْرِكَ
 الْغَافِلُونَ وَبِاللّٰهِ التَّوْفِیْقِ وَاجْتَنِبْ تَحَقُّقُ وَالنَّارُ حَقُّ اِعْتَقَادِ کیا جائے
 کہ خدا تعالیٰ نے جنت اور دوزخ پیدا کیا ہے یہ بات حق ہے تمام آیات اور احادیث
 اس پر شاہدین کہ جنت کا باغ بری آرام کی جاسے ہے سبھی اسباب عیش و آرام کے
 وہاں موجود ہیں کوئی چیز ایسی نہیں کہ وہاں اسکی آرزو باقی رہے اور نا گھبر جنت میں
 دنیا کے وس حصے برابر ہیں اور دوزخ کا کرہا ہے کہ اُس میں سبھی اسباب سخت
 درد و کھ کے اور غاری کے موجود ہیں کوئی چیز راحت کی نہیں کہ اُسے آرام پاوے
 اکثر علمائے اس بات پر ہیں کہ جنت سات آسمان کے اوپر غرش کے نیچے ہے اور
 دوزخ ساتوں زمین کے نیچے اور درمیان دوزخ اور بہشت کے مکان ایک ہے اس
 کہ نہ جنت کی صفائی اور راحت اُس میں ہے اور دوزخ کی بھکٹ اور جہاں کہ آ اعراف
 کہتے ہیں وہاں بھی بعضے لوگ رہیں گے وَهٰذَا مَخْلُوقَتَانِ مَوْجُودَتَانِ اور اعتقاد کیا جائے
 کہ بہشت دوزخ اب موجود ہیں قیامت کے دن پیدا ہونے کے قصد آدم علیہ السلام اور
 حویٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہا کا اس بات پر ظاہر دلالت کرتا ہے جنت کی شانیں
 اَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ آیہ ہے اور جہنم کے باب میں اَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ فرمایا ہے معنی
 اعدت کی تیار کئی گئی ہے باقبتان وَلَا تَنْتَابِرْنَ وَلَا تَفْتَارْنَ اَهْلُهَا بہشت اور جہنم
 دوزخ اور دوزخی ہمیشہ باقی رہیں گے کہیں فنا ہونے کے جبکہ وہ دونوں فریق کے
 شانیں آیہ ہے خَالِدِينَ فِيْهَا اَبَدًا دنیا کی حیاتی سے ایک بار مرے ہیں پس پھر

صحیحہ انکو ادا لا باء موت نہیں ہے بلکہ موت کو وہ ان موت ہے وَكَلَّ مَا الْخَبَرُ
 بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ وَأَحْوَالِ الْآخِرَةِ حَقُّ
 اعتقاد کیا جائے کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نے جو کچھ کہ خبر دئی میں اشراطِ ساعت سے
 یعنی قیامت کی نشانیوں کے کہ اگلے اُسکے ہونگی اور جو احوال قیامت میں گذرنا چاہئے
 بیان فرما میں سب حق ہیں چنانچہ مہدی علیہ السلام کا ظہور ہو ناحق جس شخص
 البیان میں آیا ہے مجمل بیان اسکا یہ ہے کہ مہدی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کی زرت
 بنی فاطمہ سے حضرت امام حسن کی اولاد میں پیدا ہونگے نام مبارک اٹکا محمد ہے اور باپ
 اُسکے عبد اللہ پیدائش انکی مدینہ منورہ میں ہوگی اکثر شکل و شمایل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 کی انھیں ہوگی بیان تک کہ دونوں شانہ کے درمیان مہربوت بھی ہوگی پس چاہیں
 برس کی عمر میں ظہور اُنکا مکہ معظمہ میں ہوگا ملکوں کے خزانے اور بادشاہت اُنکے ہاتھ انگلی قلعة
 اور کوٹ تکبر اور تمجید اور تہلیل سے اُنکے ہاتھ لینگے یعنی اللہ اکبر کہتے ہی کوٹ کرینگے پس رد
 زمین کی بادشاہت کرینگے بادل کا سایہ اُنکے سر پر رہیگا اسمیں آواز انگلی هَذَا
 الْمَهْدِيُّ خَلِيفَةُ اللَّهِ فَابْتَغُوْهُ مَهْدِي خَلِيفَةُ تَعَالٰی کا ہے اُسکے تابع رہو تم دوسری
 روایت میں آیا ہے اُنکے نام سے ایسی آواز انگلی کہ مشرق مغرب تک جو کوئی مین و
 سب شے اُسکو یہاں تک کہ سوتا ہوا اس آواز سے جاگ اُٹھیاں گے لشکر کی ہزدلی پر
 جبرئیل علیہ السلام ہونگی اور پھاری پر میکانیل علیہ السلام خدا تعالیٰ انکی ملکوت میں ہزار
 فرشتے بھیجاں گے زمانے میں ایسا عدل ہوگا کہ مجیرنے کے ساتھ بکری چرگی اور سانپ
 بچھوئے بچے کھیلنے اور ایسی برکت ظاہر ہوگی کہ ایک سیکر سات سو سیر حاصل ہونگی
 محمد علیہ السلام کی امت ایسی اگھانی ہوگی کہ کوئی فقیر نہ ملیگا کہ وہ زکوٰۃ قبول کرے

انکے ساتھ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کا جنمدا اور قیص رہیگا البقیۃ للہ اس جنت کے پھر
 اپنا شکر لیکر بیت المقدس طرف ہجرت کریں گے وہاں شکاری ناز پر حکم خطبہ دروازہ چٹنگے
 اور خلق کو خدا اور رسول کی طاعت طرف بلائیں گے پس مسلمان لوگ عرب اور عجم
 کے لئے تاربع ہوئیں گے ایسے میں خبرائیں گی کہ وہاں ملعون ستر ہزار یہود لیکر آیا ہے پس
 ملعون اگر مسلمانوں کو بیت المقدس میں گھیر لیا اس وقت مسلمانوں پر جو کت پہاں کا
 ہو سکتا تھا پر گناہ تسبیح اور تکبیر اور تہلیل انکی قوت ہو گئی ایک روز جمعہ کی فجر کی نماز جماعت
 پڑھنے امام آپ کھڑے ہونگے ایسے میں عیسیٰ پیغمبر علیہ السلام آسمان سے اتر آئیں گے یعنی
 عیسیٰ علیہ السلام ستائیس برس کی عمر میں دنیا سے جیتے گئے ہیں اور چوتھے آسمان
 ابھی موجود ہیں پس اس وقت خدا کے حکم سے اتر آئیں گے امام مہدی انکو دیکھ کر پیچھے ہٹیں گے
 حضرت عیسیٰ علیہ السلام انکو آگے کر کے آپ انکی اقتدا کریں گے پس پیچھے آپ امامت کر
 رہیں گے پھر امام مہدی سلام پھیر پیچھے عیسیٰ علیہ السلام حکم کریں گے کہ دروازہ بیت المقدس
 کھول دیوین پس دروازہ کھولتے ہی وہاں لعین انکو دیکھ کر گھلا جائیگا جیسے پانی میں
 نلک گھلتا ہے اور وہاں سے بھاگیگا عیسیٰ علیہ السلام اس کے پیچھے دوڑیں گے بیت المقدس
 کے نزدیک تہ ایک مکان ہے اس کے دروازے کے پاس اس بد بخت کو قتل کریں گے
 مہدی علیہ السلام کی حکومت سات برس تک رہے گی پھر آپ میرے دین وفات
 پائیں گے پھر عیسیٰ علیہ السلام چالیس برس تک جینگے انکے وقت میں یا حجاج ماجہج ہینگے
 محل میان انکا یہ ہے وہ آدمی میں اما صفت انکی پھر گئی ہے بعضے اونچے لیٹے تار
 برابر ہیں اور بعضے چوڑے لیٹے اونٹنی کے مانند اور بعضے کوتاہ قامت بالشت بھر کے آتا
 یہ سب شریہ میں مقام انکا سند سکندری کے پار ہے کہ سلطان سکندر نے انکی راہ

بند کیا جس پر روزے کھودتے ہیں اب گو شام تک ایک پردہ ذرہ باقی رہنا ہے
 پھر فجر کو ویسا برابر ہوتا ہے جب انکے نکلنے کا وقت آئیگا اسوقت کہیںکے ان اللہ تعالیٰ
 ہم فجر پاری ہوئیگی پس فجر کو ویسا ہی کھودا ہوا پائیگی پس پردہ راس کھود کر پاری ہوئیگی
 لشکر انکا بہت شمار ہے عالم کو خراب کرینگے روز میں پرستار پھرینگے مگر قلعہ کو ت کہ
 قلب جگہ انکے اتھ نہ آئیگی انہیں بعض مسلمان سلامت رہینگے عیسیٰ علیہ السلام اپنا
 لشکر لیکر کوہ طور پر جائینگے پھر عیسیٰ علیہ السلام کی بدھا حق تعالیٰ انکو ہلاک کرچکا پھر
 داہتہ الارض پیدا ہوئیگا پھر آفتاب مغرب طرف سے کالائیکر اسانکل آئیگا درمیان آسمان
 اگر پھر سجھا پھر پھر ہمیشہ کی عادت موافق مشرق سے نکلتا رہیگا اسوقت یہ حال دیکھکر
 جو لوگ توبہ کریں گے توبہ انکی قبول نہوگی پھر قرآن مجید دنیاسے اٹھ جائیگا کہ کوئی کلمہ
 زمین پر نہ رہیگا پھر حشر کے لوگ اگر کعبہ معظمہ کو دھا کر اُسکی انتہیں درپا میں دالینگے
 نوذبا اللہ من ذالک تس عیجی قیامت برپا ہوگی اور صور اول بھونکا جائیگا واللہ
 اعلم بہ ترجمہ خلاصہ ہے تلخیص البیان کا وَلَا یْمَانُ تَصْدِیْقُ بِالْقَلْبِ وَاقْرَأْ بِاللِّسَانِ
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کا سخن سانچہ جاتا اور دل سے قبول کر کے زبان سے اُسکا اقرار کرنا
 اور گواہی دینا اُسے شرع میں ایمان کہتے ہیں اگرچہ اصل میں دل سے باور رکھنا ہی نام
 ایمان ہے انا احکام جاری ہوئیگی واسطے اقرار کرنا شرط ہے کیونکہ زبان دلیا کا
 ترجمان ہے پس اگر کوئی گنہ گار ہو یا کسیکے ستم سے کفر کلمہ کہے یا زبان سے اقرار کرے
 فرصت نہ پاوے تو اُسکے حق میں اقرار کرنا شرط نہیں ہے بلکہ دل کا سچا ناہی ہے
 اہل حدیث کہتے ہیں ایمان تین چیز کا نام ہے دل سے تصدیق کرنا زبان سے اقرار کرنا
 عمل کرنا یہ اختلاف ظاہر میں معلوم ہوتا ہے اما اصل میں سخن ایک ہی ایمان کا مل ہے

ہے کہ وہ کہتے ہیں کیونکہ بغیر عمل کے ایمان ناقص ہے انا اصل ایمان وہ ہے تصدیق
 ولی ہے جیسا کہ میوہ دار سایہ دار جھار بہتر اور کامل ہے بے شرب سایہ جھار سے
 اگرچہ اُسے بھی جھار کہیں گے پس مومن عمل مومن ہے بوجھا چاہئے کہ پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم کو سچے جاننے سے ایمان پورا ہوتا نہیں ہے بلکہ سخن سچ ماننے سے پورا
 ہوتا ہے کیونکہ یہود وغیرہ کفار حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کو نبی کر کے ایسا جانتے
 تھے کہ جیسے کوئی اپنے بیٹے کو خوب پچا تا ہے يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ
 انکی شان میں آیا ہے وَهُوَ لَا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ اعتقاد کیا چاہئے کہ اصل ایمان
 نہ زیادہ ہوتا ہے نہ کم اگرچہ عمل میں کمی زیادتی ہے پس عمل ایمان میں داخل نہیں ہے
 یہی مذہب اہل سنت اور جماعت کا ہے فَأَقْصَهُمُ وَاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَالْآيَاتُ
وَالْإِسْلَامُ وَاحِدٌ ایمان اور اسلام ایک ہی ہے اگرچہ تصدیق ولی کو ایمان کہتے ہیں
 اور ظاہر کی فرمان برداری کو اسلام کیونکہ حاصل دونوں کا ایک ہے پس جو مومن ہے
 وہ مسلمان ہے اور جو مسلمان ہے وہ مومن ہے اسمیں تفادیت نہیں ہے
وَلَا يَتَّبِعُنِي أَنْ يَقُولَ أَنَا مُؤْمِنٌ انشاء اللہ تعالیٰ اور نہیں سزاوار ہے کہ
 کہے کوئی میں مومن ہوں لَئِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى بلکہ أَنَا مُؤْمِنٌ حَقًّا کہے تحقیق کہ میں مومن
 ہوں بوجھا چاہئے کہ اس سخن میں علماؤ کا اختلاف ہے خفیہ منع کرتے ہیں اور
 شافعیہ جائز رکھتے ہیں یہ خلاف لفظی ہے منہ سے دونوں کا سخن ایک ہے
 خفیہ باعتبار حال کہتے ہیں اور شافعیہ حال پر نظر رکھتے ہیں أَمَّا وَلِمَنِ شُكَّتِ كَيْفَ
 کہنا سب کے یہاں کفری اسوے کہے ہیں یہ سخن نہ کہنا بہتر ہے کیونکہ اسمیں شک کا
 وہم آتا ہے بلکہ یوں کہنا خوب ہے تحقیق میں مومن ہوں خدا تعالیٰ میرا ایمان

سلامت رکے و ایمان الباقی غیر مقبول اعتقاد کیا جائے کہ جو کوئی عذاب
 دیکھ کر دہشت کھاوے اور ایمان لاو اس کا ایمان غیر مقبول ہے پس اگر کوئی کافر
 شکر اے کیوقت آخرت کا احوال دیکھے کہ ایمان لاو اس کا ایمان نامقبول ہے کیونکہ
 بغیر دیکھے کے اختیار سے ایمان لانا شرط ہے اکثر علماء و کلمے یاس اس حالت میں
 لکنا کہ تو بیکو نامقبول ہے وَالْكَافِرَةُ لَا تَخْرُجُ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنُ مِنَ الْإِيمَانِ
 اعتقاد کیا جائے کہ مومن گنہ کبیرہ کرے کافر ہوتا نہیں کیونکہ ایمان دل کا اعتقاد ہے پس
 اعتقاد جب تک درست ہے تب تک وہ مومن ہے بوجھا جائے کہ مومن دو قسم
 پر ہے ایک مطیع فرمان بردار کہ وہ مومن کامل ہے دوسرا عاصی گنہ گار کہ وہ مومن
 ناقص ہے پس مومن ناقص کو فاسد بدکار کہیں گے نہ کافر پھر بوجھا جائے کہ سرفروانی
 خدا ایتالی کی کرنا اُسے گنہ کہتے ہیں گنہ دو قسم پر ہے کبیرہ اور صغیرہ پس جس کلام
 کے کرنے پر وعید شدید آئی ہے یا شارع نے اس پر لعنت کیا ہے یا اس پر حلال
 آئی ہے یا اُسے فاسق فرمایا ہے یا اس کا اور کبیرہ کاف و ایک معلوم ہوتا ہے
 یا بد کرنے مارا ہمیشہ اس پریشگی کرتا ہے اگرچہ صغیرہ ہو یا بدی کو ہلکا بوجھتا ہے یا
 اس پر ترائی کرتا ہے یا خدا ایتالی کے حکم کو بھولتا ہے یا گنہ ظاہر کر کے اس پر خوش ہوتا ہے
 یا عالم مقتدا سے گنہ صادر ہووے یا اسمیں دین کی سستی معلوم ہووے جیس کہ کوئی اپنی
 جو رو کو اجنبی سمجھ کر جماع کرے اُسے گنہ کبیرہ کہتے ہیں واللہ اعلم حیث یخون ناحق کرنا تا
 کرنا یا سب جو رو کو سیکے بدکار کہنا دو چند کافروں کے جنگ میں بھانکنا باد کرنا یا نیم کمال
 ناحق کہنا یا مسلمان مان باپ کو ناحق آزر دہ کرنا کہ مبارک کی حرم شریف میں چربان
 منع ہے وہ کام کرنا یا بیاج کھانا چوری کرنا شہ کھانا یا پناہ ستور کا گوشت کھانا یا جھوٹی

شاہدی دینا ہے عذر شاہدی چھاپنا ہے عذر رمضان کا روزہ ترک کرنا پانچ وقت کی نماز
 ترک کرنا مال کی زکوٰۃ دینا جھوٹی قسم کھانا سگونکی مروت توڑنا ماپ تول میں
 خیانت کرنا مسلمانوں سے ناحق لڑائی کرنا اور رسول صلی اللہ علیہ وسلم کے صحابہ کرام
 کو بد کہنا رشوت یعنی حاکم کے پاس جعلی کھانی قدرت ہوتے شرع کا حکم امر معروف
 اور نہی منکر ترک کرنا قرآن سیکھ کر بھولنا جاندار کو آگ میں جلانا جو روخاؤ مذکی سبغرافی
 کرنا مردنے جو رو پر ناحق ظلم کرنا جو رو خصم میں لڑائی لگانا اہل علم اور حافظوں کی تعظیم
 ٹکڑا کرنا تعالیٰ کی مغفرت کے امید ہونا اور اس کے عذاب سے ڈر رہنا شیخ ابن حجر رحمۃ اللہ
 علیہ نے اپنی کتاب زواجر میں چہار سو ساٹھ کبیرو لایا ہے گناہ کبیرو کا ضابطہ یہ ہے
 جو کچھ کہ شرع میں وعید شدید آئی ہے اور یقین معلوم ہو اے کہ اُس پر خدا تعالیٰ کا غضب
 ہو گا وہ گناہ کبیرو ہے اور جو کچھ ایسا ہو وہ گناہ صغیرہ ہے پس گناہ کبیرو پر عذاب ہو گا
 اور صغیرہ پر سزائش مومن اگرچہ گناہ سے کافر ہوتا نہیں اما شامت اُسکی ایسی ہے
 کہ رہتے رہتے آخر ایمان کی جرین اکھڑتی ہیں یہاں تک کہ نام و نشان اُسکا نہیں رہتا
 حدیث شریف میں آیا ہے کہ جب بندے سے گناہ صادر ہوتا ہے اُس وقت تل جیسا لالا
 نقطہ اُسکا دل پر پیدا ہوتا ہے پس اگر توبہ کرے تو وہ دور ہو کر صاف ہوتا ہے
 نہیں تو کالکت اُسکی سار دل کو گھیر لیتی ہے یہ حال ایک گناہ کا ہے پس اگر
 یوں ہی گناہ پر گناہ کرتا رہے تو دلمین اُسکے سب کالکت بیٹھتی ہے کہ اس قسوت
 کو ران اور طبع اور ختم کہتے ہیں کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ طَبَعُ اللَّهِ عَلَیْ
قُلُوبِهِمْ خَتَمَ اللَّهُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ اسی شان میں آیا ہے اصل سلامتی اس میں ہے
 کہ حد ضروری پر اکتفا نہ کرے کہ کیا میں چندین خود اکتاناکہ اس بھوک نہ ہو

اور کپڑا اتنا کہ اُسے بدن دھچے اور مکان اس کا اُسے تختہ می گرمی میں اس کا بود
پس اس ضرورتی تھا ورنہ وسعت میں مباح کے لانا ہی اور مباحات میں تسبیح
کرنا شبہ اور مکروہات میں کھینچنا ہی اور مکروہات کر سکتے حرام میں ڈالنا ہی بیان
حد اسلام کی تمام ہوتی ہے آگے اُسکے کفر ہی نعوذ باللہ من ذلک حاصل کلام
کہ کمال اور نقصان کا مرتبہ و طریق کے درمیان ہے اول یہ کہ ایمان اور واجبات اور
سُنن اور نوافل اور استقامت ہے اور ثانی یہ کہ ضرورت مباح مکروہ حرام کفر
پس اصل سلامتی ایمان کی درمیان خوف اور رجا کے ہے وَاللّٰهُ الْهَادِي

وَاَهْلُ الْكِتَابِ يَوْمَ الْقِيَامِ لَا يَجْعَلُ دُونَ فِي النَّارِ اِنْ هَا تَوْمِنُ غَيْرِ تَوْبَةٍ
اعتقاد کیا چاہئے کہ کبیرہ گنہ والے مومن جہنم کے عذاب میں ہمیشہ رہیں گے اگرچہ بغیر توبہ
کے مرے ہوں کیونکہ اسلام کے منکر کافر و مکمل ہمیشہ جہنم میں ڈالے گا تو گنہ کی قدر عذاب
دیکر پاک کریگا اور جنت میں لائے گا پھر بالآباد و مین رہیں گے حدیث شریف میں آیا ہے
کہ بعض گنہ کا جہنم میں ایک ساعت رہیں گے اور بعض ایک روز اور بعض ایک مہینے
قدر اور بعض ایک سال کی نہایت یہ کہ اگر بہت رہیں تو دنیا کی عمر برابر سات ہزار

برس تک رہیں گے اتنے زیادہ نہیں نعوذ باللہ من ذلک اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ
يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ خُذِ الْعِلْمَ مِنْ قُرْآنِ خَيْرِ مَا
کہ ہرگز نہ بیشمار شرک کو اور سوا شرک کے بخشیا جسے چاہے یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ
وَيَجْزِي مَا يُرِيدُ اسی بات میں آیا ہے حاصل یہ کہ آدمی دو قسم پر مومن
اور کافر پھر مومن دو قسم پر مین مطیع فرمان بردار عاصی گنہ کار پھر عاصی دو قسم پر
بین تائب اور غیر تائب یقین ہے کہ کافر کسی ملت میں ہوں ہمیشہ جہنم میں جائیں گے

مومن اور مطیع اور تائب و ایم جنت میں رہینگے اور عاصی غیر تائب کا حال خدا تعالیٰ کے
 اختیار پر ہے اگر چاہے تو قدر گنہ کے عذاب دیکھ جنت میں لاؤ اور اگر چاہے تو
 بغیر عذاب کی شفاعت سے یا بغیر شفاعت کے اپنے کرم سے جنت میں لاؤ يَعَذِّبُ
لِمَن يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ عذاب کریگا جسے چاہیگا اور بخشیگا جسے چاہیگا اسکا اثر عجب
 ظاہر ہوگا جو دعا چاہے کہ خدا تعالیٰ نے جو کچھ وعدہ کیا ہے میں امید بتایا ہے اسکا
 خلاف سرگزنیوگا اور جو کچھ وعید کیا ہے میں دہشت بتایا ہے اسمین خلاف ہوا تو
 روا ہے کیونکہ یہ کرم ہے اسکا جیسی کہ عادت کر مونی ہے اگر وعدہ کریں تو
 وفا کرتے ہیں اور اگر دہشت بتاویں تو درگزر سے مِنَ الْكَرَمِ إِذَا وَعَدَ وَفَىٰ وَادَّ
أَوْعَدَ عَفَىٰ آیا ہے وَيَجُوزُ الْعِقَابُ عَلَىٰ صَغِيرَةٍ اور جائز ہے کہ صغیرہ پر عذاب ہو
 کیونکہ وہ خاوند حکیم مطلق ہے اگر چاہے تو کبیرہ پر عذاب کرے اور بچھے اور اگر چاہے تو
 کسیکو صغیرہ پر عذاب کرے اور انتقام لیوے يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكُمُ مَا يَشَاءُ
وَاللَّهُ أَرْسَلَ رَسُولًا مِّنَ الْبَشَرِ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَمَبْدِئِينَ لِلنَّاسِ
مَا يَخْتَلِفُونَ إِلَيْهِ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اعتقاد کیا جائے
 کہ حق سبحانہ تعالیٰ نے بعض آدمیوں کو صافی ضمیر اور جوہر قابل پیدا کیا اور ان پر
 وحی کر کے اپنی ذات اور صفات کا علم انکو بخشا اور حکم کیا کہ خلق کو دعوت کریں اور
 نیک راہ بنا دیں کہ اسمین صلاح دنیا و آخرت کی ہووے اور خدا تعالیٰ نے جنت
 اور دوزخ آخرت کے دو ٹھکانے پیدا کیا ہے مومن لوگ کہ دوست ہیں اُسکے
 انکو جنت میں ابد الآباد رکھیگا اور کافر لوگ کہ دشمن ہیں اُسکے انکو جہنم میں ابد الآباد
 دیا گیا یہ صریح حکم نظر سے باہر میں عقل کا یہاں کام نہیں ہے اسواسطے پیغمبروں پر

وحی کر کے خلق کو خبر کیا ہے کہ یہ کام کرنے سے جنت میں نعمتوں بہت نسکھ لینگے
اور وہ کام کرنے سے جہنم میں عذاب کا سخت دکھ پانگے حکمت اسمیں یہ حکمت
کل قیامت میں کوئی نہ کہے کہ بلکو خبر نہیں تھی وگرنہ ہم حکم آتے تیرا پس پیغمبر
بھیج کر اسی حجت ثابت کیا جب کہ فرمایا ہے لَئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ

حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ حاصل یہ کہ جہان تک نہ ہوں وہ تمام پیغمبروں کی تعلیم سے ہیں
اگرچہ اسمیں عالموں اور داناؤں قیاس اور اجتہاد کر کے شرح اور تفسیر اسکی کے
ہیں اما اصل اسکا علم اسمانی ہے اس واسطے علم سیکھنے سے آتا ہے نہ مجرد عقل اور
وہم سے پایا جاتا چنانچہ حدیث شریف میں آیا ہے إِنَّمَا الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ وَالتَّحَلُّمِ

بِالتَّحَلُّمِ علم اور ادب سیکھنے سے حاصل ہوتے ہیں وَأَيَّدَهُم بِالْمُعْجَزَاتِ الْبَاهِرَاتِ

وَالْآيَاتِ السَّاطِعَةِ الْمَفِيدَةِ لِلْبَقِيَّةِ خدایتعالیٰ نے اپنے پیغمبروں کو روشن

معجزہ دیکر تائید اور مددگار کیا ہے کیونکہ جو دعویٰ اپنے دعوے پر دلیل اور حجت لاوے

مذعومات ثابت ہوتا ہے پس پیغمبروں نے نبوت کا دعویٰ کئے خدایتعالیٰ نے انکو معجزے کی

نشانی دیکر دعویٰ انکا ثابت کیا پیغمبروں کی دُعا سے ایسا کام ہوو کہ اور وئے نہ ہو

اسے معجزہ کہتے ہیں اور مرد صالح مومن کی یا فاسق کی دُعا سے ہوو تو اسے کرامت کاثر

یا اور کی دُعا سے ملے استدرج کہتے ہیں یعنی جہت دوری اصل میں تمام اولیاء فکلی

کرامتیں معجزے ہیں پیغمبر صلعم کے کیونکہ متبوع کی برکت تابع کو شرف ہے پس جسے

معجزہ دیکھا یا نہ لایا ہوو وہ بد بخت بدی ہے بوجہا چاہئے کہ معجزہ فعل الہی کا ہے

نہ فعل رسول کا کیونکہ بند میں یہ طاقت کہاں ہے کہ خدایتعالیٰ نے جو عادت جاری

رکھا ہے اسے تو رہے وَأَوَّلُ الْأَنْبِيَاءِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآخِرُهُمْ

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوجھا چائے کہ خدا تعالیٰ نے پیغمبر بہت بھیجا
 ہے اول پیغمبر آدم علیہ السلام میں اور آخر انکے محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ ان
 ختم نبوت کا نبوایں ہیں کہ قرآن مجید میں آیا ہے وَلَٰكِنْ رَسُولُ اللَّهِ وَخَاتَمُ
 النَّبِيِّينَ مقصود پیغمبر دیکھو بھیجے سے یہ ہے کہ نیک اخلاق خلق کو بتاویں بس محمد
 علیہ الصلوٰۃ والسلام نے تمام خویان دنیا اور آخرت کی اپنی امت کو تباہی کوئی چیز یا
 نری کہ اُسے پیغمبر اگر تارے اور خدا تعالیٰ نے اس امت کے عالم کو پیغمبر علیہ السلام
 خلیفہ کیا ہے کہ انکے پیچھے دین اور امت کی خوب نگہبانی کرتے ہیں جس کہ جناب شرف اللہ
 علیہ وسلم فرمائے ہیں عَلَّمَائِ اُمَّتِي كَالنَّبِيَاءِ بَنِي اِسْرَآئِيْلَ پس اور پیغمبر کی
 حاجت رہی نہیں اگرچہ عیسیٰ علیہ السلام آئیٹے اما اس دین کی پیروی کریگے وَالْاَوَّلٰى
 اَنْ لَا يَتَّبِعَنَّ عَدَدَهُمْ پیغمبر کا شمار بہتر نہیں ہے اگرچہ بعضہ یونہی آیا ہے
 کہ ایک لاکھ چوبیس ہزار پیغمبر قرآن مجید میں فرماتا ہے فِيْكُمْ مِّنْ قَصَصُنَا
عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَّنْ لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ بعض پیغمبروں کا احوال تھے کہ بنایا
 تیرے تین ای قہر اور بعضوں کا نہیں پس شمار کرنے میں اگر کہ ہووین تو بعض پیغمبروں کا
 انکار کے جیسا ہوتا ہے اور اگر زیادہ ہووین تو غیر پیغمبر کو پیغمبر و نہی گئے جیسا ہوتا ہے
 یہ دونوں صورتوں خوف کفر کا ہے پس اسلئے شمار کرنا بہتر ہے وَاللَّهُ اَعْلَمُ
 بوجھا چائے کہ ذوالقرنین اسکندر رومی کے نبوت میں اختلاف آیا ہے بعضوں نے
 کہا ہے کہ وہ پیغمبر تھا اور بعضوں نے لایا ہے کہ وہ بادشاہ مسلمان عادل تعالیٰ قول
 حق ہے اور خضر علیہ السلام کی نبوت میں بھی اختلاف آیا ہے صحیح رقعہ وہ ہے
 کہ وہ پیغمبر ہیں اب حیات کا پانی پیکر قیامت تک عمر دراز پائشی ہے نامحرور منگی

نظر سے اکثر محبوب رہتے ہیں مگر بعض اولیاء کے ملاقات ہوتی ہیں چنانچہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی وفات کے بعد اگر اصحابوں سے ملے ہیں اور تعزیت کے ہیں اور جناب شرف کی حیاتی میں بھی آپ سے ملاقات کے ہیں چنانچہ بعض مشائخ کو حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی حدیثوں کی روایتوں سے پوچھے ہیں اور حضرت عیسیٰ علیہ السلام کی مابی بی مریم اور فرعون ملعون کی جو روایتیں ہیں اسیہ اور سارہ اور ہاجرہ بی بیان ابراہیم علیہ السلام کی علیہین السلام ان چاروں کی نبوت میں ایک قول آیا ہے مگر صحیح وہ ہے کہ نبوت مردوں

میں ہے نہ عورتوں میں وَاللّٰهُ اَعْلَمُ وَكَلِّمَ كَانُوا مُبَلِّغِينَ عَنِ اللّٰهِ تَعَالٰی
صَادِقِينَ مَعْصُومِينَ غَيْرِ مُعْرِضِينَ اعتقاد کیا جاسے کہ سبھی پیغمبروں کو کچھ بات دین کی کہے ہیں وہ سب حق ہیں اور جو کچھ خبر دہیں وہ خدا تعالیٰ کی طرف سے ہیں نہ اپنی طرف سے بنا کر کہے ہیں اور جو امر اور نہی کے ہیں وہ خدا تعالیٰ کے حکم سے کئے ہیں کیونکہ معجزہ رسالت انکی ثابت ہوئی ہے پس جو کچھ کہ امر دین میں کہے ہیں سوا حق ہیں چنانچہ جناب

صلعم کی شانیں آج وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحٰی
 اعتقاد کیا جاسے کہ پیغمبر سبھی کہہ سے معصوم ہیں یعنی اصل خمیہ پاکت میں اُنکے گنہ اور بدی کا ہرگز اثر نہیں ہے اور اگر گنہ اُنکے صادر ہو اور سیر فانی کریں تو اُنکے خلق نفرت پکڑے اور بھاگ جاوے پس دین حق کا کہاں سے جاری ہو اہل سنت اور جماعت کا اعتقاد یوں ہے کہ صغیر کبیر کہہ سے سبھی پیغمبر معصوم ہیں کیا اول نبوت کے کیا بعد اسکے عقاید کی کتابوں میں اسکا بیان خوب ظاہر ہے اور جو کچھ کہ صورت خطا اور لغزش کی پیغمبروں کی قرآن اور حدیثوں میں مذکور ہے اُنکی تادیل آئی ہے پس اُنکے ظاہر پر اعتقاد کیا جاسے کہ اُنہیں خطا ہے بلکہ خوف کو کفر ہے تا پیغمبروں کی موضوع قصہ جو جاہل لوگ بیان کرتے ہیں صریح کفر ہے نَعُوذُ

بِاللهِ مِنْ ذَلِكَ الْهَالِكِ اور اعتقاد کیا ہے کہ کوئی پیغمبر نبوت کے مرتبے معزوں
 نہیں ہیں یعنی پیغمبر کا مرتبہ جو انکو خدا تعالیٰ نے دیا ہے وہ پھر ہرگز چھین لیا نہیں کیونکہ
 وہ خوف خاتمہ سے امن میں ہیں بلکہ بعد موت کے انکا مرتبہ نبوت اور رسالت کا ثابت
 اور قائم ہے خود پیغمبر و انکو موت نہیں ہے ایک بار دنیا کی موت چکے ہیں بس پھر
 قبر میں یہی حیاتی سے جیتے ہیں خصوصاً حضرت ہمارے خدا کے پیارے حیات النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 اگرچہ نظر سے نا محروم نہ رہے اور وہ امن و بعض اولیاء کو ظاہر طاقات ہوتی ہیں
 اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا لِقَاءَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اے اللہ روزی کر ہمارے انکا دیدار دنیا
 اور آخرت میں حاصل یہ کہ غیر پیغمبر کو خوف خاتمہ سے امن نہیں ہے اگرچہ ولی کامل
 ہو وے کیونکہ ولایت اسکی کبھی بسبب شامت گناہ کے مسلوب ہوتی ہے پیغمبر
 کی پیغمبری کیونکہ وہ خود بیگناہ ہیں وَأَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَمَّدٌ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعتقاد کیا جائے کہ سب پیغمبروں کے بہتر اور افضل تر حضرت
 ہمارے خدا کے پیارے محمد صلی اللہ علیہ وسلم ہیں کیونکہ ہر ایک پیغمبر کو ایک جنس کا
 معجزہ تھا یا دو جنس کے معجزے اور حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو ہر جنس کے معجزے تھے
 بلکہ ان سے زیادہ اور ہر ایک پیغمبر کو خدا تعالیٰ نے جو کمال خوبی و بامقاسودہ و شہی خویان
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی ذات مبارک میں موجود تھیں جیسا کہ فرمایا ہے انکو خیر
 نے فَبِمَا نَحْنُ أَقْنَدُهُ ان پیغمبروں کی نیک چال چل تو اے محمد پس حضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم نے تمام خوشیوں اور نیک خصلتیں جمع کر لیں بلکہ ان سے زیادہ پس اسلئے
 ان سبھوں کا فضل تر اور کامل تر میں فر د معجزہ عیسیٰ کا کب پہنچے ہی انکے گرد
 جسکے در کی خاک رکھتی ہے اثر اکیر کا اور حق سبحانہ تعالیٰ نے اس امت مرحومہ

کی شان میں فرمایا ہے کہ تم خیر امتی سب امتوں سے تم بہتر ہو یعنی متبوع تمہارا
 ان سببوں کے متبوع سے بہتر ہے اسلئے نکلو انہر شرف ہے اور حضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم نے فرمائے میں انا سید و لدا دم ولا فخر میں آدمیوں کا سدا رہوں فخر
 نہیں کہتا ہوں بلکہ فضل حق ظاہر کرتا ہوں کہ ایسے برائی دیا ہے مجھ کو اور حدیث
 شریف میں آیا ہے آدم ومن دونہ تحت لوائی آدم سمیت سبھی پیغمبر مر جہنم
 نیچے ہونگے یعنی کل قیامت میں بیت محمد حق نے شرف یوں دیا، لوائے تلے
 جسکے ہوں انبیاء، بوجھا چاہئے کہ پیغمبروں میں نبیوں کے مرسل فاضل ترین وہ تین سوتر
 میں پھر انہیں پانچ تن کہ انکو اولو الغریم کہتے ہیں وہ سب فاضل ترین اول محمد علیہ السلام
 بعد انکے ابراہیم علیہ السلام بعد انکے موسیٰ علیہ السلام بعد انکے عیسیٰ علیہ السلام
 بعد انکے نوح علیہ السلام ہیں کہ انھوں نے خدا تعالیٰ کی راہ میں سب زیادہ محنت اور
 سختی کھینچی ہے برا معجزہ صلی اللہ علیہ وسلم کی رسالت پر شاہ قرآن مجید ہے
 کیونکہ باقی معجزے جب کہ تب ہو چکے ہیں اور یہ معجزہ قیامت تک باقی ہے تمام
 فصیح لوگ عرب کے اسوقت جمع تھے انکی شان میں خدا تعالیٰ نے فرمایا انکم
 فی ریب یمائزلنا علی عبدنا فأتوا بسورۃ من مثله اگر تمہارا
 شین اس قرآن میں شک ہے تو تم بنا لو اسکے مانند ایک سورت کہ فصاحت بلاغت
 میں برابر ہو کیونکہ تم اپنی بولی خوب جانتے ہو اور اسکا عیب ہر سب تمہیں خوب معلوم
 ہے ہر چند انھوں نے ہاتھ پاؤں پٹکے اما ایک سورہ تو کیا ایک آیت برابر بھی نہ بنا سکے
 آخر ماچار ہو کر لڑائی پر کر باندھی ابھی وہی اعجاز باقی ہے اگر کوئی دشمن دین کے
 خلاف پر کر باندھے اور اسکا معارضہ کرے تو اسے قدر معلوم ہو کہ انہیں سبھی

علوم کے قانون سب نبوے ہیں اور دریا معافی کا متوجہ ہی کوئی انت اسکا نپا کے قریب
خود بکار کہتا ہے قُلْ لَنْ أَجْمَعَتِ الْأَنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا
الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا کہ تم سبھی انسان و جن
اس بات پر جمع ہو کہ اس کے مانند قرآن بنا لاوین ہرگز بنا نہ لا سکو گے تم ویسا اگرچہ تم میں
ایک سے ایک اعلیٰ اور فصیح ہے پس یہاں ختم معجزہ ہے جو کوئی سیر کی کتابوں سے
مطابق حدیث کے ہو وہاں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا احوال اور شمایل دریافت
کرے تو معلوم ہو کہ اور خوب جانے کہ ذات مبارک ان کے سر سے پاؤں تک سبھی
عین معجزہ تھا اما منکر کا علاج نہیں کہ شقاوت انزل میں گرفتار ہے نعوذ باللہ من ذلک
وَهُوَ مَبْعُوثٌ إِلَى كَأَنَّهُ اَخْلَقَ الْجَمْعَيْنِ اعتقاد کیا جائے کہ خدا تعالیٰ نے جناب
اشرف صلی اللہ علیہ وسلم کو انسان جن وغیرہ تمام خلق کی طرف نبی کریم بھیجا ہے
کہ ذرہ بذرہ عالم کا مطیع اور فرمان بردار نکلا ہے اور وہ سب کے برے ہیں اما انسان
اور جنوں سے کفر اور گنہ صادر ہوئے ہیں کیونکہ وہ مختار ہیں اور مافی خلق سے ایمان اور
طاعت کے سوا کچھ نہیں کیونکہ وہ غیر مکلف ہیں وَغَيْرَ آجِهٍ فِي الْقِيَظَةِ بِنَصْبِهِ
إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى حَقٌّ اعتقاد کیا جائے کہ حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کو معراج ہوا ہے یہ بات حق ہے کہ ایک رات مکہ معظمہ سے بیت المقدس
میں اور وہاں آسمان پر بلکہ عرش کے اوپر کہ وہاں مکان نہیں ہے گئے ہیں اور وہاں سے
تھوڑی دیر میں پھر کر آئے ہیں اور یہ معراج بیداری میں ہوا ہے نہ نیند میں اور اسی
بدن سے ہوا ہے نہ خالی دِل اگرچہ ناقص عقلوں کو یہ امر محال معلوم ہوتا ہے کہ تعزیری
دیر میں آسمان پر ہوا ناسخت و شواہد ہی اما عارف لوگ کہ عقل کامل رکھتے ہیں

اسکے نزدیک یہ بات محال نہیں ہے ابلیس ملعون ایک انہیں ساری دنیا پرانا ہے
 پس ایسے صافی جو ہرنے جا کر آنا کیا عجب ہے کیونکہ وہ نورانی صفت رکھتے ہیں و نہ
 صاف عنایت سے گذر جاوے جو نور نظر بام افلاک پہ یوں صاحب نولاک چڑھا
 غرض یہ کہ امتحان ایمان کا یہاں ہے کہ بجز دستے ہی قصہ معراج کا ایمان لایا جاسکے
 اور سچ مانا جاسکے چنانچہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے حضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم سے معراج کی خبر سنتے ہی بے توقف قول اُٹھا سچا ہے جب اسکو صدیق اکبر
 لقب ہوا ہے اور حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اس اُٹھوٹے خدا تعالیٰ کو دیکھے
 ہیں یا نہیں اس میں خلاف آیا ہے صحیح قول وہ ہے کہ دیکھے ہیں واللہ اعلم وأتمۃ
خیر الائم اعتقاد کیا جاسکے کہ اُمت محمد صلیہ السلام کی اگلے سبھی اُمتوں سے بہتر ہے
 کیونکہ آپ خود تمام پیغمبروں سے بہتر ہیں پس اُمت انکی اور دن کیوں نہ بہتر ہووے
لَکُمْ خَيْرٌ اٰمَۃٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ اِسی اُمت مرحومہ کی شان میں آیا ہے اور اگلے
 اُمتوں کی عمر دراز فی اور انکی کم ایب کہ انکی نسبت کرتے یہ عصر مغرب کے درمیان میں اور
 وہ سارے دن کے باوجود اسکے اس اُمت کا ثواب چند در چند اسے زیادہ ہے متحد
 شریف میں اسکی مثال انہی ہے کہ مثلاً کسی نے تین شخصوں کو مزدور مقرر کیا اب کہ ایک
 کہا فجر سے دو پہر تک مجھ کو ایک قیراط دوں گا دوسرے کو کہا دو پہر عصر تک مجھ کو دو قیراط
 قیراط دوں گا اور تیسرے کو کہا عصر سے مغرب تک مجھ کو دو قیراط دوں گا پس شام کی وقت
 اول کے دو نوں کو ایک ایک قیراط دیا اور اسکو دوسرے اول کے دو نوں غصب میں آ اور
 کہے یہ کیا بات ہے ہماری محنت بڑی اور مزدوری تھوڑی اسنے کہا میں جو کچھ
 تم سے مقرر کیا تھا سو تم کو دیا اب میری خوشی چاہوں اُسے احسان کر کے زیادہ دوں

پس اول کے دو یہود اور نصاری جیسے بن اور یہ اخیر کا اس اُمت جیسا ذلک فَضْلُ
 اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ يَبْدَأُ فَفَضْلُ جیسا کہ اپنا فضل جسے چاہئے وَكَسْرَتُهُ كُلُّ
 السَّرَائِعِ وَدِينُهُ نَابِغُ الْأَدْيَانِ اعتقاد کیا چاہئے کہ شریعت محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام
 کی اہل شریعتوں سے بہتر اور کامل تر ہے اور دین انکا نسخ ہے تمام پیغمبروں کے دین کا
 یعنی عمل اسکا جاری ہے اور انکا موقوف کیونکہ اسلام کا محال اس دین پر تمام ہوا ہے
 جیسا کہ جناب اشرف صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا بِنِ بَعِثْتُ لَكُم مَّكَارِمَ الْأَخْلَاقِ
 نیک اخلاق اور خوب فصلتیں تمام سکھانیکو مجھے بھیجا ہے موسی علیہ السلام کی شریعت میں
 قبر اور جلال تھا چنانچہ بعض گنہگاروں کو قتل کا حکم آیا ہے بے قتل انکی توبہ قبول نہ تھی
 اور بعض کو لیبات کھانے سے منع کیا تھا اور انکا دین میں غنیمت کا مال روانہ تھا اور پیغمبرانوں پر
 جلد خدا کا غضب ہو کر ہلاکت تھی موسی علیہ السلام خود ایسا رکھتے تھے کہ کوئی طاق نہ رکھے
 کہ چہرہ مبارک پر انگہ اُٹھا کر دیکھے اور عیسی علیہ السلام کمال مہربانی اور لطف رکھتے
 اور شریعت میں بھی انکی زجر توبہ اور تغیر ریتھی بلکہ قتال کرنا انپر حرام تھا انجیل سے نقل آئی
 ہے کہ خدا تعالیٰ نے انکو فرمایا کہ اگر کوئی ایک گائے پر تیرے طمانچہ مار تو تو دوسرا کھائے
 آگے کر اور جو کوئی تیری جد کا گوشہ پکڑے تو تو اسے جد بخش اور اگر کوئی تجھ کو ایک
 کوس بیگا پکڑے تو تو اسے ساتھ دو کوس تک جا اور حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہمارے مظہر اتم
 ہیں کہ قبر اور لطف و دونوں جمع کئے ہیں عدل اسے کیا نام ہے کہ دونوں برابر اپنی حد
 میں اسیر اسے فرمایا اَنَا الصَّوْلُ الْقَوْلُ میں نہ سمجھتے ہوں اور میں جان بھی نہیں
 والا ہوں جو کوئی سیر کی کتاب میں دیکھے اور احکام شریعت کے دریافت کرے اچھ
 معلوم ہو کہ احوال اور شمائل مبارک جناب اشرف صلی اللہ علیہ وسلم کا کیا محال ہوگی تھا

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا إِتْبَاعَهُ وَلَا تَحْزِنْهُمَا وَتَدْعُ إِلَى اللَّهِ رُزْقِي كِرْهُوْا نَكْلِي تَابَعْدَارِي اور
 بے نصیب شکر ہو ان کے دیدار و اصحابہ خیار الاثمۃ اعتقاد کیا جائے کہ اس امت میں
 بہتر اور فاضل تر سبھی اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کے ہیں کیونکہ حق سبحانہ تعالیٰ اپنے
 حبیب کی صحبت میں انکو اختیار کیا ہے اور حدیث میں انکی فضیلت میں اتنی آئین ہیں کہ اگر کوئی
 سنے اور دیکھے تو یقین جائے کہ انکا ثواب سمونے زیادہ ہے وَكَا نُوا الْحَقَّ بِهَا
وَاهْلَهَا اسکا شاہد ہے چنانچہ حدیث شریف میں آیا ہے اگر کسی اُحد کے پہاڑ برابر خدا
 کی راہ میں سونا خرچا تو وہ اُنکے آدھے صاع جو برابر نہ آئیگا کہ انھوں نے خدا تعالیٰ کی راہ میں
 خرچے ہوں اور خود آپ نے فرمایا بَيْنَ خَيْرِ الْقُرُونِ قَوْمِي بہتر لوگ میرے زمانے
 میں یعنی اصحاب میرے اور انکی بزرگی پر بری دلیل یہ ہے کہ جہاں مبارک حضرت محمد
 مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کا بغیر واسطے کے دیکھے ہیں اور دین اور قرآن خاص انکی زبان
 مبارک سے سنکر شریعت کی راہ چلا ہیں رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُمْ شائین
 آیا ہے يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا کا خطاب انھیں کو فرمایا ہے جسے ایمان لایا اور صحبت جناب
 اشرف صلی اللہ علیہ وسلم کی پایا اگرچہ ایک نظر دیکھا ہو اور اسنی ایمان پر ثابت ہو
 دنیا سے کیا ہو اُسے صحابی کہتے ہیں اگرچہ اولیاء اللہ کثین صحبت معنی حاصل ہے
 اما فضیلت ظاہر کی صحبت کی زیادہ ہے کیونکہ یہ ظاہر کی ملاقات ہے اور وہ خواب
 میں دیکھے بیت پر میرے سارے صحابہ تمام ہیں بہتر انھیں کا سَجُونِ مقام و اختلاف
الْأَرْبَعَةِ أَفْضَلُ الْأَصْحَابِ چار بار خلفاء راشدین کے جانشین پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم کے ہیں سبھی اصحابوں کے بہتر اور فاضل تر میں اول ابو بکر صدیق اکبر دوسرے
 عمر ابن خطاب کے یہ دونوں سسر ہیں جناب اشرف صلی اللہ علیہ وسلم کے

تیس عثمان ابن عفان چوتھے علی ابن ابیطالب کہ یہ دونوں داماد ہیں سداور عالم صلی
 اللہ علیہ وسلم کے رضی اللہ عنہم وفضلہم علیٰ ترتیب الخلفاء فضیلت اور بزرگی انکی
 موافق ترتیب خلافت کے ہے یعنی جو اول وہ افضل ہے پس صدیق اکبر فاضل تر
 ہیں عمر ابن خطابؓ اور یہ دونوں بہتو ہیں عثمان بن عفانؓ اور یہ تینوں افضل ہیں علی
 ابن ابیطالبؓ بیت خلافت فضیلت کی ترتیب ایک ہے جو اول وہ افضل فضیلت میں دیکھ
 وَاَلْمُرَادُ بِالْأَفْضَلِيَّةِ أَكْثَرِيَّةُ النَّوَابِ بوجہ چاہئے کہ یہ فضائل صحابہ کرام کے کہ مذکور
 ہوئے باعتبار کثرت ثواب کے ہیں کہ دین اسلام میں کوشش زیادہ کیے ہیں اور مسلمانوں کو
 انھوں نے نفع زیادہ پہنچایا ہے کیونکہ یہ فعل کسی جہ کی اسیر اجزائی حاصل ہوا تھا باعتبار
 زیادتی شرف اور بزرگی نسب کی اور بہتری جو ہر ذات کی کہ یہ شرافت مخصوص بنی فاطمہؓ
 ہے کیونکہ یہ عطا حق ہے اور موجب الہی کہ سید المرسلین علیہ السلام کے کلمے میں یہاں بحث
 دور و دراز ہے اصل میں دیکھا جائے وَمِنْ اللّٰهِ التَّوْفِيقُ فَبَاقِيَ الْعَشْرَةِ الْمُبَشِّرَةِ
 پس خلفاء راشدین کے بعد باقی مشرکہ کہ چھ تین تین فضیلت میں زیادہ ہیں کیونکہ حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم نے حق میں جنت کی بشارت دی اور فرمایا ہُوَ أَكْبَرُكُمْ فِي الْجَنَّةِ
 وَنَحْمُ فِي الْجَنَّةِ وَنَحْمُ فِي الْجَنَّةِ وَعَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ وَطَالِحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَزَيْنُ
 فِي الْجَنَّةِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ ابْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ وَسَعْدُ ابْنُ أَبِي
 وَقَاصٍ فِي الْجَنَّةِ وَسَعْدُ ابْنُ زَيْدٍ فِي الْجَنَّةِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ ابْنُ
 الْجَحْلَحِ فِي الْجَنَّةِ یہ دس تن ہیں اس امت کے اور افضل صحابہ اور بزرگ قریشوں کے
 اور پیشوا مہاجر و ان کے اور قرابت قریب سے حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کے ہیں
 کہ ہر جنگ اور نصیبت میں رفیق شفیق مالی اور جانی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کے تھے رضی اللہ عنہم

اور بوجھا چاہئے کہ اس دس تن کے سواے اور ون کو بھی حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے جنت کی بشارت دی ہیں چنانچہ خاتون جنت فاطمہ زہرا اور امام حسن اور امام حسین اور خدیجہ کبریٰ اور عائشہ صدیقہ اور حمزہ اور عباس اور سلمان اور صہیب اور عمار بن یاسر وغیرہ صلی اللہ علیہ وسلم کے ہم کشتین کے نام بنام تفصیل انکی کتاب تحقیق الاشارة فی تفسیر البشارة میں دیکھا جاتا ہے اما اس دس تن کو ایک مجلس میں بشارت دی گئی اسلئے یہی مشہور ہیں اور اہل بدعت ان بزرگوں کی جناب میں ادب ہو ہیں اسلئے اہل سنت اپنے عقاید میں ذکر خودیکا اس دس تن کی بیان کرتے ہیں حاصل یہ کہ جنھوں نے تحقیق پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نے جنت کی بشارت دے ہیں انکو یقین جانا چاہئے کہ وہ بیشک جنتی ہیں اور باقی جو موس میں ہیں وہ جنتی ہیں اور جو کافران وہ جہنمی پس کسی کا حق میں تعین کر کے نہ کہا جائے کہ فلا نامیشک بہشتی ہے اگرچہ وہی کامل ہو وے یا فلا نامیشک دوزخی ہے اگرچہ کافر ہو مگر جبکہ یقین معلوم ہو کہ فلا نامیشک ابوجہل لعین جیسے ایمان مواجی اسے بیشک جہنمی جانا چاہئے اور جس نے ایک بار ایمان کا اقرار کیا اور پھر اسے کفر صادر نہ ہو وہ مسلمان ہے اگرچہ اقرار کر کے سو برس پیچھے موا ہو کہ چونکہ آخر کو اقرار کرنا شرط نہیں ہے واللہ اعلم فأهل بدیر پس عشرہ مشرہ کے بعد اہل بدر بہتر اور فاصل تر ہیں اور یہ بھی جنتی بیشک ہیں کہ انکی شانیں آیات ہیں اِنَّ اللّٰهَ قَدْ اٰطَاعَ عَلٰی اٰهْلِ بَدْرِ فَقَالَ اِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ مَقْرَر اللہ تعالیٰ مطلع ہوا بدر والوں پر پس فرمایا کرو جو تم چاہو تحقیق محبت میں نکلو اور آیات ہیں لَنْ يَدْخُلَ اللّٰهُ النَّارَ دَجَلًا شَهِدَ بَدْرًا وَالْحَدِيثُ بَرَزَ دَاخِلًا مَرَّ يَكَا اللہ تعالیٰ دوزخ میں اس مرد کو جو حاضر ہوا بدر اور مدینہ میں بوجھا چاہئے کہ ہجرت کے دوسرے سال مکہ معظمہ کے کافروں بدر کے مقام میں

لڑائی ہوئی جس میں مسلمان لوگ مہاجر اور انصار ملکر تین سو تیرہ تین تھے اور کافر لوگ
 پچاس کم ہزار جن سب جانہ تعالیٰ نے مومنوں کی ملکیت کو پانچ ہزار فرشتے بھیجا
 مومنوں کو فتح پائی اور کافروں کو شکست اور اسی لڑائی میں عتبہ اور خنیسہ اور جہل
 وغیرہ قریشیوں کے برے نامی سردار کفار جہنم کو پہنچے جن میں سے بیان اسلام
 زیادہ قوت اور عزت پائی جس اور عشرہ مبشرہ بھی اہل بدر میں داخل ہیں مگر عثمان
 بن عفانؓ کہ بی بی رقبہ کی بیمار داری کیواسطے اپنے گھر رہے تھے اگرچہ وہاں حاضر
 اما حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے انکو اہل بدر میں گنے ہیں اور غنیمت کے مال سے انکا حصہ
 نکالا جن حدیث شریف میں آیا ہے جو فرشتے کہ وہاں حاضر تھے انکی فضیلت اور
 فرشتوں پر زیادہ آئی جس فَاَهْلُ اُحُدٍ پس اہل بدر کے بعد اہل احد بہتر اور فاضل
 ہیں ہجرت کے چوتھے سال اُحد کے پہاڑ پاس لڑائی واقع ہوئی جس وہاں مسلمانوں پر
 بہت سختی اور محنت پڑی جس بیان نک کہ جناب اشرف صلی اللہ علیہ وسلم کے
 وہاں مبارک کا کچھ ایک کونہ وہاں شہید ہوا جس اور سید الشہداء امیر حمزہ اور
 ستر صحابی دوسرے اس وقت شہید ہوئے اور عشرہ مبشرہ بھی اہل احد میں داخل
 ہیں فَاَهْلُ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ پس اہل احد کے بعد اہل بیعت فاضل ترین کہ بعد صلح حدیبیہ
 کی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کے ساتھ مسلمانوں ایک جہاز کے تلے بیعت کے ہیں کہ بیعت
 رضوان کہتے چنانچہ حق سبحانہ تعالیٰ فرماتا ہے لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ
 اِذْ يَبَايَعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ بِعَيْنِ الْبَصَرِ تحقیق راضی ہو اللہ مومنوں
 جب کہ بیعت کئے انھوں نے تجھ سے نیچے جہاز کے پس جان لیا جو انکے دل میں جو
 حدیث شریف میں آیا ہے لَا يَدْخُلُ النَّارَ اَحَدٌ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ

جہاد کرنا پر اور کبھی دین اسلام کے ارکان بچانا پر اور کبھی گنہگاروں کی لڑائی میں معرکہ پر ثابت کرنا پر اور کبھی طریقہ سنت پر رہ کر بدعت دور ہونا پر اور کبھی طاعت اور بندگی میں حرص زیادہ رکھنا پر چنانچہ بعض انصار کی عورتوں نے بیعت لئے ہیں کہ ہرگز نوخہ مکہ میں اور بعض اصحاب کے فقیر اور محتاج تھے ان سے بیعت لئے ہیں کہ ہرگز کسی سوال نہ کریں پس اگر کسی کا سوار میں کوڑا زمین پر گر پڑتا تو وہ شخص اپنی سواری اتر کر اٹھالیتا اور کسی گھٹتا کہ تو اتحاد حاصل یہ کہ بیت پانچ قسم پر آئی ہیں بیعت خلافت کی اور بیعت اسلام کی اور بیعت تقویٰ پر پیگاری کی اور بیعت ہجرت اور جہاد کی اور بیعت جہاد پر ثابت کرنا کی پس صوفیوں نے یہاں بیعت سنت لئے ہیں کہ پیری مریدی اسی کا نام ہے پس پیر میں پانچ صفت ہونا شرط ہے اول یہ کہ عالم ہو کہ کتاب اور سنت سے خبر رکھے یعنی تفسیر اور حدیث استاد تحقیق کیا ہو اگرچہ مختصر کتاب ہو چنانچہ جلالین یا مدارک تفسیر میں اور مشکوٰۃ یا مصابح حدیث میں کیونکہ غرض بیعت امر معروف اور نہی منکر کرنا ہے اور ارشاد تہذیب اخلاق کے حکم بدخلتوں دور رہیں اور نیک خصلتیں حاصل کریں پس پیرِ سلیم سے یہ کب ہو سکتا ہے بیت زجاہل نیاید جز انحال بداء و زوشنود کس خبر اقوال بداء شرط دوسری یہ کہ عادل اور پرہیزگار ہو کہ کبیرہ گناہوں دور نہ اور صغیرہ پر مصر نہ ہو شرط تیسری یہ کہ دنیا زد نہ کرے اور آخرت کی طلب رکھے طاعت بندگی میں ہمیشہ مستعد اور دُعا و ماثورہ کہ حدیثوں میں آئی ہیں اُس کا شغل رکھے اور خدا تعالیٰ سے دل ایسا لگایا ہو کہ یادداشت اُس کا ملکہ ہو کہ شرط چوتھی یہ کہ معروف کا حکم کرنا والا اور منکر کا منع کرنا والا ہو دے اور عقل اور فہم کامل رکھے کہ جس کے کہنے پر اعتماد ہو کیونکہ شاہدی پکڑنی کے حق میں آیا ہے عَمَّنْ تَوَضَّعُوا مِنْ الشَّهَادَةِ جتنے تم راضی ہو شاہد پکڑو پس بیعت

میں بھی یہی حکم ہے شرط پانچویں یہ کہ مدت تک مشایخ کی صحبت میں رہ کر تربیت
پا یا ہو اور نور باطن کہ اُسے سکینہ کہتے ہیں اُسے حاصل کیا ہو کیونکہ بغیر محبت کے یہ نور
حاصل ہونا دشوار ہے چونکہ علم ظاہر کا وغیرہ ہنر بغیر استاد کے حاصل ہونا محال ہیں اور یہ
شرط نہیں ہے کہ اُسے کرامات اور خرق عادت صادر ہو یا اُسے کسب معاش کا ترک کر
بیٹھا ہو کیونکہ کرامت ریاضت اور مجاہدہ کا ثمرہ ہے شرط کمال کا اور کسب ترک کرنا خود
حرام ہے کہ شرع کا خلاف ہے بلکہ تھوڑے پر قناعت کرنا اور شبہ دور رہنا لازم ہے اور
سیرت کی بیعت تین طرح کی ہے کہ اول یہ کہ بیعت توبہ کی ہے کہ جمیع گناہوں سے توبہ کی دوسری
یہ کہ بیعت تبرک کی ہے کہ بزرگوں کے سلسلہ میں داخل ہونا جب کہ حدیث شریف سلسلہ
سند کرتے ہیں کہ اسمین خیر اور برکت ہے تیسری یہ کہ بیعت عفریت کی ہے کہ خدا
کی فرمان برداری میں خوب کمر باندھ کر مستعد ہونا ہے اور خدا تعالیٰ دل لگانا کی مقصد
اصلی ہے انا اول کی دو قسم کی بیعت کی وفائی یہ ہے کہ ترک کر جمیع گناہوں سے
اور اصرار کرے صغیرہ گناہوں پر اور جمیع طاعات فرض واجب شن کو خوب دل لگا کے
ادا کریں پس جس شخص سے اسمین تفاوت صادر ہو اس کی بیعت تو قبیح ہے جیسا کہ قرآن

مُجِیدِیْنَ اَیْمًا هِیَ اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤٰیثُوْنَکَ اَیْمًا یَا یَعُوْنُ اللّٰهُ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْہِمْ
مَنْ نَّکَثَ فَاَیْمًا یَنْکُثُ عَلٰی نَفْسِہٖ وَمَنْ اٰتٰہَا هَدٰی عَلَیْہِ اللّٰہُ فَمِنْہٗ
اَجْرًا عَظِیْمًا یَنْہٰی عَنْ لَوْکُوْنِ بَیْعَتِکِی تَجَمُّعًا نَّہِیْنًا مَّگْرِبَتِکِی اللّٰہُ تَعَالٰی
تھ پر ہے پس جس نے قول تو را سوا شنے تو را اپنے نفس پر اور جسے پورا کیا جس پر
عہد کیا پس قریب ہے کہ دیکھا اُسے اللہ تعالیٰ ثواب بڑا اور تیسری قسم کی بیعت کی
وفائی یہ ہے کہ ثابت رہے فرمان برداری پر اور تمام منہیات دور رہے جیسے کہ

کہ شرع میں منع جس اُستے پہان نکت کہ یہ عادت کرے اپنی تاثر نور کا اُسکا سینہ میں ظاہر ہو
 پھر بوجھا جائے کہ ایک ہی شخص سے پھر پھر کے بیعت کرنا جائز ہے کیونکہ جناب اشرف صلی اللہ
 علیہ وسلم سے صحابہ کرام بار بار کے ہیں اما اگر ایک شخص میں دیندار یا کچھ خلل پایا جاوے تو اور
 بیعت کرنا جائز ہے چنانچہ ناموس نکاح فسخ کرنا روایا ہے پس ایسا ہی اگر وہ مجاہد
 یا دور پرے کے ملاقات اُسکی میسر ہو تو بھی اور بیعت کرنا جائز ہے اما بغیر ان عذر و
 ایک کو جو رکرو دوسرے سے بیعت کرنا کھیل ہوتا ہے اور خیر و برکت سے محروم ہوتا ہے
 پھر بوجھا جائے کہ پیر پر واجب ہے کہ اول مرید کو فرماوے موافق اہل سنت و جماعت کے عقیدہ
 اپنا درست کرے تسبیح فرماوے کہ کبیرہ گناہوں سے دور رہے اور مغیرہ پر پشیمانی کیجئے تسبیح
 فرماوے کہ ارکان اسلام کے چنانچہ نماز روزہ زکوٰۃ حج خوب احتیاط سے شرایط اور آداب
 کے ساتھ ادا کرے تسبیح فرماوے کہ معاش اپنی چنانچہ کھانا اور پینا اور لباس پہنا اور کلام
 کرنا اور کسی صحبت رکھنا اور جو رو تچو نکلی اور باندی غلام وغیرہ خدمت گار دیکھی حق
 گذاری کرنا اور بیوپار وغیرہ سبھی معاملہ اپنا موافق حکم کتاب کے درست کرے تسبیح
 فرماوے کہ صبح و شام وغیرہ کی جو دعائیں آئی ہیں اُسکا اور ورکے اور فرماوے کہ باطن
 کی بیماریوں پر ہنیر کرے چنانچہ ریا اور عجب اور حسد اور بغض کہ یہ سخت بیماریاں ہیں
 اور فرماوے کہ قرآن مجید پڑھتا رہے اور آخرت کو یاد کرتا رہے اور علم کی مجلسوں میں
 اور ذکر کے حلقوں میں اور مسجد و مین جاتا رہے پس جو کوئی اس طریق سے آداب
 دین کے سیکھے وہ مرید طالب حق کا ہے اُسے شغل باطن کا بتاؤ و اللہ اعلم بیان
 نکت ترجمہ ہے قول جلیل کا پس اس مضمون خوب ظاہر ہوا کہ مرید ہونا سنت
 حق فرض اما بعد تصبیح عقاید کے کہ فرض عین ہے پس جسکا اعتقاد اہل سنت

اور جماعت کے موافق ہوو اگرچہ ایک قول میں خلاف عقیدہ رکھے یا فسق فجور میں مبتلا ہوو
 اگرچہ ایک کہنہ ہوو اسکی پیری اور مریدی دونوں درست نہیں چنانچہ ہمارے زمانے کے لوگوں کا
 حال علاوہ تازہ ہیہ کہ پیر و نکو خیال بون چکی ہمارے مرید ہمارے دامن سے چھوٹنے لگے اگرچہ بکار
 کا فریب دین ہوں اور مرید و نکو گمان بون چکی پیالہ پینے سے ہمارا تیرا پار ہی اگرچہ ایمان
 نہ ہو نفوذ باللہ من ذلک انخیال کس نیند میں بھولے ہیں یہ غفلت کے مار پیچارے پیغمبر
 خدا سا کون ہادی کامل ہی اپنے چچا ابو طالب کو چاہا کہ ایمان کی ہدایت پا کر جنت میں آوے
 خدا تعالیٰ منع کیا اور فرمایا اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي
 مَنْ يَشَاءُ جسے تو چاہے وہ جنت میں نہ آئیگا و لیکن خدا جسے چاہے آجنت میں لاوے اور
 خاتون جنت سا کون مرید پاکت دامن ہی انکی شانیں فرما ہیں اِخْلِيْ بِاِلْفِ طَائِفَةٍ
 وَلَا تَكُنْ عَلٰى اَنْ اَبَاكَ مُحَمَّدٌ عَلٰى كَا تَوْشِعَ سَاعَةً رَّكْعَةً اِحْيٰ فَاطِمَةَ اور یہ میری سزا
 ست رکھ کہ باب تیرا محمد ہی وَاِلْفِ طَائِفَةٍ سَيِّدَةٌ لِّسَاءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَالْحَسَنُ
 وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ یعنی فاطمہؑ سردار ہیں جنتی عورتوں کے اور امام حسن
 و حسینؑ سردار ہیں جنتی جوانوں کے یہ عبارت حدیث شریف کی ہی ہو چکا ہے
 کہ بہتر اور کامل تر تمام عالم کی بی بیوں کے یہ پانچ تن ہیں کہ فاطمہؑ زہراؑ اور مریمؑ بنت
 عمرانؑ اور عایشہؑ صدیقہؑ اور خدیجہؑ کبراؑ اور اسمیہؑ بنت مراحمؑ جو روفیہؑ کن کی رضا
 اللہ تعالیٰ عنہن بن فضیلت ہر ایک کی اور اختصاص انکا حدیثیث میں مذکور ہی چنانچہ
 از واج مطہرات میں اول دین اسلام کو باری خدیجۃ الکبریٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہا نے
 دئے ہیں پس اس لئے جن سبجانہ تعالیٰ نے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم پر دوسرا علاج
 اُنکے ہونے حرام کیا تھا اور عایشہؑ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا خاص محبوب میں حضرت

صلی اللہ علیہ وسلم کے اور ان کے سوا کوئی بارگاہی بی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 نکاح میں نہیں آئی ہے اور مریم اور آپ رضی اللہ عنہا نبی میں حضرت پیغمبر
 صلی اللہ علیہ وسلم کے نکاح میں ہونے لگن امان پانچو غن زیادہ کون ہے اس میں
 اختلاف آیا ہے کہ خاتون جنت کا مرتبہ سبھوں زیادہ ہے کیونکہ وہ جبر ہے
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کا جیسا کہ آپ نے فرمائی ہیں فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فاطمہ
 کلجے کا ٹکڑا ہے میرے پیغمبر علیہ السلام کی خاطر کے واسطے حق سبحانہ تعالیٰ نے
 خاتون جنت کے ہوتے دوسرا نکاح کرنا علی ابن ابیطالب پر حرام کیا تھا کیونکہ انکو شرف
 ذاتی ہے اور اورونکو فضیلت کسی کہ موجب کثرت ثواب کا ہے جو ہر ذات کا پس
 اسے جو شرف بی فاطمہ کو ہے سو بی ہاشم کو نہیں اگرچہ وہ بھی آل نبی ہیں خصوصاً
 حسین رضی اللہ عنہما کو سیت بھی حضرت حسن فاطمہ اور حسین بیہ تینوں ہی کے جگر
 گوشے میں کیونکہ یہ خاصہ ہے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کا کہ بیٹی کی اولاد کو حکم نسبت کا
 دے بن پس یہ حکم غیر کو نہیں ہے اگرچہ سید کی بیٹی کی اولاد ہو مخدم ہاشم
 حسنی رحمۃ اللہ نے جامع الفتاویٰ اور عنایہ اپنی کتاب بیاض میں لایا ہے کہ سید
 کا فرزند غیر کی باندگی خواہ رضاعی دودھ پیا ہو یا نکاح سے وہ حر ہوتا ہے پس
 باندگی کا مولانا اسے اپنی ملک میں لے گا اور اسے بیچے گا کیونکہ اس کے جد محمد علیہ السلام کا
 شرف ہے اسے بہ بھی خاصہ ہے محمد علیہ السلام کا پس یہ حکم غیر کو نہیں ہے
 اور شرح شرعۃ الاسلام لایا ہے کہ عالم متقی پر بزرگوار کو نہیں جائز ہے کہ سید بزرگی
 لیکر مجلس میں بیٹھے کہونکہ یہ ادبی ہے دین میں اس کے حاصل یہ کہ بی فاطمہ
 واجب التعظیم ہیں اور دوستی انکی لازم ہے جیسا کہ قرآن مجید میں خدا فرماتا ہے قُلْ لَا

اسْتَلْكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا إِلَّا الْوَدَّهَ فِي الْقُرْبَىٰ کہ اے محمد علیہ السلام اُن
 لوگوں کتین میں نہیں چاہتا ہوں جسے اوپر قرآن پہنچانے کے اجر کے بدلہ اسکا
 ہونے مگر چاہتا ہوں کہ دوستی کرو تم قرابت کی میری ہر چند حسنین کی ذات
 بابرکات باعتبار قرب درجہ اور صافی جوہر کے کمال اور فاضل ترجہانی شرافت اور
 سیادت اولاد کی انھوں کی قیامت تک بھی باقی ہے اگرچہ ظاہر میں مسی بدکار ہو
 چنانچہ یحییٰ بن عمر مقبول اہل رحمت اللہ نے نشر محاسن میں لایا ہے اگر کوئی سید
 گنہ اور بد فعل اور بدعت پر مھربود تو اُسے بدگمان نہو اچاہئے کیونکہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 کی خاطر کے واسطے حق سبحانہ تعالیٰ آخر دم اُسے توبہ نصیب کر جاتا ہے جب کی انکسین
 تھنہ می ہو دین اگرچہ یہ حال آخرت کا سواے خدا تعالیٰ کے کوئی نہ جانے پس وہ پاک
 ہو کر جنت میں آئے گا چون کہ قرآن مجید میں خدا تعالیٰ فرماتا ہے اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ
عَنكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا نہیں چاہتا ہے خدا تعالیٰ
 تم پر یہ کہ دور کرے تم سے پیدہی گناہوں کی اے اہل بیت نبوی اور پاک کرے تمکو پاک کرنا
 اما پختن پاک اور چارہ معصوم کہنا یہ مقولہ رافضیوں کا ہے کیونکہ اہل بیت محفوظ ہیں
 گناہوں سے نہ معصوم حاصل یہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کی خاطر کو واسطے حقتالی اہل بیت کو
 ضایع کر جائز شد علیہ ایمان درست چاہئے بلکہ ایمان نماز کیو شد علیہ نسبت درست
 ہووے اما احکام شرع کے انہر جاری کرنا آہا ہے کیونکہ ہم اشعین نائب شرع کے ہیں
 نہ خاوند انکے جب کہ کوئی اپنے غلام کو فرما دے کہ اپنے خاص بیٹے کو ادب دیو
 پس وہ غلام میانکے کہنے سے اسکو ادب دیو اما وہی ملاحظہ نظر میں رکھے کہ میں
 غلام غلام ہوں اور میان میان ہیں جسکے غیر کے حقین ہیں اور اشراف باہر دیگر بھی

یہی ملاحظہ رکھیں کہ ہر ایک کو واجب التقیم جانیں انا شریف اپنی ذات پر خوف غالب رکھے
 اور سب پر راہو کر گناہو غین نہ پڑے کیونکہ یہ مسئلہ ظنی بحث قطعی جیسے ذات مبارک
 صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہیں اِنِّیْ لَا اَحْسِبُکُمْ لِلّٰہِ وَاَتَّقِیْکُمْ لَہٗ تحقیق میں تم زیادہ
 خدا سے ڈرتا ہوں اور فرمان برداری میں کسی بہت کرتا ہوں پس ہم گس گنتی میں ہیں پس
 اگر کوئی شریف اپنی ذات کو خلاف شرع کا دیکھے تو جانے کہ اپنی نسب میں کچھ خلل ہے
 کیونکہ سب ناسید خلق کے نزدیک سید ہیں چنانچہ کسی سید کی حلیہ کسی غیر انجان
 اور شبہ و طی کیا ہو اور اُسے فرزند پیدا ہو پس لوگ سبھی بون جانے کہ وہ فرزند
 سید کا ہے اور اب ہی بسا سید کہ خلق کے نزدیک ناسید ہیں جب کہ سید
 کسی غیر کی حلیہ سے انجان اور شبہ و طی کیا ہو اور فرزند جسے خلق سبھی کہیں گے کہ ناسید
 ہے انا خدا کے نزدیک وہ خاص سید ہے کیونکہ شبہ کی و طی سے شرع میں نسبت ثابت
 ہوتا ہے اگرچہ محرم ہو پس یہ شبہ آگے ہوتے سید اپنی نسب کے بھروسے
 بے پردہ کیوں نہ اور عشرہ مبشرہ کہ جنکے حقین حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے جنت کی
 بشارت دے ہیں وہ سخت و بخت نامک تھے اور حدیث شریف میں آیا ہے کہ جب نبیل
 علیہ السلام دوزخ کو یاد کیا کہ بیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ تم اس عالی
 مرتبے کا ساتھ جہنم کی دہشت رکھتے ہو عرض کئے کہ خدا تعالیٰ کی درگاہ لا ابالی ہے
 اے میں جیسا میرا نصیب نہ ہو پس جب نبیل جیسے مقرب کا یہ حال ہے تو غیر کا بیان
 کیا اسر اخلاصہ شرمحاسن کا ہے وَالْحِلَافَةُ لَعَدَا رَسُولَ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ
وَسَلَّمَ تِلَاوَتُونَ سَنَہٗ ثُمَّ بَعْدَہٗ مَلٰئِکَہٗ وَاَمَارَۃٌ بَعْدَہٗ غَیْرِہٗ صلی اللہ علیہ وسلم کے
 تیس برس تک پیروی پر انکی خلافت رہی ہے پھر بادشاہ لوگ خود کا حکم

چلانے اور اسے ہو حضرت علی ابن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی شہادت فرمیں
 پورے ہو میں انا تحقیق یوں کہ چھ مہینے باقی رہے تھے سو امام حسن بن علی
 رضی اللہ تعالیٰ عنہما نے پورے کے اور خلافت سے ہاتھ اٹھاؤ **وَبَكَفُّ عَنْ ذِكْرِ الصَّحَابَةِ**
الْأَخْيَرِ اہل سنت اور جماعت کا طریقہ یوں ہی حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے
 جمیع صحابہ کرام کو بہتر جانیں اور ذکر خوبی کا انکی کریں سیغے ہرگز بد کی نسبت طرف
 انکی روا کر کہیں اور جناب میں انکی بے ادب نہ ہو وین کہ یہ طریقہ رافضی اور خارجہ بیچا
 ہی ہر چند لڑائی اور جھگڑے انہیں بہت ہوئے ہیں انا انکی وجہ وہ خوب جانتے
 تھے ہننے اسین دخل کر کے زبان چلانا اور بدگمان ہونا خوب نہیں ہی بلکہ کمال
 نقصان ہی خدا تعالیٰ انکی شان میں فرماتا ہی **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ**
مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ محمد رسول اللہ کے اور جو انکے ساتھ ہیں سخت
 ہیں کافروں پر مہربان ہیں اچھین اور فرماتا ہی رضی اللہ عنہم ورضوانہ اور عین تعلیم
 کر کے فرمایا ہی **وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِأُولَئِكَ**
الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا اُنکے
 رُؤُفِ رَحِيم اور جو آئے بعد انکے کہے اے رب ہمارے بخشد بے جھکا اور ہمارے
 بھائیوں کو جنہوں نے سبقت کی ہم سے ایمانیں اور مت رکھ ہمارے دلون میں کینہ مومنوں
 انی رب ہمارے بیکت تو نرمی والا مہربان ہی اور حدیث شریف میں آیا **اصْحَابِي**
كَالْجُوفِ بِأَهْلِهِمْ اُتَدَّتْ بِيَهُمْ اَصْحَابِ سِرِّماند تارونکے ہیں سکی بیروی کر بگے
 ہدایت پاو گے اور فرماے **اَكْرِمُوا اصْحَابِي** فَا تَهُمْ خِيَارُكُمْ اور فرماے **اللَّهُ اللَّهُ**
فِي اصْحَابِي لَا تَجِدُوهُمْ عَرِضًا مِنْ بَعْدِي مَن احبہم فنجني احبہم و مَن

اَبْغَضَهُمْ فَيُخَيِّبُ بَعْضَهُمْ وَمِنْ اَذَانَهُمْ فَقَدْ اَذَانِي وَمَنْ اَذَانِي فَقَدْ اَذَى
 اللّٰهُ تَعَالٰی فَيُؤْثِرُنَا اَمْ يَأْخُذُكَ هٰذَا حَاصِلُ يٰہ کہ صحابہ کرام کو صحبت پیغمبر علیہ السلام کی
 اسکی برکت سے سبھی مقبول درگاہ باری تعالیٰ کے ہیں پس کسی کے حق میں بے ادب
 ہونا روا نہیں ہے کیونکہ کسی احد کو خاص کر کے لعنت کرنا حرام ہے اگرچہ بالفعل کافر
 ہو مگر یقین جائے کہ ابوہریرہ جیسے کافر پر ہوا ہو پس ویسے کے حقین لعنت کرنا روا آیا ہے
 اسسوا سطرے یزید کا خاص نام لیکر کہنا اور لعنت کرنا روا نہیں ہے کیونکہ آخر اس کا معلوم
 نہیں کہ کس حال پر ہوا ہے بلکہ علیہ مَا يَسْتَحِقُّ کہنا آیا ہے وَالْجَهْدُ يَخْطِئُ
 وَيَصِيبُ اعتقاد کیا جائے کہ ہر ایک مجتہد نے قرآن اور حدیث میں قیاس کے محل میں فکر
 کر کے فقہ کے مسئلے کہا ہے اس میں فکر اسکی کبھی ہر محل آئی ہے اور کبھی خطا پائی تا وہ خطا معاف
 ہے بلکہ اس پر اجر عظیم پائیگا جیسا کہ حدیث شریف میں آیا ہے اِنْ اَخْطَاَتِ فَلَا تِ
 حِسَنَةٌ وَاِنْ اَصَبْتَ فَلَا حِسَنَةَ اور اس مجتہد کا قول پر عمل کر نیوالے مقلد کو رخصت ہے بلکہ
 اس پر واجب ہے کہ ایک مجتہد کا قول پر عمل کرے خواہ ایک بار خواہ ساری عمر تک یعنی ایک ہی مرتبہ
 پر ساری عمر عمل کرنا واجب نہیں ہے چاروں مذہب برحق جان دلیل چاروں علی حدیث قرآن
 آتا ایک عمل میں جانکر دو قول خلاف کے ملا نا روا نہیں اور تحقیق اس مسئلہ کی مقام مع التحذیر
 عَلٰی اَكْلِ قَاضٍ وَمُقْتِ عَنِيدٍ مِنْ مَّانِعِ التَّقْلِيدِ اس کیفیت جمع کیا ہے اس میں
 خوب ظاہر ہوئی وَاللّٰهُ الْمَوْفِقُ وَلَا تَنْكَرُ احَدًا مِنْ اَهْلِ الْقِبْلَةِ اعتقاد کیا جائے کہ
 مسلمان ہر چند گنہگار بدکار ہو اسے کافر کہنا نہیں آیا ہے مگر کفر اس کا جب ظاہر ہو تو تب ہر مسلم کفر
 جاری کرنا آیا ہے وَرُسُلُ الْبَشَرِ اَفْضَلُ مِنْ رُسُلِ الْمَلٰٓئِكَةِ وَرُسُلُ الْمَلٰٓئِكَةِ
 اَفْضَلُ مِنْ غَاۤمَةِ الْبَشَرِ غَاۤمَةُ الْبَشَرِ اَفْضَلُ مِنْ غَاۤمَةِ الْمَلٰٓئِكَةِ اعتقاد کیا جائے

کہ آدمیوں میں خاص لوگ کہ پیغمبر اور رسول میں بہتر اور فاضل ترین مقرب فرشتوں سے
 کہ وہ پیغام پہنچا نیوالے میں خلق کے طرف اور یہہ فرشتے افضل میں عوام لوگوں سے
 کہ اولیاء میں امتی پیغمبروں کے اور یہہ اولیاء افضل میں عوام فرشتوں کے غیر مقرب ہیں
 وَكِرَامَاتُ الْأَوْلِيَاءِ حَقٌّ اعتقاد کیا جائے کہ کرامت ولی کی حق اور درست ہے
 یعنی خرق عادت جو ولی سے صادر ہو وہ حق ہے اسکا انکار روا نہیں ہے جس کوئی
 کہ پیغمبر علیہ السلام کی پیروی موافق قاعدہ سنت جماعت کے درست کہے اور گناہ
 و دور رہے بلکہ مباحات پر ہیز کرے ولی کہتے ہیں انا اگر فعل گناہ کے اُسے صادر ہو تو
 ولایت اُسکی جاتی نہیں ہے جب تک کہ محبت خدا تعالیٰ کی اور رسول علیہ السلام کی باقی
 ہے تب تک ولایت اُسکی بھی باقی ہے پس ہر پیغمبر کی امت میں بھی یوں نہیں ولی ہو
 ہیں انا کافر سے یا غیر سنی سے یا سنی فاسق بدکار سے جو خرق عادت صادر ہو وہ
 اُسے اسنادِ راج کہتے ہیں یعنی رجعت دوری جیسا کہ لگ معلوم ہوا اور جو کچھ کہ پیغمبر کے
 معجزہ سے ہو سکے وہ ولی کی کرامت بھی ہو سکے روا ہے انا پیغمبر آپ کے بچ ہونا
 و شواہد وَلَا يَبْلُغُ وَلَا يَرُوحُ وَلَا يَنْبِئُ اعتقاد کیا جائے کہ کوئی ولی کامل
 پیغمبری کے درجہ کو نہ پہنچے کیونکہ پیغمبر معصوم میں جمیع گناہوں اور ماموں میں سلب نبوت
 اور خوف خاتمہ سے اور ولی معصوم نہیں ہے گناہوں سے اور ماموں نہیں ہیں سلب
 ولایت اور خوف خاتمہ سے وَلَا يَصِلُ الْعَبْدُ حَيْثُ يَسْقُطُ عَنْهُ الْأَمْرُ وَالْهَيْبَةُ
 اعتقاد کیا جائے کہ آدمی ہر چند محال درجہ کو پہنچے انا تخلف شرع کی کہ امر اور نہی ہے
 اُس کے سب سے ساقط ہوتے نہیں یعنی جب تک کہ عقل ہوش اس کا درست ہے
 تب تک طاعت اور بندگی موافق شرع کے اس پر واجب ہے پس اگر نہ کہے تو

ولایت سے دور ہو کر اور خوفِ حق کی آخرت کا مواخذہ اس کے سر پر رہیگا پس وہ جو لمحہ کہتے ہیں کہ کامل عارفون پر طاعت واجب نہیں ہے اور گناہوں سے انکو مواخذہ بھی نہیں ہے یہی سخن انکا کفر ہے اور گمراہی کیونکہ خدا تعالیٰ قرآن مجید میں فرماتا ہے
وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ بندگی کر پروردگار کی اپنے یقین تک کہ
 انا اسکا یقین ہے یا یقین تک تکلف سے بندگی کر پس بعد یقین کے بے تکلف
 خود بخود شوق و ذوق سے کریگا میت بہ تہدید طفلان بہ مکتب برزہ چھو و واقف شوند
 خود بخود میروند کیونکہ جسکو محبت الہی کی چاشنی لگتی ہے وہ بندگی میں چست چالاک
 رہتا ہے حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم اسقدر نماز کرتے کہ پاؤں مبارک آپ کے
 سو جھٹے پس پیغمبر علیہ السلام کون عارف زیادہ ہے کہ اتنے بندگی کا قطرہ کو یہہ

بلا عظیم ہے کہ جابلون میں پھیلی ہے اللَّهُمَّ غَافِنًا مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ الدُّنْيَا وَعَدَابِ
الْآخِرَةِ وَالْصَّوْمُ تَحِلٌّ عَلَيَّ طَوَائِفُهَا عتقاد کیا جائے کہ آیات اور احادیث کا حکم ظاہر
 معنی پر ہے اما ضرورت کے وقت تاویل کرنا آیا ہے پس ضرورت تاویل کرنا منع
 ہے اور محال تحقیق اس مسئلہ کی امام حجت الاسلام محمد غزالی رحمۃ اللہ کی کتاب سے

الفرقة بين الكفر والزندقه جو چھاپا ہے وَاللَّهُ الْمَوْفِقُ وَالْعَدُوُّ لِمَنْ
عَمَّا إِلَىٰ مَعَانٍ يَدْعُهَا أَهْلُ الْبَاطِنِ الْخَائِدُ اور ظاہر کی معنی جھوٹ کر طرف سے
 کہ فرق باطنیہ کرنے میں کفر اور الحاد ہے اور باطنیہ ایک فرقہ ہے کہتے ہیں قرآن اور
 حدیث کے ظاہر سے مراد نہیں ہیں بلکہ اسمیں اشارہ پوشیدہ ہے اور منظور ہے جو کہ
 کہتے ہیں نہ ظاہر میں فرعون تھا نہ موسیٰ بلکہ فرعون ملعون مراد نفس کشش چاروں
 موسیٰ علیہ السلام روح فرمانبردار پس اس سخن سے نہ نماز ثابت ہوتی جنت رفتہ

اور نہ حلال معلوم ہوتا ہے حرام غرض ان بد بختوں کی یہ ہر کس دین کا گھر کبار کی اور
 مار بن خذلہم للہ و انہم صوفیہ رحمۃ اللہ علیہ فرماتے ہیں ظاہرین فرعون اور موسیٰ
 علیہ السلام تھے باوجود اسکے نفس اور روح طرف بھی اشارہ نہیں سخن انکا درجہ
 رَزَقَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی حُبَّہُمْ وَاَعَادَ عَلَیْنَا بُرْکَاتِہُمْ وَفَتْحَاۤہُمْ رُوزِی کر
 اللہ تعالیٰ انکو انکی صحبت اور سحر ہم پر انکی برکت اور فتوح و فی دُعَاءِ الْاَحْیَاءِ لِلْاَمْوَاتِ
 وَصَدَقْتِہُمْ عَنْہُمْ نَفْعَ لَہُمْ اعتقاد کیا جائے کہ جیونے میت کے حقین دعا کرنا
 اور صدقہ دینا اس نیت سے کہ انکو ثواب اسکا پہنچے پس اس دعا اور صدقہ کا میت کو بڑا
 نفع عظیم ہے اور نماز جنازہ کی بھی دعا ہے حدیث شریف میں آیا ہے جس میت کے
 جنازہ کی نماز سوسلمان پڑھیں اور اس کے حقین شفاعت کر کے دعا مانگیں وہ میت اللہ کے
 جاتی ہے سعد بن عبادہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی مان وفات پائی تھیں جناب اشرف
 صلی اللہ علیہ وسلم کی خدمت میں اگر عرض کیا کہ میری مانے حق میں کیا بہتر صدقہ کروں
 فرمائے پیاسو نکو پانی پلانا خوب ہے پس سعد بن عبادہ کو اکھڑا دیا اور کہا ہذا
 کَلَامٌ تَعَلَّیْہِہُ کَوْنُ اسعد کی مان کہو اسے ہے یعنی اس کے حقین وقف کیا ہوں اور حدیث
 شریف میں آیا ہے الدُّعَاءُ تَرُدُّ الْبَلَاءَ وَالصَّدَقَةُ تَطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ اِذَا
 دُعَاءُ رُو بَلَکرتی ہے اور صدقہ خدا تعالیٰ کے غضب کی آگ کو بجھاتا ہے جیسے اور سو
 دنیا اور آخرت میں یعنی گناہوں کے سبب خدا تعالیٰ کے غضب کی آگ بھڑکتی ہے مکیو
 کچھ دیکر دل اٹکا تھنڈا کرنے سے لگتی ہے پس اس واسطے میت کے حقین فدیہ دیکر اسقاط کرنا
 آیا ہے یعنی مکلف کے سر پر فرض نماز اور روزہ وغیرہ عبادت بدنی سے راہ ہوا کی
 عوض میں میت کے ترکہ سے ہر نماز اور روزہ کے پیچھے آدھا صاع گیہوں کہ چہار رطل پتے

دوسیر ہو میں حساب کر کے ٹلٹ مال سے مسکین کو دینا پس اگر ترکہ و فاکر کے تر
 وارث اپنے مال کے دیوے اور اگر اس کے پاس ہو تو کسی سے قرض لے کے بھی دیوے
 پس اگر حساب کے موافق سب فدیہ مستند آوے تو اسکی قیمت کر کے اس کے عوض میں کچھ
 چیز فقیر کو بیچے کہ اسے حیلہ شرعی کہتے ہیں اور تحقیق اس مسئلہ کے مقام مع الحدیث خوب
 ظاہر ہو چکی وہاں اللہ التوفیق اور حدیث شریف میں آیا ہے کہ عالم اور متعلم علم سیکھنے والا
 جس کا ٹون پر سے گذرین اس کا ٹون کے مقبرہ سے چالیس دن تک عذاب دور ہوتا ہے
 فائدہ بیان تفصیلت عالم اور متعلم کی خوب ظاہر ہوتی ہے اور یہ بھی ثابت ہوا ہے کہ
 قرآن مجید کے حافظوں کو اور علم کے دُر سونگو مقبرہ نہیں محمود کہتے ہیں واللہ اعلم واللہ
 حُجُبُ الدُّعَوَاتِ وَفَضْلُهَا تَحْتَاجُ اِلَیَّ اَعْتَادَ کیا جائے کہ حق سبحانہ تعالیٰ اپنے کُر
 اور فضل سے دعا بندوں کی قبول کرتا ہے اور مراد انکی بر لانا ہے پس جو کوئی صدق توجہ
 اور حضور دل سے کرے اگر دعا کرے وہ البتہ مستجاب ہے خواہ دنیا میں خواہ آخرت میں
 اما دعا قبول ہونکی شرطیں لکھی ہیں کہ وہ ہو دین تو دعا قبول نہ ہو شرط اول امن
 یہ ہے کہ حضور دل اور قوت حلال ہو اللہم اَرزُقْنَا جَمِیعَ ذَٰلِکَ اور برائے قومیت کا
 یہ ہے استبطا اور استعجال کرے یعنی کہ میں بہت سی دعا کیا ہوں کوئی قبول
 نہیں ہوئی پس اگر شرط فوت ہو اور موانع موجود تو بھی فضل خدا کا وسیع ہے نہ امید
 نہ ہوا چاہئے حاصل یہ کہ دعا خد عبادت ہے الدُّعَاءُ مَخِ الْعِبَادَاتِ آیا ہے
 جیسا کہ عبادت سبب اوقات کے کہ خاص اسکا ہے واجب ہوتی ہے ویسی عاصی
 وقت بلا اور سختی کے سنت ہے جیسا کہ قرآن مجید میں خدا تعالیٰ فرماتا ہے ادْعُو
 اسْتَجِبْ لَكُمْ دُعَاءُ تَمِیرِکَ میں قبول کرونگا دُعَاءِ تمھاری اور کئی دُعَائِ میں

کہ اسمین ہمارا سراسر نقصان ہے اما میں معلوم نہیں وہ دعا حکیم کریم ہمارے پر احسان کر
 نہیں قبول کرتا جیسا کہ بادشاہ کے سامنے کھڑے کاٹونکا کنوار گھوڑا مانگے وہ اسے بیل دیو
 اگرچہ ظاہر میں خلاف مدعا نظر آیا ہے اما اصل میں عین احسان اور مہربانی اور کرم ہے
 کیونکہ گھوڑا زریں کریم بلکہ سرور گردن توڑ پکا اسکی پس اسے نہ دنیا میں مصلحت خواہ
 بیل اسے حقیق بہتر ہے کیونکہ کھیت کا کام آئیگا ویسا ہی دعا نقوی کی اور آرزو نفس کی
 آدمی کے حقیق نقصان ہے اور دعا کا فرکی شتاب نہیں ہے جیسا کہ قرآن میں آیا ہے وَمَا
 دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر دنیا کے مدعا پر مقبول ہے اور دعا مظلوم کی اگرچہ کافر
 ہو وہ البتہ مقبول ہے واللہ اعلم وَيُحْذِرُ الصَّلَاةَ خَلْفَ كُلِّ بَرٍّ وَفَاجِرٍ
 اعتقاد کیا جائے کہ ہر مسلمان کے پیچھے کیا متقی پر ہیزگار ہو گیا فاسق بدکار غازی ہر خدا درت
 ہے تا فضیلت جماعت کی بات سے نہ جاوے جماعت سنت مؤکدہ ہے اور فضیلت
 اسکی مشہور آئی ہے مگر امام نے احکام ارکان نماز کے جانتا شرط ہے پس اگر امام بدعتی کہ
 بدعت اسکی کفر کو پہنچی ہو اسے پیچھے نماز ناروا ہے وَتُورَى الْمَسْحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ فِي السَّجْدِ
 وَالْحَضَرِ اعتقاد کیا جائے کہ مسح کرنا موزوں پر حضرتین ایک رات دن یعنی آٹھ پہر تک
 اور سفر میں تین رات دن جو بیس پہر تک جائز ہے اگرچہ پاؤں دھونا غیرت ہے
 اما مسح کی رخصت کا اعتقاد رکھنا ضرور ہے کیونکہ یہ قول اہل سنت اور جماعت کا ہے
 اور اہل بدعت اسے منکر ہیں اسبواسطے علامت سنت اور جماعت کے تین چیز لکھے ہیں
 حضرت ابو بکر صدیق اور حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما کتین بہتر اور فاضل تر جانا اور
 حضرت عثمان اور حضرت علی رضی اللہ عنہما کی دوستی ملین رکھنا اور موزوں پر مسح
 جائز جانا وَاسْتِحْلَالُ الْمَعْصِيَةِ صَغِيرَةٍ كَأَنْتَ أَكْبَرُ وَأَسْتَحْقُّهَا كَقَوْلِ

اعتقاد کیا جائے کہ گناہ صغیر ہو یا کبیرہ اسے حلال جانتا اور ہلکا بوجھنا کفر ہے اگرچہ
 بشریت کے تقاضے سے اس کی خطا اور گناہ صادر ہو یا یہ کہ بد جانے اور اپنے کو
 تقصیر مند بوجھے کہ یہ علامت ایمان کی جس اور ہلکا بوجھنا یہ جس کے اُسکے کرتے کچھ
 دل پر پروانہ رکھے وَالْاِسْتِهْنَاءُ عَلَى الشَّرِيعَةِ كُفْرًا وَالْاِسْتِهْنَاءُ بِهَا كُفْرًا
 اعتقاد کیا جائے کہ شریعت کا حکم پر تھتھا کرنا اور اسے سخری کرنا کفر ہے اور بیعت
 کو ہلکی بوجھنا بھی کفر ہے کیونکہ یہ علامت دین محمدی کے انکار کی جس اشباہ کی شرح
 حموی میں لایا ہے اَلَاِسْتِهْنَاءُ بِالْعِلْمِ وَالْعِلْمُ كُفْرًا علم اور اہل علم کا تھتھا کرنا
 کفر ہے کیونکہ علم صفت باری تعالیٰ کی جس اُسے اپنے خاص بند و مکر جٹا ہے
 تا پغیر و نکی نیابت کر کے خلق کو شریعت کی راہ بتا دین پس اس کی حقارت جسے کیا
 وہ خدا کا مکر ہو نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ الْمَهَالِكِ فتاویٰ رحمانی میں لایا ہے کہ
 شیخ صدر الشہید رحمۃ اللہ نے کہا ہے جسے اہل علم کا استخفاف اور حقارت کیا اس کی جود
 پر طلاق واقع ہوتا ہے پس کسی شیخ سے پوچھا کہ اہل علم کا استخفاف کیا معلوم کیا جاو
 کیا جو کوئی اہل علم پر برائی لیکر مجلس میں بیٹھے یا جان اہل علم میں تھا ہو وہاں سے سوار ہو کر
 جاوے یا اہل علم کی تعظیم نہ کرے پس ایسے کاموین اہل علم کی حقارت ہوتی ہے کیونکہ خدا
 نے اہل شامین فرمایا ہے قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
 کیا برابر ہیں عالم اور بیعلم یعنی عالم لوگ بہتر اور افضل ہیں جاہلوں سے پس جسکو خدا امتیاز
 نے بزرگی اور فضیلت دی ہے جس اس کی کوئی تحقیر نہ کرے وہ کافر ہوتا ہے اس واسطے کیا
 خوب کسی نے کہا ہے بیت دران مردم مسلمان مجوسید کہ عالم راجا بل کہ شمارند
وَالْهَنْزَلُ بِالْكَهْنِ كُفْرًا کہ ہزل سے کفر کہہنا کفر ہے یعنی اعتقاد سے کہے

اما بات کی بات کفر کلمہ منہ سے بک دیک وہ بھی کفر ہے کیونکہ اس میں کفر کا متعلق
ہوتا ہے گناہوں کو ہلکا جاسے کفر ہوتا ہے تو کفر کو ہلکا جانے سے کب کفر ہو
نعوذ باللہ من ذلک کیونکہ جہل اس بات میں عذر نہیں ہے اور یہ حکم جان کر سخن
کرنے میں ہے اما خطایا سے یا سبقت لسانی سے زبان پر اسکی آوے وہ بالاعتقاد
کفر نہیں ہے وَلَا یَحْکُم بِکُفْرِ الشُّکْرَانِ جو کوئی شہ کھا کر مت عقل ہو اور یہود کے
پس اگر اسکی زبان سے کفر کلمہ آوے تو اسکا اعتبار نہیں ہے یعنی اس پر حکم کفر کا نہ کیا گیا

کیونکہ اسباب میں زوال عقل عذر ہے وَتَصَدَّقْ لَکَ اَہْلُ بَیْتِی بِدِیْنِ
الْغِیْبِ کُفْرًا اعتقاد کیا جائے کہ کاہن جو غیب کی باتوں کی خبر دے سچا مانے اسکا
سخن باور کرنا اور سچ ماننا کفر ہے حدیث شریف میں آیا ہے جو کوئی کہ کاہن کے پاس جا
اور کہنا اسکا سچ مانے وہ کافر ہوتا ہے اس میں کہ محمد نے لایا ہے اور نجوم والیکو سچا نہ کیا
بھی ہے حکم ہے وَالْیَاسُ مِنْ اللّٰهِ کُفْرًا خدا تعالیٰ کی رحمت بے امید ہونا کفر ہے
جیسا کہ قرآن مجید میں فرمایا ہے وَلَا یَلْبِسُ مِنْ رُوحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمَ الْکَافِرِیْنَ مسلمان
ہر چند گنہگار بدکار ہو اما رحمت الہی سے امید نہ ہو اور توبہ کرنے سے بھی محروم رہے
بلکہ اعتقاد یوں رکھے ہر چند بدی بری ہے اگرچہ کفر ہو توبہ کرنے سے وہ غفور رحیم اللہ
بخشیکا بلکہ توبہ مسلمان مرے حقین بھی امید ہے شاید کہ اُسے درگزر کرے اور
عذاب جنت میں لاوے وَالْاٰمِنُ مِنَ اللّٰهِ کُفْرًا خدا تعالیٰ کے عذاب سے ڈرا اور ڈر مت
ہونا بھی کفر ہے وَلَا یَاْمَنُ مَعَکُ اللّٰهُ اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُوْنَ یعنی نہ تر ہو
اللہ کے کرے مگر قوم زیان کار آیا ہے اصل میں مکر کی معنی دھاگنا اور فریب دینا ہے
اور خدا کا کردہ ہر کس بند کیونکہ ہر شرت نہ پکڑے بلکہ وہ میل دیکو اور ناز و نعمت دروازے

اُس پر بہت کھین تا غافل اور مغرور ہو کر گناہوں میں زیادہ مستغرق ہو گئے ہیں یکایک اسکو
 پکڑے کہ اُسے گمان نہ ہو وَالْاِيْمَانُ بَيْنَ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ اعتقاد کیا چاہے کہ اپنا
 درمیان خوف اور رجاء کے جسے اگر کسی سے سنے کہ سوا ایک شخص کے کوئی جنت میں نہ جائے
 تو یوں جانے شاید کہ وہ شخص میں ہونگا پس اُس امید پر نیک راہ پکڑے اور دُرتا
 ایسا رہے کہ اگر کسی سے کہے کہ ایک تن کے سوا جہنم میں کوئی نہ جائے گا تو یوں جانے کہ کہیں
 وہ ایک میں نہ ہوں پس دہشت سے بدراہ چھوڑ دو امانت رستی کی حالت میں آئے
 دہشت غالب رکھے اور موت کے نزدیک جناب باری میں مغفرت کی امید قوی رکھے
 اسبواسطے اَوَّلُ خَوْفٍ بِحَيْثُ رَجَاءٍ اِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَاَنَّ اللَّهَ
 عَفُوٌّ رَحِيْمٌ اباہی یعنی تحقیق کہ اللہ تعالیٰ اپنے دشمنوں کو سخت عذاب دینے والا ہے
 اور تحقیق کہ اللہ تعالیٰ اپنے دوستوں پر بڑا مہربان ہے تکمیل ہو چکا ہے کہ اول
 ایمان لانا اور شرکت سے پرہیز کرنا فرض ہے پھر وہی ہی سنت اور جماعت
 کے تابع ہونا اور بدعت دور رہنا فرض ہے پھر طاعت اور بندگی موافق
 شریعہ کے کرنا اور فرعیہ گناہوں سے پرہیز کرنا فرض ہے جب کہ قرآن مجید میں
 اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا عَلٰی الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا نٰہیں ہے اور اُن لوگوں کے کہ جنھوں نے ایمان
 لایا ہے اَمِنُوْا عَلٰی الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اور عملِ صالحات اور عملِ نیک سے کئے ہیں بِنَحْنِہِمْ کچھ گناہ ہیں
 طَمَعُوْا بِحَيْثُ اَمِنُوْا کہ کھائے ہیں اُنھوں نے وَاِذَا مَا اٰتَوْا جِبْہِہُمْ بَیْزِہُمْ
 وَاٰمَنُوْا اور ایمان پر ثابت رہیں وہ وَاَمِنُوْا عَلٰی الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اور عملِ نیک کریں ثُمَّ اٰتَوْا
 پھر پرہیز کریں وہ وَاَمِنُوْا اور ایمان کامل کریں ثُمَّ اٰتَوْا پھر پرہیز کریں وَاَحْسَنُوْا
 اور احسان اور اخلاص کریں وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ اور خدا تعالیٰ دوست رکھتا ہے

احسان سے بندگی کرنیوالوں کو امام حجۃ الاسلام محمد خیرالی رحمۃ اللہ نے منہاج العابدین
 میں لائیں کہ اس آیت کریمہ میں پہلا تقویٰ بدعت سے ہے اور ایمان ساتھ اسکے
 توحید ہے اور دوسرا تقویٰ شرکت سے ہے اور ایمان ساتھ اسکے اقداسنت اور
 جماعت کا ہے اور تیسرا تقویٰ فرعیہ گناہوں سے کہ مقابل اسکے احسان آیا ہے
 وہ کیا تقویٰ پر استقامت کرنا ہے پس اس آیت کریمہ میں تین منزلیں تقویٰ کی
 جمع ہوئی ہیں اول منزل ایمان ہے اور دوسری منزل سنت اور جماعت ہے
 اور تیسری منزل استقامت ہے انتہی اور حدیث شریف میں آیا ہے کہ سرور عالم
 صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا مَنْ تَقَرَّبَ إِلَىَّ بِفَرْقَةٍ فَهُوَ كَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَىَّ بِثَلَاثَةِ سَبْعِينَ فَرْقَةً
وَهُوَ تَوَلَّى فِي الشَّارِ ہوئی گئے بیچ دوزخ کے یعنی بسبب اعتقاد بدالواحدا
 مگر ایک تولا اُن میں سے کہ وہ ناجی ہے جہنم سے نجات پائیگا قالوا لَا تُخَالِفُوا اصحابوں
 من ہی یا رسول اللہ کونسا وہ تولا کہ نجات پائیگا وہ اسی پیغمبر خدا کے قال
 فرمایا جناب اشرف صلی اللہ علیہ وسلم نے الذین هُمْ وہ لوگ کہ ہوئے علی کہا
 انا علیہ اور چیز ایک کے کہ ہوں میں اور اس کے واصحاب میرے ہیں
 اور میرے اصحاب جس اعتقاد اور حال پر ہیں وہ اعتقاد جو رکھتے ہیں اور وہی حال چلا
 وہ ناجی ہے وہی السنۃ والجماعۃ وہی سنت اور جماعت ہے اور بری دلیل
 قوی سنت اور جماعت کی حقیقت کی پہچان ابدال او تا دغوث قطب جہان تک کہ صاحب
 کمال ہو ہیں اور ہوتے ہیں سبھی اہل سنت میں اور کوئی بدعتی آج تک ملی ہو نہیں
 اور ہرگز نہ ہو گا کیونکہ شرع وہی ایک ہے اور بزرگوں نے اپنی کتابوں میں بھی ظاہر کیا

کہ راہ اہل سنت کی حق ہے اسی راہ سے یہ مرتبہ پاس ہیں اور باقی راہیں سب
باطل ہیں پھر بوجھا چاہئے کہ بدعت پانچ قسم پر ہے ایک بدعت واجب ہے
مانند علم صرف اور نحو کے کہ معانی آیات اور احادیث کے سمجھنا اس پر موقوف ہے
اور دوسری بدعت مستحب ہے مانند رباط اور مدر بنائیکی اور تیسری بدعت مکروہ
ہے مانند نقش اور زنگار مسجد ونگی اور چوتھی بدعت مباح ہے مانند مصافحہ کر نیکی
کہ بعد نماز صبح اور عصر اور جمعہ اور عیدین کی کرتے ہیں اور پانچویں بدعت حرام ہے
جیسا کہ مذہب اہل بدعت کی خلاف اہل سنت کے ہیں مانند رافضی اور غیر مہدی وغیرہ کے
حاصل یہ کہ سبھی یہ بدعتیں دو طرح پر ہیں حسنہ اور سیئہ جو کچھ کہ موافق قاعدہ
شریعت کے ہیں اُسے بدعت حسنہ کہتے ہیں چنانچہ بدعت واجبہ اور مستحبہ اور مباحہ
ہیں اور جو کچھ کہ مخالف شریعت کے ہووے اُسے بدعت سیئہ کہتے ہیں چنانچہ بدعت
محرورہ اور مکروہ ہے پھر یہ سبھی بدعتیں بھی دو روش پر ہیں ایک بدعت اعتقادی
اور دوسری بدعت عملی ہے پس اعتقادی بدعت بہت بدعت عملی کیونکہ بد
اعتقاد کا عذاب بہت سخت ہے بد عمل پھر بوجھا چاہئے کہ ہر ملک میں کئی طرح
بدعتیں ہیں انا ہمارے ملک میں اعتقاد کی بدعت کے تین تو ہیں پس اول رافضی کہ
وہ اپنے کو شیعہ کہلاتے ہیں اور دوسرا قولہ غیر مہدی کہ وہ اپنے کو مہدوی
دائرہ والے کہلاتے ہیں اور تیسرا قولہ جو گرے کہ وہ اپنے کو فقیر کہلاتے ہیں اور دیگر
مینگوجی کہ وہ اپنے کو پیر کہلاتے ہیں وہ بھی انھیں جو گرو نکاش جبہ ہے بلکہ سرگروہ ہیں
انکے اور فعل کے بدعتی سبھی لوگ ہیں مگر خدا تعالیٰ نے اپنے کرم اور فضل سے جسکو چاہا
ہو اور جیسا کہ بیاہ کے رسم نام شروع کرنا تا بوت بنانا شدت کھڑے کرنا الادوہ طلانا

مرثیہ کا ناستب برات کی روشنی کرنا لکھیا روچن کی روشنی کرنا حضرت پیر نام کی مہندی کی
 روشنی کرنا میت کے رسموں کے کھانے کھانا تیجہ زیارت کی رسم کرنا چھٹی کی رسم کرنا گود
 بھرائی سوا کے رسم کرنا میت بھرنے کو دستار کی بانٹاریہ، ٹینگے خواہنے بھر بھر کے
 انگارے، حضرت خاتون جنت کے نام کی صحنک بھرنارات جگہ کرنا قصہ نام شروع کرنا ایسی
 کئی طرح کی بدعتوں کی رسم جگہ جگہ کیا عبادت کیا عادت میں بہت بیشمار دین شرع کا حکم
 کتابوں میں دریافت کرتے معلوم ہونیکا واللہ الموفق امام حجتہ الاسلام محمد غزالی رحمۃ اللہ
 جامع العلوم میں لائیں کہ بدعت اور کرنا ہوں سے بہت سخت بدعت کیونکہ شریعت کی
 راہ اور عبادت کی چال اور خدا تعالیٰ کے نزدیک کوئی چیز نفع دے اور کوئی ضرر
 بیان کرنا یہ منصب خدا کے پیغمبر کا ہے پس جو کوئی کہ خلاف پیغمبر کے دین کی راہ مقرر کرے
 وہ بدعتی پیغمبر کے منصب کا ادب ہے پس وہ خدا اور رسول کا دشمن ہے بدعت محال است
 سعدی کہ راہ لغفافہ، تو ان رفت جز در چرخ مصطفیٰ، خلاف پیغمبر کی راہ گزیدہ کہ ہرگز منزل
 نخواہد رسید، بدعت یہی راہ سیدھی ہے کہ تو یقیناً جو کوئی اسکو چھوڑا سو ہوگا بعین
 اور حجتہ الاسلام بھی کہا ہے کہ کافر کی صحبت سے بدعتی کی صحبت بہت بدعتی کیونکہ مسلمان
 کافر کے دین کو بد جانتا ہے اور اسکا سخن نہیں مانتا ہے اور بدعتی تو چور گھر کا ہے
 اسکی صحبت جلد اثر کرتی ہے جیسے کہ حدیث شریف میں آیا ہے بدعتی کی صحبت ایسی
 سرایت کرتی ہے کہ جس طرح دیوانے کے گاز ہر بدن میں چڑھتا ہے پس مسلمان سننے پر
 واجب ہے کہ بدعتی اور فاسق بدکار کی صحبت سے دور رہے اور اگر ہو سکے تو انکو راہ راست بتا دے
 پس اگر نہ مانیں تو انکی صحبت ترک کرے اور ان سے ناخوش رہے اور اہل سنت و دیندار
 پر ہیزگار کی صحبت کو غیبت جانے اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ هَدٰنَا لِهٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدٰی

لَوْ لَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ رَبَّنَا لَا تَرُفُّ قُلُوبُنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا
مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ

الحمد لله که سخمه ترجمه تکمیل الایمان بتاریخ نوزدهم شهر شعبان المعظم ۱۲۴۴ هجری

مقدمه در مطبع حیدری مطوع گردید

فهرست حرم تکمیل الایمان

صفحہ	۳	۱۲	بیان عالم اور حادثہ کا	۳۹	۱	۱۴	۳۳	بیان مجتہد کا
صفحہ	۴	۲	بیان خدا کی وحدانیت کا	۳۹	۵	۴	۳۵	بیان کرامات کا
صفحہ	۷	۱۰	بیان خدا کے دیار کا	۲۲	۹	۱۱	۳۷	بیان احکام آیات و احادیث کا
صفحہ	۱۲	۱۲	بیان نیک و بد کا	۲۲	۱۲	۵	۳۷	بیان دُعا کا
صفحہ	۱۲	۱۵	بیان فرشتہ نیک	۳۷	۱۰	۱۲	۳۹	بیان مسحِ مَور کا
صفحہ	۱۴	۱۴	بیان جنوں کا			۱۹	۳۹	بیان گناہ کو حلال جاننے کا
صفحہ	۱۸	۱۷	بیان کتب آسمانی کا	۳۸	۱۳	۴	۴۰	بیان شریعت پر چمکنے کا
صفحہ	۱۹	۱۹	بیان افعال اختیار کی	۳۹	۸	۷	۴۰	بیان علم پر چمکنے کا
صفحہ	۲۰	۳	بیان عذاب قبر سوال فیہ	۵۰	۲	۷	۴۱	بیان کاہن کا
صفحہ	۲۲	۱۵	بیان بعثت کا	۵۱	۲	۱۱	۴۱	بیان یاس کا
صفحہ	۲۲	۱۱	بیان وزن اعمال کا	۵۱	۱۷	۲	۴۲	بیان خوف ورجا کا
صفحہ	۲۵	۱۲	بیان حساب کا	۵۲	۱۱	۸	۴۳	بیان بہتر فرقوں کا
صفحہ	۲۸	۳	بیان حوض کوثر کا	۵۳	۳	۲	۴۴	بیان بدعت کا
صفحہ	۲۹	۳	بیان شفاعت کا	۵۴	۱۹	۲	۴۷	خاتمہ کتاب کا
صفحہ	۳۲	۴	بیان جنت و دوزخ کا	۵۴	۱۴			
صفحہ	۳۵	۱	بیان شرائط قیامت کا	۵۵	۱۷			
صفحہ	۳۷	۵۲	بیان ایمان کا	۶۲	۱۷			

تمت بالخیر

تمت بالخییر

وہ بلے مانند و بے خطر
اکمل اووی بی بی پیر

احکام الایمان

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد رب مخلوقات کی
نظم ہندی میں غناید کو لکھا

اور درودِ خیرِ موجودات کی
ناکہ سمجھے اسکو ہر جہو تا برا

فوریان ایمان محل و مفصل گوید

جان پہلے تو کہ ایمان جو قسم
معنی اب ایمان محل کی سُنو
ایک ہے اللہ اور احکام رب
اب سُنو معنی مفصل کی سہی
ایک کہنا دل سے ہے اللہ کو
پھر رسول و نکو بھی رحق جان لو

انکا مجل اور مفصل بیچا اسم
اعتماد اس بات کا دلیلیں محرو
جوبی پرانتر میں مانے سب
کھول کر کہتا ہوں میں انکو ابھی
جاستے برحق فرشتہ مکر رہو
اور کہتا ہوں کو بھی برحق مان لو

بے جا تھی اسے
بیانیہ کچھ نہیں جانو نہیں
ہاں کہ جس صاحبِ اناسی سے
اور صفاتِ خاص جوانی سے
جسم بھی ہرگز نہیں پس
کر کے ذاتِ حق میں ایک نگرِ حلوں

یان انکو تم کلان سبحان لو
 اور زمان سبحی مجرمان لو
 یعنی نوم و لیل اوست و در حکم
 ذات الهی بر این کتی تذکر
 پاک جانو تم طرف الهی ذات
 یعنی اوست سبحی باین دست
 کو نو به باینین جسم کو خود
 سبحی اوست بسیار دور

دیکھو ہر چیز جو خفیہ اور علی
اقل و آخر وہی ہو گا۔ بجا
ذات الہی بیک قدیم اور دایما
جس نے پیدا کیا

لڑکار ویاک ہو مخوں کے کہو
 آنکھوں کا نور ہے یہ جانو با یقین
 ظاہر پوشیدہ سب اچھے سے
 جانتا ہے اسکو وہ مالکِ اہی
 میں کمال اسکے تین ثابت تمام
 صوت کا ہرگز نہیں حقین کام
 لیک شہطان کے ارادہ کو رکھ
 پس ارادہ خیر کا تو رکھ بجا
 اور اسی پر ہی قیامت میں عذاب
 بے خطر ہو دیگا دیدارِ خدا
 خورد ہو یا ہو کلان سب موملو
 گمراض ہو یا کہ ہو اس شفا
 شمشیر گردنوں کی کسیکے ضرب سے
 پیاس تیری یا کہ باقی سے بچے
 چھائین میں تھما دیا جو ہو اچھے

ایسی ہی سنسنا چوٹ ہر بانگ کو
لیکے سنسنا دیکھنا اُسکا نہیں
جانتا ہے حال موجودات کا
ہو چکا اور جو کہ ہو نیگا کبھی
قادر اور دانایاں اور صاحبِ کلام
بے زبان و حرف کرتا ہے کلام
خیر و شر بندو کی سب پیدا کرے
خیر سے راضی ہدیٰ ہے خفا
اُس اراد پر مقرر ہے ثواب
اہل جنت کشن اے باصفا
پیدا کرتا ہے وہی ہر جنم کو
جو ہر و عرض اُسے سب پیدا کیا
جسم میں جب وہ ہو دے ضرب سے
کھاتے گری سیری حاصل ہوئے
وہو پائین سے ہو دے گرم تو

چند روز

سین چہ نہ کہ دل و جان
بیدار کے اعتقاد انکار

در بیان گویا
نہا جو پیش نہ چشم بیدار
خلف تہہ بیدار
تہہ بیدار

چار پر بھی بعض کہین افسہ
ایک چار ان سب میں ہر شہین
ایک میں جہنم چلا گئے تھے وحی
دوسرے میکائیل منہ پر تھر
چوتھے اسرافیل جب بھی کی گئے تھے

باور کہ اسکو ہر ہر کوفہ
در میان جہل وہ مہرورین
جنگلے اور تھا بیان امر و نہی
تیسرے عزرائیل قبض روح پر
دوسرے ہر گئے ہر یک ضرور

در بیان کتابا ہے آسمانی گوید

سب کتاب میں آسمانی اوستی
چار انہیں میں جہل اور کلان
حضرت موسیٰ چہ کابو زول
حضرت عیسیٰ چہ جو آٹمی ضرور
چوتھی قرآن ہی جو حضرت کلام
بعد انکے سو صحیفہ جان تو
شیش پر اتر صحیفہ میں چاہے
تیس میں اور پس پراچی نامہ
ایک وایت میں آئی یونہی

ایک سو اور چار میں گننے ابھی
ایک تو تورت کو ان سب میں جان
دوسری انجیل ہی انہیں شمول
تیسری داؤد کو پنجی زبور
شان جن جگہ محمد مصطفیٰ
گیتی ان سب کی ابھی پھاویج
حضرت آدم پر دس کر تو قیس
حضرت ابراہیم پر دس ایفر
تیس ابراہیم پر انجوش سر

کتابا ہے آسمانی گوید
خلف تہہ بیدار
تہہ بیدار
تہہ بیدار

افضل و احسن انہوں میں ایفا
افضل و احسن انہوں میں ایفا
سارے عالم پر نبوت لایا
جن اور ان پر ان کی نبی
در بیان معراج آنحضرت صلی
الہ علیہ وآلہ وسلم گویا
ایک کو معراج گئے میں ہوئی

قال الله تعالى اخرجت للناس
احقہ اخرجت للناس
نہا جو پیش نہ چشم بیدار
خلف تہہ بیدار
تہہ بیدار
تہہ بیدار

نوروزی مقبول است ای احصاف
ایک ساعت میں نوروز یاد
آج کی بات نہ تیار کری
دیکھو کہ کون سے کچھ بڑے
دل پر کیا کام کر رہے ہیں
خوش نصیب ہوں گے ان کی زبان
عقیدہ

دو نون اسیمین بن بار اوعولی
عقیده
رود که ای زبان ای نگین
عقیده
دو نون اسیمین بن بار اوعولی

